



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

گنجینه مقالات و شجره گشت  
پروین عجمت امی اقبال آشتیانی



همایش‌های بزرگداشت اقبال آشتیانی و پروین اعتصامی در سال‌های  
۱۳۷۲ و ۱۳۷۶ در شهرستان آشتیان برگزار شده‌اند مجموعه حاضر گزیده  
و ویراسته مقالات مطرح شده در این دو همایش می‌باشد

شابک: X-۱-۹۲۶۴۷-۹۶۴

ISBN: 964-92647-1-X



کتابخانه مسجد اعظم  
پروین مستوفی قالی استانبول

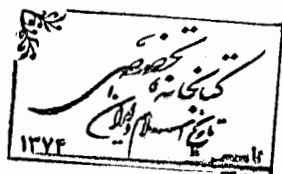


اسکن شد

## گزیده مقالات

همایش بزرگداشت

عباس اقبال آشتیانی و پروین اعتصامی



گردآوری: دبیرخانه همایش

۹۵۵ همایش بزرگداشت اقبال آشتیانی (نخستین؛ ۱۳۷۴: آشتیان)  
۰۸۴۳۰۹۲ / مجموعه مقالات بزرگداشت همایش های اقبال آشتیانی  
۶۶۷ الف و پروین اعتصامی / گردآوری شده توسط دبیرخانه  
همایش. - اراک: انجمن فرهنگی - هنری استان مرکزی،  
۱۳۷۹.

س/ ج، ۲۱۷ ص.  
کتابنامه در انتهای مقالات.

شابک: X-۱-۹۲۶۴۷-۹۶۴ X-1-92647-964 I.S.B.N.:

۱. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۷۵-۱۳۳۴. کنگره ها. ۲. اعتصامی،  
پروین، ۱۲۸۵-۱۳۲۰. کنگره ها. الف. همایش بزرگداشت پروین  
اعتصامی (نخستین؛ ۱۳۷۱: آشتیان) ب. عنوان

DSR ۱۶۲۶ / الف ۶۵۸

ISLAB - 79 - 4

عنوان: گزیده مقالات همایش بزرگداشت عباس اقبال آشتیانی و پروین اعتصامی

ناشر: انجمن فرهنگی - هنری استان مرکزی

گردآوری: دبیرخانه همایش

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۹

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰ تومان

## فهرست

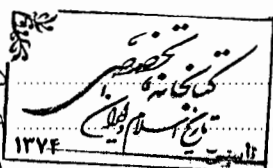
سخن نخست / علی دانش منفرد ..... الف

### گزیده مقالات همایش بزرگداشت اقبال آشتیانی

- بیانات دکتر سید عطاءالله مهاجرانی در مراسم بزرگداشت اقبال آشتیانی ..... ۳
- سخنی کوتاه درباره اقبال / علی دانش منفرد ..... ۱۲
- حق شناسی اقبال آشتیانی / دکتر سید محمد دبیرسیاقی ..... ۱۶
- فهرست آثار استاد اقبال آشتیانی / دکتر سید محمد دبیرسیاقی ..... ۲۹
- سخنی چند در معرفی مجله یادگار عباس اقبال آشتیانی / مظاهر مصفا ..... ۴۷
- معرفی «تاریخ مغول» تألیف عباس اقبال آشتیانی / اسفندیار آهنجیده ..... ۵۰
- اقبال آشتیانی و آثار او / ۱. نیکوهمت ..... ۵۵
- یادگار ماندگار / عبدالحسین موحد ..... ۶۹
- اجمالی بر زندگی و برخی آثار اقبال آشتیانی / شهین دخت اعتمادیه ..... ۸۰
- از درودگری تا نویسندگی (شرح احوال و آثار اقبال...) / حسن ذوالفقاری ..... ۸۵
- تن زنده دل گر بمیرد چه باک؟ / نصرالله رهبری ..... ۱۱۴
- مجله یادگار، یادگاری از عباس اقبال آشتیانی / حمیرا زمانی فراهانی ..... ۱۲۸

### گزیده مقالات همایش بزرگداشت پروین اعتصامی

- سخنان خانم حبیبی در یادواره پروین اعتصامی ..... ۱۳۵
- سخنان دکتر حداد عادل در بزرگداشت پروین ..... ۱۳۹
- پروین و چالش در ادب / میرجلال الدین کزازی ..... ۱۴۱
- پروین، شاعر تصویرآفرین / دکتر حکیمه دبیران ..... ۱۴۶
- اندرزهای حکیمانه در شعر پروین / دکتر عباس کی منش ..... ۱۵۶
- خاورشناسان و پروین / ۱. نیکوهمت ..... ۱۶۴
- گل و بهار در شعر پروین اعتصامی / مهدی حدیثی قمی ..... ۱۷۰
- روانشناسی پروین با نگاهی به شعر او / تذروی هروی ..... ۱۷۳
- سیمای قضات عصر در نگاه پروین اعتصامی / مسعود جوادیان ..... ۱۸۴
- سروده های جمعی از سرایندگان (یادی از اقبال آشتیانی و پروین اعتصامی) ..... ۱۹۱





## «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

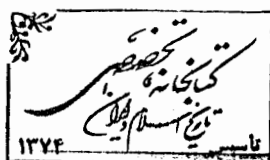
### سخن نخست

بزرگان و فرهیختگان در هر سرزمین، سرمایه‌های فرهنگی هستند که نیکوداشت نام و یاد آنان از ابعاد مختلف حائز اهمیت است. شناساندن این چهره‌ها - که می‌توانند به عنوان محور وفاق ملی ایفای نقش نمایند - به تحکیم هویت و نوعی خودشناسی فرهنگی می‌انجامد؛ چرا که از گذشته‌های دور، آجانب و بیگانگان همواره سعی داشته‌اند پیشینه پرمباهات این سرزمین را مخدوش نمایند و بنیان‌های قوی مذهبی - فرهنگی ایرانیان را سست و کمرنگ سازند و به همین دلیل، نسل حاضر آنچنان که باید، با گذشته، پیوند نخورده است. بنابراین یکی از راهبردهای اساسی که می‌تواند در مقابله با هجمه‌های فرهنگی، ارائه شود، آشنا کردن نسل حاضر با گذشته و فرهنگ غنی و پربار ایرانی - اسلامی است تا در مقابل زرق و برق تمدن‌های منحط امروزی جای پای محکمی داشته، دچار خودباختگی فرهنگی نگردد.

بررسی زندگی و شرح احوال این اندیشمندان، گذشته از آن که خود نوعی تقدیر و مبین خدمات فرهنگی آنان است، روشنگر شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... است که موجبات تعالی و به عرصه رسیدن افراد میرز را فراهم آورده است. سیاست‌گذاران اجتماعی با تدقیق و تعمق در اوضاع اجتماعی گذشته و تاریخ فرهنگی می‌توانند عوامل باعث و مانع تعالی اجتماعی را شناسایی و در برنامه‌ریزی‌های خود اعمال نمایند. همچنین نیروهای مستعد و توانایی‌های بالقوه اجتماعی که به لحاظ عدم شناخت، منفعل مانده و یا قابلیت‌های آنان در مسیرهای غیرضروری و گاه منحرف به کار گرفته می‌شود الگوهای عملی را در پیش روی خود خواهند دید و انگیزه و اشتیاق کافی برای تلاش و فعالیت را به دست می‌آورند.

علامه اقبال آشتیانی که مورخی آزاده، خودی و خودساخته بود و شاعرۀ اندیشمند، درد آشنا و شیرین سخن پروین اعتصامی از جمله ستارگان درخشان آسمان علم و ادب ایران اسلامی هستند که در خطۀ عالم پرور استان مرکزی و از منطقه آشتیان به عرصه رسیده‌اند. در زمان خویش علیه فرهنگ‌های بیگانه و ظالمانه به ستیز برخاسته و تأثیرات عمیق فرهنگی و اجتماعی بسزایی داشته‌اند. در پایان، ضمن تشکر از شورای اجتماعی استانداری مرکزی، انجمن مفاخر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان مرکزی، اساتید شرکت‌کننده و هیأت علمی اجلاس، هیأت تحریریه فصلنامه آشتیان و مردم ادیب پرور شهرستان آشتیان صمیمانه تشکر می‌شود.

علی دانش‌منفرد  
استاندار مرکزی







گزیده مقالات همایش بزرگداشت اقبال آشتیانی



## بیانات دکتر سیدعطاالله مهاجرانی در مراسم بزرگداشت اقبال آشتیانی

با سلام و احترام حضور همه سروران گرامی، برادران و خواهران عزیز و تشکر از همه مسؤولان و خدمتگزارانی که کنگره اقبال را تدارک دیده‌اند. همچنین میلاد مسعود پیامبر اسلام (ص) و امام صادق (ع) را تهنیت عرض می‌کنم.

به نظرم آمد که به عنوان مقدمه سخن، مطلبی را پیرامون میلاد با سعادت پیامبر اسلام (ص) عرض کنم و هم اینکه در مورد شخصیت حضرت امیر. چنانچه مستحضرید نویسنده کتاب «امام علی (ع) صوت العدالة و الانسانية» می‌گوید: «کاش روزگار دوباره تمام ذوق خودش را تدارک می‌دید و شخصیتی مانند علی (ع) را تحقق می‌داد. ما نیازمند شمشیر او، مهربانی او و عدالت او هستیم.» این حرف یک نویسنده مسیحی است و البته سخنان ستارگان بزرگ فرهنگ و معارف و قله‌نشینان فرهنگ و تمدن ایران اسلامی ما مثل مولوی و فردوسی فراتر از اینهاست. مولوی آنچه که دارد بارقه‌ای از شخصیت و منش و روح بلند علی می‌داند:

از تو بر من تافت، پنهان چون کنی؟ بی‌زبان بر ما چو پرتو می‌زنی  
حال چهره‌ای مانند علی (ع) می‌گوید: «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ (ص)» «من یکی از بندگان پیامبر (ص) هستم». این افتخار بزرگ، یعنی افتخار پیروی از پیامبر گرامی اسلام (ص) و بهره‌مندی در سایه روز مبارکی که روز میلاد آن حضرت است بر شما برادران و خواهران، فرخنده و گرامی باد.

نکته دوم که به نظرم آمد خدمت شما عرض کنم در مورد شخصیت عباس اقبال آشتیانی است که با بیانی ویژه و بسیار کوتاه خواهم گفت. در همین مدت کوتاه فرصت پیدا کردم سلسله مقالات ایشان را در مجله دانشکده که دو سال قبل از کودتای ۱۲۹۹ ه. ش در سال ۱۲۹۷ ه. ش منتشر شده است مطالعه کنم. عباس

اقبال در این سال یعنی سال ۱۳۳۶ ه. ق جوانی ۲۲ ساله بوده است (متولد ۱۳۱۴ ه. ق است). این جوان ۲۲ ساله مجموعه مقالاتی دربارهٔ تاریخ ادبیات ایران نوشته که از نگاه عمیق و پرنکته و نوی او در مقطعی که به این مسأله پرداخته حکایت می‌کند. اولاً از این جهت برای من جالب بود که جمع مجلهٔ دانشکده جمع قابل توجهی هستند؛ مرحوم ملک‌الشعرای بهار، سعید نفیسی، اقبال و دیگرانی که در نخستین شماره مجله مطالبی را به عنوان مرامنامهٔ خود بیان کرده‌اند مبنی بر اینکه «جمع ما که قرار است این مجله را منتشر کنیم معتقدیم که این مجله مبتنی است بر مبانی و باورهای ما نسبت به تحولاتی که در دنیا هست». تغییراتی که حتی مرحوم بهار اشاره می‌کند که: «کأنه دنیا در حال تغییر و تحول است؛ زمین، کوه، دریاها، کشورها و مجموعه شرایط [در حال تغییر است]».

نکتهٔ بسیار جالب که به عنوان نکتهٔ دوم سخن امروز مورد نظر است، تعادل و درست نگاه کردن این جمع به دنیای زمان خودشان است. چنانکه مهرداد بهار - پسر مرحوم ملک‌الشعرای بهار - که مقدمه‌ای بر مجموعهٔ مجلهٔ دانشکده نوشته، به این نکته توجه کرده که این جمع در زمانی که این مجله را مطرح کردند در معرض تندروی‌های بسیاری در روزگار خودشان بودند و حتی ممکن بود کسانی آنها را به عنوان افراد عقب‌مانده و مرتجع معرفی کنند ولی آنها به هیچ عنوان آن تعادل لازم را از دست ندادند و راه مستقیم خودشان را ادامه دادند. البته مهرداد بهار اضافه می‌کند که: «امروز که ما سخن می‌گوییم پس از فروپاشی شوروی و نابودی آن همه حرفهایی که در آن روزگاران درباره‌اش گفته می‌شد، پیداست که همان خط تعادل و همان درست نگاه کردن و گریز از افراط و تفریط راهی درست بوده است که این جمع انتخاب کردند و در مجموعهٔ کارهای اقبال ما شاهد این دقت هستیم ...»

البته نکته‌ای هم که در صحبت جناب آقای دانش که «اقبال اهل دروغ و ریا نبود» آمده بود همین گونه هست ولی معنایش این نیست که اقبال در تحقیق اشتباه نکرده

کما اینکه در آن مقالات دوره جوانی و زمان ۲۲ سالگی ایشان درباره تاریخ ادبیات می‌توان نکاتی را پیدا کرد که دلیلش مجموعه شرایط و منابعی است که در اختیار او بوده و همچنین امکانات به جهت تحقیق جامع را با توجه به زمانه و جوانی اقبال را هم نباید فراموش کنیم و معنای آن سخن این نیست که هر کاری از اقبال باقی مانده بدون اشکال و نقص است. ولی این معنی درست است که او فردی بود خالی از دروغ‌وریا و این ویژگی متفکرین و کسانی است که از سختی‌ها حرکت می‌کنند و وارد حوزه دانش می‌شوند. آن وقت، کار، دانش و تلاش آنها رنگ دیگری دارد.

خوشبختانه ما زندگینامه‌ای از مرحوم دکتر عبدالهادی حائری - مورخ و متفکر درجه اول معاصر خودمان، نوه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم - در اختیار داریم که ایشان شرح زندگی خود را مطرح کرده‌اند و این که چگونه از یک فضای پر رنج و کار، وارد فضای علمی شدند. ای کاش اقبال هم چنین زندگینامه‌ای از خودش بجا می‌گذاشت و ای کاش این رسم و این سنت در جامعه علمی ما هم شکل می‌گرفت تا دیگر لازم نبود دیگران برای افراد زندگینامه بنویسند و خود آنها یک زندگینامه دقیق و حسی و شخصی از زندگی، کورانها، هفت خوانها، سختی‌ها و دشواریهایی که گذر کرده‌اند می‌نوشته‌اند تا بهترین آینه و بهترین مشوق برای نسل ما باشد که بیاموزند ارزش و ارج علم و دانایی چه مقدار است.

نکته سومی که من خدمت شما عرض می‌کنم استفاده از کنگره اقبال - ولی نه لزوماً متناسب با بحث درباره اقبال زیرا اساتید اهل نظر هستند و در این مورد صحبت خواهند کرد - برای طرح یک نگرانی است و این نگرانی را از این جهت پیدا کردم که اولاً تاریخ، تخصص من است، دوم به کار مطبوعات و روزنامه علاقه‌مند بودم و حدود ۱۵ سال است در فضای کار روزنامه و خبر قرار دارم، سوم اینکه در این ۱۵ - ۱۶ ساله اخیر، سیاست، کار اصلیم بوده، یعنی سه منظر در اختیار داشتم که به مسایل تاریخ معاصر نگاهی بکنم و نگرانی‌ای که گمان می‌کنم طرح آن برای محققین

و پژوهشگران تاریخ ما می‌تواند مهم باشد و ما بعد از انقلاب شاهد آن بوده‌ایم «مغلطه در تاریخ‌نویسی» است. یعنی اینکه منطق تاریخ‌نویسی جای خودش را از دست داده و ما شاهد کارهای جدی که منطق تاریخ‌نویسی با آن پشتوانه‌ای که در کار اقبال و دیگرانی که در این حوزه کار کردند و من نام آنها را نمی‌برم وجود دارد نیستیم. بعد از انقلاب شاهد توده‌ای از کتابها هستیم که در آنها به جای منطق تاریخ‌نویسی به گونه‌ای بازی با خاطره نشسته است یعنی خاطره‌نویسی یا خاطره‌سازی جای منطق تاریخ‌نویسی را گرفته است. حال اگر این مغلطه پیش آمده فقط در همین حد بود که ما بگوییم تاریخ چیزی نیست جز برای اینکه اوقات فراغت دیگران را پر کند همانطور که «راسل» در مقدمه رساله‌ای بنام «درک تاریخ» می‌گوید: «خیلی‌ها گمان می‌کنند تاریخ یک وسیله است برای گذران وقت و حتی مردم گاهی مطالب دروغ را هم با لذت می‌خوانند به خاطر اینکه طبع انسان نسبت به این مسائل نوعی گرایش دارد مانند رمان‌های تخیلی» ولی این کتابهای منتشر شده پس از انقلاب در این حد نیستند که بگوییم عده‌ای نشسته‌اند این مطالب را نوشته‌اند صرفاً برای پر کردن اوقات عده‌ای دیگر. مسأله به نظر من تا حدودی عمیق‌تر است زیرا ما ناگهان می‌توانیم سه جریان مشخص را در کارهای تاریخی بعد از انقلاب تمیز دهیم، یک جریان، شدیداً به نقد قاجاریه پرداخته، نقد چهره‌هایی همانند محمدعلی‌شاه و احمدشاه و ... که به شدیدترین وجه نقد شده‌اند - البته کسی هم مدافع قاجاریه نیست - اما این نقد یک نقطه خاتمه دارد و آن مشروعیت بخشیدن به کودتای ۱۲۹۹ است و می‌گویند این همه ویرانی و تباهی و سیاهی باید به چنین نقطه‌ای برسد. همانطور که بعضی از نویسندگان تقابلی‌هایی بین احمدشاه و رضاشاه پیدا کردند و به این صورت قلمداد کردند که بلافاصله ما به عنوان خواننده احساس می‌کنیم که حق این بود که احمدشاه برود و رضاشاه جای او قرار بگیرد چرا که - به قول آنها - احمدشاه فردی بود خوشگذران، سطحی و ثروتهای ملی را تلف می‌کرد اما رضاشاه



فردی بود فعال، جسور و تصمیم گیرنده؛ این جریان اول.

یک جریان دیگر در تاریخ نویسی ما شخصاً به چهره رضا شاه و محمدرضا شاه نوعی محبوبیت و مشروعیت ضمنی می دهد. یعنی وقتی مجموعه این کتابها و خاطره ها و بررسی ها را می خوانیم، می رسیم به این نقطه که احساس می کنیم ناگهان با یک ستاره در ذهن خود روبرو هستیم که نویسنده با توجه خاصی آن را ذکر کرده است. نمونه هایش را من دارم ولی چون خودم در موقعیت سیاسی هستم نام نویسنده و کتابش را نمی آورم فقط مطلب را ذکر می کنم. در کتابی نویسنده می گوید: «محمدرضا شاه در غربت جان سپرد، به یاد وطنی که آن را عاشقانه دوست داشت» حال همان فردی که در غربت در وطن بیگانه، در جای دیگری جان سپرد در مقدمه پاسخ به تاریخ که به نام شاه منتشر شده و کسی هم تکذیب نکرده نوشته که: «من تعجب می کنم از رفتار آمریکایی ها با من به خاطر اینکه هر چه آنها گفتند من گوش کردم» یعنی هر امری که پیشنهاد کردند و درخواست کردند من گوش کردم.

خوب چطور ممکن است یک نفر به عنوان رئیس یک کشور و تصمیم گیرنده کشور هر چه آمریکایی ها بگویند گوش کند و بعد عاشقانه وطنش را هم دوست داشته باشد، این پارادوکس چگونه حل می شود. همچنین کسانی سعی کردند چهره رضا شاه را هم ترمیم کنند.

جریان سوومی که مقداری معنی دارتر است کارش نقد و حتی هتک چهره هایی مثل مدرس، مصدق و حتی چهره های ملی معاصر است که گمان می کنند نقد آنها ممکن است فعلاً برای آن خیلی آسیب نداشته باشد. مثل مرحوم مهندس بازرگان که بدون تردید یک چهره شاخص درجه اول ملی معاصر است. برای اینکه در آسمانها سخن نگفته باشم و سندی به دست بدهم چند سال پیش کتابی را می خواندم به نام «خاطرات تاریخی» یا «چند خاطره تاریخی»؛ دیدم که از «رزم آرا» خیلی تعریف شده است و از فدائیان اسلام و مرحوم نواب انتقاد شده، از «مصدق» شدیداً انتقاد شده و

غیرمستقیم از «ازهارى» به عنوان بانى کودتای ۲۸ مرداد به نوعی استمالت به عمل آمده. به نظر آمد که این چند علامت نباید قطع شود، آن صفحه را یادداشت کردم کتاب را کنار گذاشتم، مدتی بعد کتابی به دستم رسید به نام «اشتباه بزرگ ملی شدن نفت» با یک علامت سؤال، کأنه ملی شدن نفت در این کشور یک اشتباه بود. البته نویسنده عنوان را به گونه‌ای نوشته بود که ما باید بررسی بکنیم که اشتباه بوده یا نه. ولی بالاخره به گونه‌ای مطرح کرده بود که اشتباه بوده است. یعنی نتیجه‌گیری این است که نهضت ملی ما یک اشتباه بوده و این هم دوباره کاملاً مخدوش کردن چهرهٔ مرحوم مصدق است در این کتاب که اگر قرار باشد در دوران نهضت ملی یک چهرهٔ درجه یک شاخص را به عنوان نمونه انتخاب کنیم قطعاً و بدون تردید آن شخص مرحوم مصدق است. این کتاب را هم کنار روی «چند خاطره تاریخی» گذاشتم تا ببینم در مرحلهٔ بعد چه می‌شود. در مرحلهٔ بعدی اش کتابی چند ماه پیش به دستم رسید به نام «زندگانی سپهبد زاهدی» نوشتهٔ همان آدم، مثل کسی است که می‌خواهد برود از خانه، متاع گران‌قیمتی بردارد، اول چند تلنگر به در می‌زند، اگر کسی نبود زنگ می‌زند، یک کارت لای در می‌گذارد، خودش را یک خورده از دیوار بالاتر می‌کشد داخل خانه را نگاه می‌کند، وقتی مطمئن شد کسی نیست وارد خانه می‌شود اگر متاع گران‌بهایی یافت - که الان آگاهی گران‌بها ترین متاع برای نسل ماست - آن را برمی‌دارد. شما وقتی کتاب زندگینامه سپهبد زاهدی را می‌خوانید تعجب می‌کنید که چرا به یک چنین شخصیت درجه اولی تا به حال کسی توجه نکرده، در حالی که یک نشریه سلطنت طلب که در لندن چاپ می‌شود در شماره اخیر خود (در شماره مرداد ماهش) بخش اول این کتاب را پاورقی کرده. در این کتاب زاهدی را به عنوان یک نظامی درجه اول که وحدت و امنیت و آرامش را برقرار کرده می‌یابید. حتی در این کتاب از کودتای ۲۸ مرداد تعریف شده و گفته که این کودتا باعث شد که در کشور به نوعی وحدت ملی حفظ شود و باعث شد که کشور تجزیه نشود. هر چند که رنگ

آمریکایی هم داشت و بسیاری مسائل از این قبیل.

در مجموع وقتی این سه صحنه و این سه جریان را - که قاجاریه را هجو می‌کند که سرانجامش مشروعت رضاخان است و جریانی که مدرس را نفی می‌کند و نقطهٔ مقابلش تبرئه رضاخان است و جریانی که نهضت ملی را نفی می‌کند و نتیجه‌اش توجیه و تبیین کودتای ۲۸ مرداد است - ترسیم می‌کنم می‌بینم این جریانات به عنوان خاطره‌نویسی در تاریخ معاصر ما شکل گرفته است.

البته من جزء کسانی نیستم که از این مبحث این نتیجه را بگیریم که این کتابها نباید منتشر بشوند این امر صرفاً برای نمایاندن نقاطی در تاریخ معاصر است که اگر مجالی پیداکنم تلاش می‌کنم تا حدودی که دانش محدود و مختصرم اجازه می‌دهد روشن کنم و در اینجا فقط اجمالاً به نظرم آمد این مسأله را مطرح کنم در کنگره بزرگداشت اقبال آشتیانی که مورخ و متفکری است که روزگار خودش را به درستی درک کرده و یک خط روشنی را در کار علمی و سیاسی خود انتخاب کرده و پیشنهاد وزارت در آن مقطع را پذیرفته زیرا این پذیرش در آن مقطع معانی دیگری هم داشت و ایشان شأن و وضعیت خود را می‌دانست و «کفی بالمرء امرأ ان يعرف قدره» که بداند در کجا هست و در چه پایه‌ای و مقداری قرار دارد.

آنچه را که به عنوان نقطه آخر و به عنوان یک نگاه و بیان، یک دغدغه بیان کردم نیز برای این بود که به گونه‌ای نشود که بعد از یک مدتی نسل جوان ما بگوید ما نفهمیدیم که مصدق آدم خوبی بود یا نه؟ ازهارى آدم خوبی بود یا نه؟ بالاخره ما نفهمیدیم که مدرس درست می‌گفت یا رضاخان؟ بالاخره نفهمیدیم کودتای ۱۲۹۹ به نفع کشور بود یا نبود؟ بالاخره ما نفهمیدیم کودتای ۲۸ مرداد مفید بود یا نبود؟ همین طور که ممکن است بعد از مدتها ما شاهد تحریف تاریخ به صورتی که سابقه داشته است باشیم.

اخيراً دو کتاب به دست من رسید - البته در حوزه بحث دیگری است - که به

عنوان نتیجه‌گیری به این بحث کمک می‌کند و نقطه آخر سخن من است. کتابی از نویسنده‌ای عرب دربارهٔ شرایط جدید خاورمیانه دیدم نوشته فردی به نام «علاءالوهاب» تحت عنوان «الشرق الاوسط الجديد»، در این کتاب می‌گوید در کنگره‌ای که از هیجدهم تا بیست و یکم مارس در مراکش برگزار شد شخصیت‌های مختلفی را دعوت کرده بودند و بعد از پیمان غزه - اریحا، در این کنگره به این نتیجه رسیدند که صلح واقعی یعنی صلحی که مورد نظر اسرائیل، اروپا و دیگران است در منطقه اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه واژگان منطقه دگرگون بشود. اینکه اسرائیل غاصب است، اسرائیل دشمن است، سرزمین فلسطین غصب شده است، فلسطینی‌ها آواره هستند و ذی‌حق هستند را اگر ما عوض کردیم بعد می‌شویم مثل دو انسان مساوی اسرائیلی و عرب و دیگران، می‌نشینیم و امورمان را خودمان به دست می‌گیریم. عجیب این بود که این نکته را شیمون پرز در کتابی به نام «خاورمیانه جدید» که درست با کتاب علاءالوهاب هم‌نام هم هست مطرح کرده که ما باید فضای ایدئولوژی و فضای واژگانی منطقه را تغییر بدهیم و اگر این تغییر ایجاد شود دیگر مشکل نخواهیم داشت.

من به نظرم رسید این نگرانی و این جریانی را که در صدد است واژه‌ها و اشخاص را در تاریخ معاصر ما دگرگون و تحریف کند بیان کنم از این جهت که در جمع شما بویژه دانشگاهیان، پژوهشگران و محققین باید دقیقاً این نکات را در نظر بگیرند، از جمله تبیین چهرهٔ روشن عباس اقبال آشتیانی که چرا وزارت را قبول نکرد؟ روی این نقطه باید ایستاد. چرا نخواست به گونه‌ای عمل کند که دستگاه سیاسی آن زمان را به رسمیت بشناسد؟ چرا مدرس در کاشمر شهید شد؟ حتی همان نویسنده که من به او اشاره کردم می‌گوید: «کسی گفت که مثلاً چرا فلان نویسنده یا فلان روزنامه‌نگار در زندان کشته شد؟ مریض شد و در زندان مرد» حالا دیگر کشته شدن یا شهادت بعضی از نویسندگان و آزادیخواهان در دوران پهلوی و در زندانهای

رضاخان و بعد جزء امور بسیار روشن و قطعی است، اما به عنوان یک نکته تردید است که «تیفوئید نگرفت و مُرد، بلکه خیلی هم طبیعی مُرد».

مجموعه آنچه عرض کردم به عنوان نکته سوم آن هدف اصلی مورد نظر بود که باید در کنار روشن کردن چهره‌های دقیق و مؤثر تاریخ خودمان به عنوان علما و متفکرین تاریخ مثل عباس اقبال این جریانی را که بعد از انقلاب شکل گرفته هم در نظر داشته باشیم. البته من معتقدم که زندگانی سپهبد زاهدی را اگر قرار بود اردشیر زاهدی سفارش بدهد که یک نفری کتابی در مورد پدرش بنویسد می‌بایست همین را سفارش می‌داد. البته باید بنا را بر این بگذاریم که یک نفر، شکل آزاد و راحت این کتاب را نوشته ولی نتیجه‌اش فرق نمی‌کند مثل قتل خطئی است نتیجه‌اش با قتل عمدی یکی است بالاخره باعث قتل یک نفر می‌شود فقط در مجازات است که تفاوت می‌کند. بالاخره اتفاقی است که در تاریخ معاصر ما افتاده است و آن تحریف واژگان و شخصیت‌های تاریخی معاصر ماست که باید با دغدغه و دقت و نگرانی به این مسأله پرداخته شود. با آرزوی توفیق و سربلندی همه خواهران و برادران.

والسلام

## سخنی کوتاه درباره اقبال

علی دانش‌منفرد

امروز سخن از استاد، موزخ، ادیب، نویسنده و دانشمندی است که در محله احمدآباد آشتیان در خانواده‌ای تهیدست به دنیا آمد و با تحمل مصائب و مشکلات فراوان مدارج بلند علمی و تربیتی را طی نمود. او مانند آشتیانی‌ها که با سختی و قناعت خو گرفته و خود را با مناعت طبع آراسته‌اند، بر اثر مجاهدت‌های فراوان به درجات بالای علمی رسید و هیچگاه خود و فرهنگ خود را فراموش نکرد.

مرحوم عباس اقبال در نامه‌ای که به مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی، رئیس دارالمعلمین عالی در سن ۳۰ سالگی نوشته آورده است:

«بنده ناچیز از خانواده حقیری هستم که بر اثر بی‌خبری پدر غافلی، تمام مایه حیات آن در دوران جوانی به باد رفته و سرمایه‌ای در آن جز محبت و هنرمندی و لیاقت مادر باعاطفه‌ای که وجودش در آن ظلمتکده، حکم فرشته نجات را داشت، به جا نمانده. مادر ستم‌دیده از محبتی که به ما چند نفر تیره‌بخت محروم از همه چیز داشت به برکت هوش خدادادی دانست که نجات این کشتی غرقابی فقط و فقط بر اثر کار و به زور مجاهدت و مساعی است. خدا می‌داند و خاطر خسته مادر و روح حق‌شناس ما، که این زن هنرمند با تحمل چه صدمات نگفتنی، زندگی ما و خانواده‌ای را که افتخار اداره آن را داشت نجات بخشید و با خوردن چه خون‌جگری، به ما قیمت کارکردن و رنج بردن را آموخت.»

استاد فقید عباس اقبال آشتیانی تا چهارده سالگی یعنی بخشی از بهترین، حساس‌ترین و پرثمرترین ایام عمرش را به درودگری گذرانید و سپس به تحصیل

پرداخت و این یکی از ویژگی‌های این مرد بزرگ می‌باشد. او در همین زمینه و در همان نامه می‌نویسد:

«من در نتیجه این تعالیم گرانها لذت کارکردن و رنج بردن را از دوران طفولیت درک کردم و از همان ایام به سخت‌ترین طرزی که تصوّر شود، تا سن چهارده سالگی که ابتدای شروع تحصیل است، رنجها برده و جسماً عذابها تحمل نموده‌ام که اینجا مقام ذکر آن نیست. از برکت این ورزش و تمرین ابتدایی بود که در موقع شروع به تحصیل از مقابل هیچ مانعی نگریختم و تا آن حدّ که امکان داشت و وسایل فراهم می‌شد کار کردم. کمتر موقعی شده است که از سختی بنالم و سخنی بگویم که از آن بوی راحت‌طلبی یا تنعم‌خواهی شنیده شود.»

استاد عباس اقبال آشتیانی از دانشمندان و اندیشمندان بزرگی بود که در طول زندگی کوتاهش همواره با انسانیت، عاطفه، آگاهی و عزّت نفس قرین بود و با قدرتی معنوی نه تنها در فرهنگ بیگانه غرق نشد بلکه جداً با فرنگی کردن ایران مخالف بود. از زبان استاد فرزانه اقبال آشتیانی بشنویم:

«با اینکه قریب ۳۰ سال از عمر بنده می‌گذرد و طبیعتاً حالیه باید در مراحل عقل و استدلال قدم گذاشته باشم، ساختمان بدنی و ترکیب دماغیم طوری است که هنوز ملکه عواطف و احساسات را بر سراسر وجود، حاکم محض می‌بینم. مکرّر برای من اتفاق افتاده است که مالک بیش از کفاف یک روز خود نبوده‌ام و به یک نفر برخورده‌ام که از من قرض یا مددی خواسته، بدون این که بتوانم قبلاً حالت عاجل یا آجل خود را پیش نظر بیاورم و در امور زندگانی خود فکری کنم، موجود را به او تقدیم داشته و با نهایت تسلیم و آسودگی خیال راه خود را پیش گرفته و خویشتن را تسلیم قضا و قدر کرده‌ام. همیشه خیال می‌کردم خداوند مرا مأمور کرده است که تا بتوانم مصدر خیر باشم و چنان که دیگران در حق من نیکی کرده‌اند، من نیز در حق دیگران نیکی کنم، اگر چه مکرّر از نیکی کردن صدماتی دیده‌ام که شاید از بدی کردن



نظایر آنها را نمی‌دیدم. باز به قول شاعر که می‌گوید:

سزای نیکی من گر هزار بد بدهند بدین خوشم که نکو کرده‌ام، ز سر گیرم

رفتار نموده‌ام. چون تنها لذت من در دنیا این است که هر کجا بدبختی بیابم گوش و هوش خود را وقف شنیدن داستان بدبختی او کنم و در حدّ قدرت و امکان به رفع شقاوت او کمک کنم و تا عمر دارم این طریقه را از دست نمی‌دهم و این سیره را که علی‌العجاله یگانه تسلی‌دهنده خاطر من است رها نمی‌کنم.»

استاد عباس اقبال آشتیانی شجاعانه مشکلات اجتماعی و تربیتی زمانش را مطرح می‌ساخت، طالب جاه و مقام نبود، پست وزارت را که به او پیشنهاد کرده بودند رد کرد و هیچگاه در مقابل زمامداران قدرتمند سر تعظیم فرود نیاورد و با آنها به شیوه‌ای هنرمندانه و آگاهانه مبارزه نمود.

البته آنها نیز چندین بار اقبال را آزار دادند، مجله یادگارش را تعطیل نمودند و او را منزوی ساختند. اما استاد اقبال با تلاش شبانه‌روزی و نگارش عمیق‌ترین کتب علمی، تاریخی و ادبی رسالت بزرگ خویش را به پیش می‌برد.

استاد اقبال یکی از پرکارترین، علمی‌ترین چهره‌های فرهنگ و ادب ایران است که به نظر اینجانب مظلوم زیسته و مظلومانه به دیار باقی شتافته است.

استاد اقبال به مرحوم فروغی می‌نویسد:

«اگر عملاً در اصلاح سلامت مزاج محصلین و تهذیب اخلاق و عادات مردمی که این محصلین حالیه در میان آنها زیست می‌کنند و فردا با همان‌ها سر و کار دارند اقدام نفرمایید به هیچ وجه از جانفشانی‌ها و فداکاری‌هایی که در بسط دامنه علم و حقایق به شکل تدریس تحمّل فرموده‌اید سود نخواهید برد بلکه با کمال تأسف باید عرض کنم که نتیجه عکس به دست خواهد آمد و امیدوارم که من در این مورد اشتباه کرده باشم. به هر حال احساس شخصی بنده این است که بزرگ‌ترین بدبختی امروزی ایران سبک تعلیم و تربیت معمول کنونی و مهم‌ترین کارخانه‌های فساد ایران امروز،

مدارس آن است.»

اظهار نظرات شجاعانه استاد اقبال آشتیانی در شرایط خفقان و حاکمیت طاغوت از ویژگی‌های برجسته این شخصیت آزاده و علمی است. در این جا، جا دارد از اساتید هیأت علمی ستاد بزرگداشت استاد عباس اقبال آشتیانی همچون استاد باستانی‌پاریزی، استاد دبیرسیاقی، استاد نوائی، استاد اشراقی، استاد مصفا، استاد نیکوهمت، استاد مجتبائی، جناب آقای ابوالقاسم نجفی آشتیانی و جناب آقای آل‌طه از دانشگاه آزاد اسلامی آشتیان، صمیمانه تشکر نمایم. همچنین از جناب آقای کیانی فرماندار محترم و ریاست محترم ستاد اجرایی، اعضای محترم ستاد، کمیته‌های مختلفه، دانشگاه آزاد اسلامی، شورای اجتماعی شهرستان، مردم صمیمی و تلاشگر آشتیان، جناب آقای سلطانی‌فر، استانداری استان مرکزی، میهمانان گرامی، اساتید، محققین، جناب آقای دکتر مهاجرانی، دکتر حاج‌سید جوادی، برادران و اساتید تفرشی خصوصاً جناب آقای دکتر سحاب و مهندس حسابی فرزند دانشمند بزرگ پروفیسور حسابی کمال تشکر را دارد.

## حق‌شناسی اقبال آشتیانی

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

واجب آمد بر آدمی شش حق	اولین حق واجب مطلق
بعد از آن حق مادرست و پدر	و آن استاد و شاه و پیغمبر
اگر این چند حق به جای آری	رخت در خانه خدای آری

انصاف را که اَوْحَد الدِّین اَوْحَدی مراغه‌ای در این سه بیت اندک لفظ پُر معنی، نیک از عهده شناساندن حقوقی که ادای آنها برگردن آدمیان است بر آمده و جای اگر و مگر و چون و چرا نگذاشته است و باز انصاف آن است که شادروان اقبال آشتیانی که در این مجلس پُر صفا برای ادای سپاس و احترام به مقام والای او گرد آمده‌ایم خود نمونه ممتاز و شاخص در ادای حقوق مورد اشاره است، آثاری که در زمینه ادیان و مسائل دینی و احوال علمای روحانی به صورت کتاب یا مقاله تحریر و تصحیح و طبع و نشر کرده است در ادای حق آفریدگار و فرستاده او - یادداشتها و نامه‌ها که از قلم او بر صفحات نقش بسته، در ادای حق والدین - رفتارها و گفتارهای از سر نهایت خضوع و خشوع و نوشته‌های مالا مال از احترام و علاقه در حد شیفتگی و عشق که به مناسبات مختلف درباره کسانی که از خرمن معلوماتشان خوشه‌چینی و از محضر پر فیضشان بهره‌گیری کرده است به قلم آورده، در ادای حقوق استادان، گواهانی گویا و صادق و زیاندارند و این همه، چون برای کشور و مردم آن در سیر به سوی تعالی و کمال، راهنما و سودبخش بوده‌اند، پس حق میر یا به تعبیر دقیقتر حق وطن و کشور را نیز ادا کرده است.

البته توجه داریم که شادروان اقبال کسانی را که به عنوان استاد در نوشته‌های

خود مورد احترام و تجلیل قرار داده است هیچ یک به اصطلاح سمت معلّمی بر وی نداشته‌اند، مراد ما از استاد و حقگزاری نسبت به وی، معنای عام و وسیع و شامل کلمه است. به عبارت بهتر مراد از استاد تنها آن کس نیست که در زمان معین و مکان مقرر بر صدر بنشیند و فرد یا افرادی برابر وی به دو زانوی ادب درآیند و آن صدرنشین به نام استاد یا معلّم شمه‌ای از اندوخته‌های علمی و ذهنی خود را طرح کند و آن برابرنشستگان یعنی شاگردان، مسائل مطروحه را بشنوند و از بر کنند و بیاموزند و نیز مراد آن عالم یا ادیب یا فقیه نیست که در طلب دانش و معرفت رنج برده و در مدارج کمال سیری داشته و تجارب علمی و عملی کسب کرده و گروهی تشنه معلومات و تجارب در مدرّس برگردد وی حلقه زنند و متعلّمانی شوند مستفیض و مست فیض از افاضات آن معلم فیض‌رسان و باز مراد درجه‌ای نیست که در تقسیمات رسمی آموزش و پرورش جدید درجه‌ای برتر از آموزگار و دبیر دانسته شده است، بلکه در یک معنای وسیع، مراد آن کس است که از دقائق و رُموز دانشی یا فنی یا هنری آگاه است و از فضایل اکتسابی خود تمام یا بخشی را به صورت‌های مختلف در حضور افراد به صورت املاء و سخنرانی یا در غیاب آنان به صورت نوشته اعم از کتاب و مقاله و یادداشت و غیره عرضه کند. همه کسانی که از نتایج کوشش‌های سودمند و اندیشه‌های بلند و تجارب ارزنده چنین کسی استفاده کنند و بهره‌مند شوند به تعبیری وسیع می‌توانند شاگرد نامیده شوند و آن صاحب اندیشه و تجربه هم می‌تواند نام استاد داشته باشد. بی‌شک بر چنین شاگردانی نیز ادای حق تعلیم غیرمستقیم چنان استادی واجب است.

شاعر شیرین سخن، سعدی شیرازی، با آثار پُرارج و ماندنی خود خلاصه گلستانش نزدیک هفتصد سال بر تمامی سرزمین‌هایی که جزء قلمرو زبان فارسی به شمار می‌آمده‌اند اینچنین با عنوان استادی فرمانروایی داشته و معلّم زبان فارسی همه فارسی‌خوانان و فارسی‌دانان و فارسی‌گویان از حدود دریای چین تا حدّ دریای

روم و دورتر در طول این قرون بوده است و آثار فکری او را به تعبیر خودش چون کاغذ زر دست به دست می‌برده‌اند و می‌خوانده و به یاد می‌سپرده و با سربلندی از تکرار آموخته‌ها لذت می‌برده و به موقع فایده‌ها برمی‌گرفته‌اند. پس سعدی با این دید استاد انبوهی از مردمان در طول زمان است، اینکه انوری ابیوردی در قیاس خود با استاد طوس می‌فرماید:

آفرین بر روانِ فردوسی      آن سخن آفرین فرخنده

او نه استاد بود و ما شاگرد      او خداوند بود و ما بنده

نیز مؤید اینچنین رابطهٔ تعلیمی و تعلیمی است و گرنه می‌دانیم که انوری نه همزمان فردوسی بوده است و نه شاگرد او.

شادروان اقبال نسبت به علامهٔ مرحوم محمد قزوینی و مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب‌گرکانی، اولین معلم زبان فارسی در تعلیمات جدید و مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی اولین رئیس دارالمعلمین عالی و برخی از افراد خاندان جلیل نجم‌آبادی همه جا و همه وقت ارادت قبلی و خضوع خالصانهٔ شاگردی دارد با آن که هیچگاه به عنوان مُتعلّم نزد آنان تلمذ نکرده است، ارتباطشان غالباً جنبهٔ همکاری و مجالست داشته است، اما آن حس حق‌شناسی و حقیقت‌بینی که در او بوده است باعث آمده که بر آستان این بزرگان، شیفته‌وار و عاشقانه سر تعظیم و احترام فروآرد و به استادی آنان و شاگردی خود ببالد. مقالاتی که در ردّ انتقاد بر توضیحات چهارمقاله و نیز در رثای علامه قزوینی تحریر کرده است بر این مدّعا گواه بس است. شادروان اقبال ساعاتی معدود که برای تدریس به دانشکدهٔ ادبیات و دانش‌سرای عالی می‌آمد معمولاً به اطاق استادان نمی‌رفت، تا شروع درس در دفتر دانشکده که مرحوم دکتر احمد بهمنش امامت آن را داشت درنگ می‌کرد و دکتر بهمنش استاد را تا در کلاس همراهی می‌نمود. معمولاً از حضور در جمع شاگردان خارج از کلاس درس اِبا داشت. در ماه‌های آخر سال تحصیلی ۲۱ - ۱۳۲۰ شاگردان سال سوم

ادبیات با یکایک استادان به یادگار در صحن دانشکده عکس می‌گرفتند. روزی پس از ختم درس به دنبال ایشان به صحن دانشکده رفتیم تا عکسی در خدمتشان گرفته شود. آن مرحوم سخت در مقام تحاشی برآمد، از حسن اتفاق مرحوم میرزا عبدالعظیم خان گرکانی از راه رسید توسل شاگردان به ایشان و اشاره‌ای از آن مرحوم اقبال را با آنهمه تحاشی بر سر رضا آورد و به حرمت مرحوم گرکانی به میان جمع آورد و عکس به یادگار با ایشان برداشته شد.

اما ادای حق والدین، خاصه مادر را از نامه‌ای که ایشان از کشور سوئیس هنگام تحصیل در اروپا به مرحوم میرزا ابوالحسن فروغی که آن زمان ریاست دارالمعلمین عالی را داشته است نوشته و قسمتی از آن را که امکان نشر داشت بنده در مقدمه مجلد اول مقالات اقبال چاپ کرده‌ام، می‌توان دریافت علاقه و احترامی که تا پایان عمر بردوام بوده است. آنجا می‌خوانیم:

«بنده ناچیز از خانواده فقیری هستم که بر اثر بیخبری سرپرست خانواده تمام مایه حیات آن در دوران جوانی به باد رفته و سرمایه‌ای در آن جز محبت و هنرمندی و لیاقت مادر با عاطفه‌ای که وجودش در آن ظلمتکده حکم فرشته رحمت را داشت به جا نمانده، مادر ستمدیده از محبتی که به ما چند نفر تیره‌بخت محروم از همه چیز داشت به برکت هوش خدادادی دانست که نجات این کشتی غرقابی فقط بر اثر کار و به زور مجاهدت و مساعی است. خدا می‌داند و خاطر خسته مادر و روح حق‌شناس ما که این زن هنرمند با تحمل چه صدمات نگفتنی، ما و خانواده‌ای را که افتخار اداره آن را داشت نجات بخشید و با خوردن چه خون جگری به ما قیمت کار کردن و رنج بردن را آموخت و من در نتیجه این تعالیم گرانبها لذت کار کردن و رنج بردن را از دوران طفولیت درک کردم و از همان ایام به سخت‌ترین طریقی که تصور شود تا سن چهارده سالگی که ابتدای شروع تحصیل است رنجها برده و عذابها تحمل نموده‌ام و از برکت این ورزش و تمرین ابتدایی بود که در موقع شروع به تحصیل از مقابل هیچ

مانعی نگریختم و تا آن حدّ که امکان داشت و وسائل فراهم می شد کار کردم. کمتر موقعی شده است که از سختی بنالم و سخنی بگویم که از آن بوی راحت طلبی یا تنعم خواهی شنیده شود. جدّ و جهد من در تحصیل بیشتر اوقات در نتیجه نوازش های روحبخش و دلگرمی های بی آایش مادر عزیز و گاهی بر اثر کمکهای مادی و معنوی عده ای از نوع پرستان و خیرخواهان حقیقی بود که نقش آنها را هیچگاه گردش روزگار از خاطر آخرین نخواهد سترد.»

آفرین بر این همه حق شناسی و صفا و صداقت باد. جا دارد که این قسمت از نوشته آن مرحوم در کتابهای درسی درج گردد تا سرمشق و چراغ هدایتی فرا راه جوانان شود.

هر چند اصولاً هر مادری به طور فطری و طبیعی نسبت به فرزند خود علاقه دارد، اما اگر این علاقه و الفت دو سویه شود، یعنی فرزند نیز پاسخ نوازشها و محبتها و فداکاریهای مادر را با حق شناسی و احترام پاسخ گو گردد و به گفته استاد سخن سعدی خردی فراموش نکند و درشتی ننماید، خود دنیایی برای هر دو می شود پُر از صفا و نشاط، جانفزا و روح پرور. اینجاست که اهمیت برخی روایات و سخنان بزرگان جاندارتر و رنگین تر و پر مغزتر جلوه می کند و «بهشت زیر گامهای مادران است» یا «مادر با دستی گهواره را می جنباند و با دست دیگر دنیا را» یا:

«پس هستی من ز هستی اوست      تا هستم و هست دارمش دوست»

معنای بهتر و عمیق تری به ذهن می آورد.

در عصر ما بسیار بوده اند و هستند افرادی که همانند مرحوم اقبال رابطه آمیخته به احترام و حق شناسی نسبت به مادران خود داشته اند؛ مادرانی دانا و آگاه و آینده نگر که نه تنها دست فرزندان خود را گرفته و با خود پا به پا برده و راه رفتن و سخن گفتن و برخورد مُتکی شدن و حق گوئی و حق شناسی را به طفل خود آموخته اند، بلکه در همه شوون، خاصه در سختی ها و پیچ و خمهای زندگی یار و یاور و پشتیبان آنان.



گشته‌اند. در شرح حال شادروان کمال الملک، آن نقاش چیره دست و انسان والا می‌خوانیم که با آن روی سفید و قامت آخته و چهره گشاده، وقتی برابر مادر خُردجُثّه خمیده‌پشت سالخورده خود می‌رسید، آنچنان گُرنش به احترام و تواضعی داشت که به وصف نمی‌گنجید، حالت یکی از بلند قدترین مردان تهران در زمان خود برابر آن مادر کوچک اندام خود تابلویی بود برتر از همه تابلوهای استاد که ترسیم کرده بود. نمونه دیگر، علامه مرحوم دهخداست که از مراقبت و تربیت مادر عاقبت‌اندیش و دانا و مهربان خود بهره‌ها برده بود و به حکایت بستگانش تا پایان حیات مادر، در سال ۱۳۱۶ شمسی، بین این مادر و فرزند نهایت احترام و علاقه قلبی برقرار بوده است. دهخدا در یادداشتی حتی فداکاری و تربیت مادر را چنین بر زبان قلم جاری ساخته است: «در نه سالگی پدرم، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ در گذشت و دامادهای و صبی پدرم هر چه نزد او داشتیم انکار کردند و آنچه برای ما ماند یک خانه چهارصد ذرعی در جوار خانه مرحوم حاج شیخ هادی محمد نجم‌آبادی طاب‌ثراه و اثاث‌البیت بود. مادر من رضوان‌الله علیها که مثلِ اعلایِ مادری بود ما را در کنفِ تربیت خود گرفت. دروس قدیمه را نزد مرحوم شیخ غلامحسین بروجرودی از صرف تا اصول فقه و کلام و حکمت خواندم ... ارادت پدر من به مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی به ارث به من رسید و با آنکه سن من مقتضی نبود در محضر می‌رفتم و از افکار بدع و بکری او به قدر استعداد خود بهره‌ها بردم. خلاصه اینکه مری قلب رفّواد یعنی وجدانیات من آن مادر بی‌بدیل و معلم دانش‌های رسمی من آن دانشمند متّالّه و تقویّت عقل من از مرحوم شیخ هادی طاب‌ثراه بود و کم و بیش هر چه دارم از این سه وجود استثنایی است و برای کمتر کس این سه نعمت یکجا جمع شده است و قصورها از من است نه از نقص وسایل».

ملاحظه می‌فرماید اثر تربیت صحیح و مراقبت و دلسوزی آگاهانه مادر را که آنچنان تأثیر عمیق دارد که طفل را نه تنها به ادای حق‌شناسی نسبت به پرورنده خود

وای می‌دارد بلکه در همان حال بر اثر آن تربیت صحیح وی را در مقام ادای سپاس و حق‌گزاری نسبت به دیگر افراد جامعه که به نحوی او را یاری داده‌اند، یا غیر مستقیم از خرمن معلومات و فضایل و هنر آنان بهره برده است برمی‌آورد و از شکر آن نعمتها در هر مقام و مقال خودداری نمی‌ورزد.

شادروان دهخدا در قطعه‌ای عظمت خداوند و پهنآوری دریای رحمت او را در خلقت مادر مجسم ساخته است. می‌فرماید:

در رأفت و مهر بی‌قرینی      آنی تو که مادر آفرینی  
آن ذات که مادر آفریند      جز رأفت از و جهان چه بیند

از شرح زندگی و تحصیلات و تألیفات و افاضات اقبال می‌گذرم که شمه‌ای از آن همه را در مقدمه مقالات ایشان نقل کرده‌ام. اینجا به عنوان حُسن ختام - بجز حق‌شناسی او که مذکور شد - به یکی دو خصوصیت آن مرحوم اشاره می‌کنم که در مقام استادی و راهنمایی نسل جوان یا به تعبیر عام شاگردان نادیده‌اش بس سودمند و راهنماست.

خصوصیت اول، روش متین و اصولی و منطقی اقبال در نویسندگی و اندیشه و تفکر است. وی از آغاز نویسندگی تا پایان حیات در هر نوع نوشته، اعم از مقاله و کتاب با مقدمه متون یا ترجمه، همیشه نخست سخن را سنجیده و بعد بر صفحه منقوش ساخته است و هرگز در آثار وی قلمش طغیان و احساساتش غلیان ننموده است و براساس همین خاصیت است که مقالات او از آغاز یعنی آنچه مربوط به دوران جوانی است تا پایان که حاصل دوران پختگی و آهستگی است همه یک دست و در سطح بالا و متکی به موازین علم و منطقی است. ملاحظه دو مقاله از اولین مقالات او یکی تحت عنوان «انتقاد ادبی» در مجله دانشکده قدیم مربوط به سال ۱۲۹۸ شمسی و دیگری در پاسخ سؤال «بهترین غزل حافظ کدام است» در مجله ایرانشهر مربوط به سال ۱۳۰۰ شمسی بهترین گواه است. چه مقاله اول پس از

گذشتن نزدیک به هشتاد سال هنوز نو و تازگی دارد و ارکان و دلایل قویم آن سستی نگرفته است و نخواهد گرفت، زیرا سنجیده و اصولی بیان شده است.

در آن مقاله، نخست به انتقاد از مسائل فلسفی و فنی و صنعتی و تاریخی و سپس ادبی پرداخته - که به سبب توسعه دامنۀ آن از سایر شعب مهم تر است - آنگاه برای نقّاد صفاتی برشمرده است که اهمّ آنها یکی آگاهی از قواعد اصول علمی موضوعی است که از آن انتقاد می‌کند؛ دوم دارا بودن ذوق سلیم و سلیقه مستقیم؛ سوم آگاه بودن از زندگی نویسنده و محیط مسکونی و نژاد و اقلیم او و توجه به وقایعی که در عصر وی اتفاق افتاده است؛ چهارم خالی بودن از غرض و جانبداری و خواهش‌های نفسانی و حقیقت‌بین بودن؛ پنجم اتخاذ اسلوب ساده برای بیان استنباطات و افکار خود که برای همه کس قابل درک باشد؛ ششم خارج نشدن از طریق ادب و نزاکت و به کار نبردن الفاظ درشت و رکیک و رعایت عفت قلم؛ هفتم اغراق نکردن در صفات و حالات نویسنده و بیان عین واقع و حقیقت. پس از این مطالب به فواید انتقاد صحیح و اهمیّت آن و نتیجه‌ای که از نقد درست به دست می‌آید اشاره می‌کند و می‌نویسد انتقاد برخلاف تقریظ که شخص را ممکن است از حقیقت دور کند، به سرچشمه‌های معارف و علوم نزدیک می‌کند و مطالب صحیح را از مغلوّط جدا می‌سازد و کجرویهای مؤلف اصلی را نشان می‌دهد و راه را از چاه مشخص می‌کند و شخص را به طریق راست راهنمایی می‌نماید.

شادروان اقبال، عالمی باعمل بود و خود به آنچه خردمندانه می‌اندیشید و سنجیده می‌نوشت ایمان داشت، ثابت‌قدم و راسخ عقیده بود. به عنوان شاهد، اعتقاد به مندرجات همین مقاله «انتقاد ادبی» را از بحثی که میان ایشان و مرحوم ملک الشعراء بهار مدیر مجله دانشکده درگرفته است مثال می‌آوریم با این توضیح که مرحوم اقبال تاریخ ادبیاتی تألیف کرده بود که می‌توان آن را نخستین تألیف به سبک و روش انتقادی جدید در تاریخ ادبیات نویسی ایران به حساب آورد. آن تألیف را

بخش بخش به عنوان سلسله مقالات در مجله دانشکده به چاپ می‌رسانید. در شماره هشتم مجله مرحوم بهار پیش از درج بخشی از تاریخ ادبی، به تصور نادرست بودن برخی مطالب و نیز ناصحیح نقل شدن یکی دو شعر از رودکی، تحت عنوان «تصحیح لازم» شرحی نوشته و نظرات اصلاحی خود را ابراز و شعرها را با روایت دیگر نقل و سپس آن قسمت از تاریخ ادبی را درج کرده بود.

مرحوم اقبال در شماره نهم تحت عنوان «انتقاد ادبی» به یکایک آن موارد جواب گفته و بخصوص به عنوان «تصحیح لازم» خرده گرفته و آن را عنوانی زنده تلقی کرده بود. بهار ذیل مقاله ایشان کوشیده بود، ثابت کند عنوان مورد اشاره نه اعتراض بوده است و نه توهین، بلکه قصد ایشان فقط این بوده است که مقاله مغلوط عرضه نشود و بر دیگر موارد پاسخگویی اقبال نیز جوابهایی نوشته بود. بار دیگر مرحوم اقبال که نوشته خود را اصولی و روش خود را در نقل اشعار و مطالب متکی به مآخذ و مستند به منابع می‌دانست شرحی در خطاب به مرحوم بهار، البته در نهایت احترام می‌نویسد که در شماره ۱۱ و ۱۲ آن مجله درج می‌گردد و آن شرح که گویای درستی اندیشه و ثبات رأی و ملایمت و آهستگی او در نویسندگی است چنین است:

آقای مدیر محترم مجله دانشکده دامت افاضاته مقاله مندرج در شماره ۹ مجله شریفه را زیارت کردم. مرقوم داشته بودید که «من تصور کرده‌ام که اگر کسی به نگارش دیگری اعتراض کند توهینی ازو کرده است»، این جمله با حقیقت موافقت ندارد زیرا اول کسی که در تحت عنوان «انتقاد ادبی» ادبا و جوانان مطلع را به انتقاد دعوت کرد و اصول آن را بیان نمود من بودم. اکنون نیز دعوت خود را تجدید کرده ارباب اطلاع را به انتقاد نگارشات خود تشویق می‌نمایم.

البته هر کس هر چه گفت من نمی‌توانم آن را بپذیرم. اگر اعتراض معترض با حقیقت و واقع موافقت داشت، با کمال افتخار و تشکر قبول می‌کنم و اگر مخالف بود، با دلایل جواب می‌گویم تا معترض از خطا و اشتباه خود بیرون آید، به هر حال

تصادم افکار بسیار مفید است زیرا به گفته «نامق کمال» شاعر ترک «برق حقیقت از تصادم افکار جستن می‌نماید» ... دنباله کلام مربوط به توضیح موارد اعتراض در مقاله است که نقل آنها موجب اطاله کلام می‌شود.

همین روش را مرحوم اقبال در پاسخگویی به انتقاد بر حواشی چهارم مقاله به قلم علامه مرحوم قزوینی دارد و آنجا چون ملاحظه می‌کند که اعتراض به پاسخگویی ایشان از جانب منتقد، به اصطلاح کار را به جاهای باریک می‌کشانند و به نوعی مجادله می‌انجامد، در نوبت بعد ضمن توضیحی کوتاه از دنبال کردن پاسخگویی عذر می‌خواهد تا هم حرمت صاحب حواشی چهارم مقاله محفوظ بماند و هم میان ایشان و مُنتقد که او نیز از بزرگان ادب قرن اخیر بوده است مطالبی که از آنها برداشت تعارضی شود ابراز نگردد. اما در مقاله دوم مربوط به «گزینش بهترین غزل حافظ» مرحوم اقبال به جای توسل به ذوق تنها یا توجه به برخی مضامین عالی مندرج در غزل و نکاتی از این دست، موازین و معیارهایی را پیشنهاد کرده است تا با پیروی از آن معیارها و اندازه‌ها چاشنی ذوق و ضبط صحیح و توجه به بدیع و بکر بودن مضامین، غزلی یا غزلهایی از میان جمع غزلیات انتخاب شود. معیارهای پیشنهادی به اختصار چنین است:

شرط فصاحت و بلاغت و رسائی در تمام یا غالب ابیات غزل، دارا بودن مختصات شعری حافظ و طرز افکار و خیالات و قریحه ادبی این گوینده بلند مقام خاصه افکاری که در غالب غزلها به این شرح از آنها طرفداری دارد.

طرفداری از آزادی فکر و حمله بر زهد خشک و ریا و سالوس، اظهار عدم اعتماد به کارهای جهان و بی‌اعتنایی به عالم وجود و توجه به گرفتن اعتبار و عبرت آموزی از گردش روزگار و تمسک به مصطلحات اهل عرفان.

طرفداری از صفاتی چون قناعت و آزادگی و استغنا و برابری و خدمت به زیردستان و گذشت، تشویق به تحمل مصائب روزگار و راه ندادن غم به خاطر، افکار

بلند حکمتی که عمده اختصاص حافظ بدانهاست.

خصوصیت دیگر اقبال در نویسندگی تنوع مطالب مقالات اوست که حکایت از وسعت اطلاع و دامنه‌داری مطالعه و بلندی اندیشه و آزاد اندیشی او دارد. حدود سیصد مقاله در موضوعات مختلف تحریر کرده است که می‌توان آنها را در نزدیک به چهل مقوله طبقه‌بندی کرد و از این لحاظ اقبال در میان معاصران خود نظیر ندارد و با آنکه دانشمندانی با ارج چون شادروان احمد بهمنیار، مرحوم همایی، شادروان بهار، مرحوم میرزا عبدالعظیم خان گرکانی، شادروان دهخدا، مرحوم فروزانفر، مرحوم وحید دستگردی، شادروان سعید نفیسی، مرحوم نصرالله فلسفی، مرحوم مینوی، مرحوم علامه قزوینی، شادروان پورداد و گروهی دیگر که ذکر نامشان موجب اطالة کلام است همه صاحب مقالات سودمندند. اما مرحوم اقبال چنانکه اشاره شد پیشتاز این جمع است. مجموع نوشته‌های او اعم از مقالات تحریری و یا ترجمه و نیز نقد کتابها و آنچه میان او و خوانندگان به صورت سؤال و جواب در مجله یادگار نقل شده است در پنج مجلد جمع‌آوری شده است که مجلد اول آن به چاپ رسیده و مجلد دوم و سوم حروفچینی گردیده که دو مجلد آخر در دست حروفچینی است. خصوصیت دیگر این معلم و ارسته، إعراض او از مقامات رسمی و عناوین دولتی است و افتخار او به عنوان بی‌پیرایه معلم و شغل شریف معلمی تا آنجا که یگی از نخست وزیران وقت در هنگام انتخاب وزرای کابینه خود پیاده، به منزل او می‌رود تا او را به قبول سمت وزارت فرهنگ آن روز یعنی (سه وزارتخانه آموزش و پرورش، فرهنگ و ارشاد اسلامی و فرهنگ و آموزش عالی امروز) وادارد، اما آن مرحوم با اعتقاد راسخی که به روش ساده و متین زندگی خود داشت از قبول آن مقام تن زد و بر راه مستقیم خود باقی ماند.

وطن‌خواهی و وطن‌دوستی و عشق به مظاهر فرهنگی این مرز و بوم خصوصیت دیگر اقبال است و حق این علاقه و مهر را طی سی سال نویسندگی خود

با تألیف کتابهای درسی تاریخی و جغرافیایی و ملل و نحلی و تحریر مقالات و ترجمه از آثار سودمند دیگران ادا کرده است. اگر کسی قصد تحقیق داشته باشد و در مقالات آن مرحوم، خاصه مقالات مجله یادگار و بالاخص در سرمقاله‌های آن مجله باریک و دقیق شود و وضع ایران را در سالهای پس از جنگ جهانی دوم با قدرت و نفوذ فوق‌العاده برخی احزاب در نظر بگیرد نیک درخواهد یافت که اصولاً تأسیس مجله یادگار و پایدار ماندن آن به مدت پنج سال با همه مشکلاتی که داشت خود سدی در برابر بیگانه‌پرستی گروهی بیشمار بود و مقالاتی که اقبال در آن تحریر کرد و دیگران هم نوشتند در استوار نگاه‌داشتن بنیاد قومی و ملی و اعتقادی ما اثر عظیم داشت. برخی از مقالات آن مرحوم در آن بُرهه از زمان و دفع آن گروه‌های معلوم‌الحال با مقاله‌های تند و مؤثر شادروان دهخدا در روزنامه صوراسرافیل هنگام آغاز مشروطیت برابری دارد و به همان اندازه مؤثر و مفید بوده است.

با تعبیری که بطور عام از استاد و شاگرد کردیم، اگر حمل بر گزافه‌گویی نشود باید بپذیریم که افتخار شاگردی اقبال برای همه کسانی خواهد بود که از مقالات کثیر و متنوع و تألیفات سی‌گانه و نزدیک سی ترجمه و حدود سی متن تصحیح کرده بر ایشان و نیز انبوهی یادداشتهای وی استفاده کرده‌اند و خواهند کرد و از گل‌های دسته بسته‌وی دماغ جان را معطر و از خوان نعمت گسترده‌وی جان را فربهی خواهند داد و روش منطقی و اصولی او را از سر صدق پیروی خواهند کرد.

سرفراز خاندانی که چنین فرزند برومندی تقدیم جامعه کرده است خاصه زنده‌نام مادری که با فداکاری و دوراندیشی او را پیمودن راه صحیح رهنمون گشته و بلند آوازه باد ناحیت آشتیان که همراه نواحی مجاور خود فراهان و گرگان و تفرش دیرزمانی است که با پروردن ناموران و هنرمندان و عالمانی بینا و دانا و مدیر و مُدبّر و هنرشناس از دیگر نواحی ممتاز گشته است.

مشکور باد سعی همه کسانی که در فراهم آوردن این مجلس بزرگداشت،



بزرگداشت مردی که با همهٔ جلالت قدر و خدمات ارزندهٔ فرهنگی چنانکه باید به نسل حاضر شناسانده نشده بود، رنج بردند و شناخته شدن این چهرهٔ درخشان را سبب گشتند و سپاس از حاضران که سخنان ناچیز مرا کریمانه استماع فرمودند.

## فهرست آثار استاد اقبال آشتیانی

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

از شادروان اقبال آشتیانی نزدیک سیصد مقاله در موضوعات متنوع زیر در مجلات منتشر شده است:

احوال و آثار بزرگان، شرح احوال شاعران، هنرمندان و آثار هنری، مکتوبات تاریخی، بزرگان خاورشناسان، یاد بزرگان، گویندگان دوره قاجاریه، رجال دوره قاجاریه، علمای امامیه، شعرای گمنام، اشعار گمشده، اشعار خوب، خاندانهای مشهور، تاریخ مشروطه ایران، تاریخ قاجاریه، تاریخ طهران، تاریخ جدید ایران، یادداشت‌های تاریخی، تحقیقات تاریخی، داستانها و حکایات تاریخی، اسناد تاریخی، غلط‌های مشهور تاریخی، نفوذ تمدن ایران در خارج، سابقه تمدن جدید در ایران، ابنیه و آثار تاریخی، آثار باستان، مباحث لغوی، آثار قدما، نسخه‌های خطی، خطوط مشاهیر، مباحث و مسائل علمی، نوادر و امثال، معرفی و نقد مطبوعات تازه، ما و خوانندگان مجله یادگار، مسائل روز، عشایر ایران، جغرافیای بلاد و نواحی، یاد بزرگان در گذشته، طرز تدریس علوم قدیمه، آداب قومی، مسائل بین‌المللی، ستاره‌شناسی، اصل و منشاء برخی لغات، تاریخچه روزنامه‌نگاری، خدمات ایرانیان به تمدن جهان، روابط ایران با دولتهای غربی

الف - مقالاتی که خود نوشته است به ترتیب تاریخ و با ذکر مجله‌ای که در آن چاپ شده است

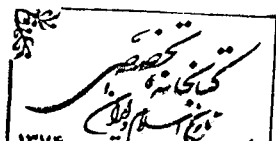
حفر ثرعه سوئز (مجله عهد ترقی) - کار (مجله عهد ترقی) - تاریخ (مجله عهد ترقی) - انتقاد ادبی (مجله دانشکده به مدیریت ملک الشعراء بهار) - انتقاد ادبی (مجله دانشکده) - اختراع قند و شکر (مجله دانشکده) - انتقاد سرمقاله روزنامه ایران در دفاع

از قرارداد ۱۹۱۹ میلادی (مجله ایران) - انتقاد از بعضی از مندرجات کاوه (مجله یغما) - انتقاد مقاله دقیقی (یادداشت‌های تقی‌زاده، ج ۲) - شعر قدیم ایران (مجله کاوه) - موسیقی قدیم ایران (مجله کاوه) - انگلیسیها در جنوب ایران (مجله کاوه) - محمدبن زکریای رازی (مجله اصول تعلیم) - مختصری از احوال سید جرجانی و فاضل تفتازانی (مجله اصول تعلیم) - خواجه ابوالفضل بیهقی (مجله اصول تعلیم) - حکیم ابونصر فارابی (مجله فروغ تربیت) - اصل اشتقاق بعضی لغات (مجله فروغ تربیت) - ستاره شعری (مجله فروغ تربیت) - یک نکته تاریخی - مقایسه دو نفر ایرانی هم‌عصر (مجله بهار) - چاو، چاپ، اسکناس (مجله بهار) - بهترین غزل حافظ (مجله ایرانشهر) - بهترین کتابها برای ترجمه (مجله ایرانشهر) - کلیله و دمنه (مجله فرهنگ ایران زمین) - نظری به آسمان (مجله نوبهار) - الفاظ مشترکه (شهر، شیر، پشتیبان، زبان، ترانه) (مجله نوبهار) - یکی از نقوش ری (مجله نوبهار) - معارف ایران در عهد انوشیروان (مجله نوبهار) - شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر (مجله ایرانشهر) - سلطانیه و گنبد آن (مجله ایرانشهر) - یک قطعه شعر از کسائی مروزی (مجله ایرانشهر) - اردشیر بابکان (مجله ایرانشهر) - تاریخ شروع نثر فارسی (مجله وفا) - سفرنامه شیراز اقبال آشتیانی (مجله یغما) - کشفیات راجع به مرض سل (مجله آینده) - دو شاعر عصر قدیم (مجله یغما) - تاریخ تولد قائم‌مقام ثانی (مجله آرمان) - عماره مروزی (مجله شرق) - بعضی از قدیمی‌ترین آثار نثر مفقوده نثر فارسی (مجله شرق) - زندگانی عجیب یکی از خلفای عباسی (مجله شرق) - بعضی ملاحظات در باب انتقادات بر حواشی چهار مقاله (مجله شرق) - راجع به انتقاد بر حواشی چهار مقاله (مجله شرق) - راجع به احوال حکیم عمر خیام نیشابوری (مجله شرق) - امام حسن قطن مروزی مؤلف کتاب کیهان شناخت (مجله شرق) - ابوالمظفر عبدالجبارین حسین جُمَحی (مجله شرق) - تاریخ بیهقی (مجله ارمغان) - علامه قطب‌الدین شیرازی (مجله ارمغان) - تاریخ وفات کمال اسماعیل (مجله

ارمغان) - یک رساله عربی از امامی هروی (مجله ارمغان) - احوال رشید و طواط  
 (مجله ارمغان) - تاریخ نظام ایران (مجله قشون) - مأمون خلیفه و ترجمه کلילה به  
 عربی (مجموعه مقالات اقبال، ج ۱) - ربیعی پوشنگی (مجله مهر) - طرفة بغداد  
 (مجله مهر) - یک درس لغت (مجله مهر) - وزارت خارجه میرزا سعیدخان در عصر  
 ناصری (مجله مهر) - فارسی ساختگی (مجله مهر) - ابوالینبغی عباس بن طرخان  
 (مجله مهر) - سید احمد هاتف اصفهانی (مجله ارمغان) - اطلاعاتی در باب سید  
 حسن غزنوی (مجله ارمغان) - احیای یک قطعه شعر از غضایری رازی (مجله  
 ارمغان) - چنار و کتان (مقالات اقبال، ج ۱) - هلاکو و مستعصم خلیفه (مجله مهر) -  
 مولوی و علامه شیرازی و داستان صدر جهان (مجله مهر) - یکی از نسخ نفیس  
 شاهنامه (مجله مهر) - تردید یکی از حکایات و یک قطعه شعر منسوب به فردوسی  
 (مجله مهر) - نقش و نگار در داستانهای قدیم ایران (کتاب گزارش هزاره فردوسی) -  
 جامع منیع نیشابور (مجله مهر) - مضراب و مرغ (مجله تعلیم و تربیت) - زمان  
 تولد و اوایل زندگی سعدی (مجله تعلیم و تربیت) - بهرامشاه سلجوقی ممدوح  
 نظامی در مخزن الاسرار (مجله ارمغان) - کتب نصاب الصبیان (مجله آموزش و  
 پرورش) - سیلو. آمل (مجله آموزش و پرورش) - شرح یکی از قطعات سنایی  
 (مجله آموزش و پرورش) - راجع به زندگی امام محمد غزالی (مجله آموزش و  
 پرورش) - چند نکته راجع به شاعر مشهور «غضایری رازی» (مجله آموزش و  
 پرورش) - خدمات ایرانیان به تمدن عالم (نشریه پرورش افکار) - چند فایده ادبی  
 (مجله ایران امروز) - سعدی و وصال (مجله ایران امروز) - نصیحت (مجله ایران  
 امروز) - طهران - تهران (مجله ایران امروز) - بُندار رازی (مجله مهر) - قیر باز لَوَند  
 (مجله مهر) - در انتخابات به چه کسی باید رأی داد (مجله خواندنیها) - یک حکایت  
 حکیمانه راجع به کوشیار (مجله آموزش و پرورش) - مردم و روش مجله یادگار  
 (مجله یادگار) - یک قطعه از ادیب صابر (مجله یادگار) - تفنن در زندگانی انسان

- (مجله یادگار) - شیخ لطف‌الله عاملی امام مسجد معروف اصفهان (مجله یادگار) -  
 مستشار خارجی (مجله یادگار) - شعبده، شعوزه، بوالعجب (مجله یادگار) - دولا ب،  
 تجریش، ونک، فرحزاد، فیروز بهرام (مجله یادگار) - غرامات معاهده ترکمانچای  
 (مجله یادگار) - ملاقات دو تن ایرانی با هِرِشِل (مجله یادگار) - شعر سعدی در چین  
 (مجله یادگار) - جشن هزار ساله تولد ابوالعلاء معری (مجله یادگار) - میرعلی  
 هروی کاتب السلطان (مجله یادگار) - نخستین روزنامه فارسی چاپی در ایران (مجله  
 یادگار) - خودکشی مستشرق معروف پُل کراوس (مجله یادگار) - جشن هفتاد و  
 پنجمین سال تولد کوماروف (مجله یادگار) - وفات ملک‌شاه سلجوقی (مجله یادگار)  
 - غلط املائی (مجله یادگار) - مکتوب خواجه رشیدالدین فضل‌الله به صدرالدین  
 ترکه (مجله یادگار) - اهمیت مقام مطبوعات (مجله یادگار) - داستان گرگ و بره  
 (مجله یادگار) - کتاب حاجی بابا (مجله یادگار) - انوری و سلطان علاءالدین غوری  
 (مجله یادگار) - کتب درسی و لغت‌سازی (مجله یادگار) - نخستین رابطه سیاسی  
 ایران و آمریکا (مجله یادگار) - کتابهای عمومی در طهران (مجله یادگار) - تاریخ  
 روزنامه‌نگاری در ایران (مجله یادگار) - راجع به تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران (مجله  
 یادگار) - قاضی حمیدالدین محمود بلخی (مجله یادگار) - میرزا محمدرضا کلهر  
 (مجله یادگار) - سر سکه اشرف افغان (مجله یادگار) - نوروز ملی و آداب قومی  
 (مجله یادگار) - دانشمند واقعی و معرفت حقیقی (مجله یادگار) - احوال افراد اخیر  
 قراخانیان (مجله یادگار) - خاتمه سال اول یادگار (مجله یادگار) - مختصری از شرح  
 حال ادوارد براون (مجله راه نو) - دو قصیده از منوچهری دامغانی (مجله یادگار) -  
 خط منسوب به شیخ سعدی (مجله یادگار) - چاپ جدید کشف‌الظنون (مجله  
 یادگار) - لزوم احیای کتب قدیمه (مجله یادگار) - اعتضاد السلطنه و ظهور بابیه  
 (مجله یادگار) - ذیل مقاله دروازه‌های نهصد ساله یزد (مجله یادگار) - قوامی رازی  
 (مجله یادگار) - کهنه و نو (مجله یادگار) - ترجمه کتاب چین به فارسی (مجله یادگار)

- عاقبت نادرشاه (مجله یادگار) - گزاردن و گذاشتن و گذشتن (مجله یادگار) - شمس الدین محمد کیشی (مجله یادگار) - رینولد نیکلسن و آرتور کریستن سن (مجله یادگار) - خاندان افشاری تکبری (مجله یادگار) - زبان ترکی در آذربایجان (مجله یادگار) - نسخه‌های مصور جامع التواریخ رشیدی (مجله یادگار) - یک سند مهم در باب زبان آذری (مجله یادگار) - کتابهای خواندنی (مجله یادگار) - سیراف قدیم (مجله یادگار) - شاهد صادق (مجله یادگار) - بابا رکن‌الدین و قبر او (مجله یادگار) - مطبوعات زبان‌آور (مجله یادگار) - قصیده انوری در فتنه غز و استمداد از خاقان سمرقند (مجله یادگار) - نامه پاپ به شاه سلطان حسین صفوی و جواب آن (مجله یادگار) - سیاست زبان (مجله یادگار) - میرزا سیدجعفرخان مشیرالدوله (مجله یادگار) - یک گوشه از عمارت نظامیه (مجله یادگار) - حبسیه مجیرالدین بیلقانی (مجله یادگار) - سواد رقم عباس میرزا نایب‌السلطنه به میرزا محمدعلی آشتیانی (مجله یادگار) - آزادی قلم (مجله یادگار) - قبله‌الکتاب سلطانعلی مشهدی (مجله یادگار) - جغرافیای ایران (مجله یادگار) - به یاد دو مرد بزرگ ادیب پیشاوری و کمال‌الملک غفاری (مجله یادگار) - اصفهان و آثار تاریخی آن (مجله یادگار) - یک نامه مهم از قائم مقام (مجله یادگار) - کارآسی شاهنامه‌خوان (مجله یادگار) - اولین دوربین نجومی جدید در ایران (مجله یادگار) - علیرضای عباسی خوشنویس و رضای نقاش (مجله یادگار) - اصلاح فرهنگ (مجله یادگار) - ذیل بر مقاله خاندان خجندی در اصفهان (مجله یادگار) - یحیی خان مشیرالدوله (مجله یادگار) - دو نامه از امیرکبیر (مجله یادگار) - جمع‌آوری نسخه‌های خطی (مجله یادگار) - از ابتدای صفویه تا آخر قاجاریه پادشاه ایران در کجا مدفونند (مجله یادگار) - دو مکتوب راجع به تاریخ مشروطیت (مجله یادگار) - حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی (مجله یادگار) - وحدت ملی (مجله یادگار) - قدیمی‌ترین نسخه‌های رباعیات خیام (مجله یادگار) - یک جلد از کتاب الوافی بالوفیات (مجله یادگار) - کتاب وقایع السنین و



الاعوام (مجله یادگار) - کتب درسی (مجله یادگار) - سرگذشت یک قطعه شعر معروف (مجله یادگار) - قاتل حقیقی میرزا علی اصغر خان اتابک (مجله یادگار) - ایران و ممالک عربی زبان (مجله یادگار) - حیدرخان عمواعلی (مجله یادگار) - باز هم فرهنگستان (مجله یادگار) - شرح حال امیرنظام گروسی (مجله یادگار) - داستانی از مبلغین مسیحی در ایران (مجله یادگار) - مادام حاجی عباس گل‌ساز (مجله یادگار) - شرح حال میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده (مجله یادگار) - فرستادن محصل به فرهنگستان (مجله یادگار) - جلد چهارم از کتاب تلخیص مجمع‌الاداب (مجله یادگار) - امیرداد حبشی بن‌التونتاق و امیراسماعیل گیلکی (مجله یادگار) - خطر بزرگی که آینده ما را تهدید می‌کند (مجله یادگار) - گویندگان دوره قاجاریه، والۀ اصفهانی، صفای اصفهانی (مجله یادگار) - اشعار فارسی جمیل صدقی زهاوی و پدرش ملا محمد فیض (مجله یادگار) - غارت معنویات (مجله یادگار) - شرح حال شریف‌العلماء (مجله یادگار) - مقدمۀ انقلاب ایران (مجله یادگار) - چگونه یک خانم انگلیسی در بادیه‌ی الشام حکومت می‌کرد (مجله یادگار) - شرح حال عزیزخان سردار کل (مجله یادگار) - سودان شرقی و اختلاف انگلیس و مصر بر سر آن (مجله یادگار) - ابکار افکار رشید و طواط (مجله یادگار) - قسمتی از ماجرای خلیج فارس (مجله یادگار) - نوشتن تاریخ معاصر (مجله یادگار) - فتحنامه جند (مجله یادگار) - بادِ شرطه (مجله یادگار) - جنگ و سفینه (مجله یادگار) - آبله کوبی در ایران (مجله یادگار) - چگونه به طبقه جوان خیانت می‌شود (مجله یادگار) - امیرکبیر و مرحوم هدایت (مجله یادگار) - نشریه وزارت امور خارجه - ما و تمدن اروپایی (مجله یادگار) - ابوطاهر خاتونی (مجله یادگار) - نظری به آسمان (مجله یادگار) - وثیقه اسلام نادری (مجله یادگار) - انحطاط ادبیات در حال حاضر (مجله یادگار) - دانشکده ادبیات تبریز (مجله یادگار) - خاتمه مجله یادگار (مجله یادگار) - سبزه‌میدان و دارالصنائع (مجله یادگار) - مکتوب سنجر به وزیر خلیفه (مجله یادگار) - کتابخانه

سلطنتی (مجله یادگار) - دفاع از زبان فصیح فارسی (مجله یادگار) - سابقه نشر اسکناس در ممالک شرقی (مجله یادگار) - آیا صاحب تاریخ آل مظفر محمود گیتی است یا کُتبی (مجله یادگار) - بلای تعصب و بی ذوقی (مجله یادگار) - مکتوب رؤسای بختیاری به سفرای خارجه (مجله یادگار) - بعد از صد سال (مجله یادگار) - بهار امیدواران (مجله یادگار) - میرزا عبدالوهاب آصف الدوله (مجله یادگار) - یک کتاب فراموش شده ترجمه کتاب الفرج بعد الشدة (مجله یادگار) - خاندان شفروه (مجله یادگار) - ضایعه جبران ناپذیر (مجله یادگار) - کتاب الحکمه فریومدی (مجله یادگار) - شرح حال حجة الاسلام شفتی (مجله یادگار) - وفيات معاصرین، علامه مرحوم محمد قزوینی (مجله یادگار) - چهل و سه سال مشروطیت (اطلاعات ماهانه) - صد سال پس از قتل امیرکبیر (اطلاعات ماهانه) - اندیشه و عشق (مجله یغما) - چگونه یک نفر ایرانی در جنگهای صلیبی فرمانده و واسطه صلح بود (اطلاعات ماهانه) - به یاد مرحوم علامه قزوینی (اطلاعات ماهانه) - وصف آمریکا به قلم یک نفر ایرانی (اطلاعات ماهانه) - بعضی ترکیبات و استعمالات غلط (اطلاعات ماهانه) - قآنی و اردشیرمیرزا (مجله یغما) - داستان عشق رابرت شرلی (اطلاعات ماهانه) - تاریخچه ضرابخانه شاهنشاهی (سالنامه کشور ایران سال ۶) - یک نسخه نفیس به خط خواجه نصیرالدین طوسی (اطلاعات ماهانه) - کتب علم و ادب (مجله یغما) - طبیب نمایان کاسب (مجله یغما) - چند غلط لغوی و املائی نوظهور (مجله یغما) - دفاع از زبان فارسی (مجله یغما) - مکاتبه دو نویسنده (مجله یغما) - ورقی چند از تاریخ روابط ایران و فرانسه (مجله یغما) - چند سفرنامه از سفرای ایران (نشریه وزارت امور خارجه ایران) - آغاز روابط دوستی و دشمنی ایران با دول جدید اروپا (نشریه وزارت خارجه) - سفارت امپراطور آلمان در دربار شاه عباس بزرگ (نشریه وزارت امور خارجه) - حبیش عمید ترکستانی (یادنامه زکی ولیدی طغان) - مجموعه مکاتیب غزالی (مجله دانشکده ادبیات تهران) - محمود



یلواج خوارزمی (مجله دانشکده ادبیات تهران) - سرگذشت یک نسخه راجع به زندگی و آثار ابن سینا (مجله دانشکده ادبیات تهران) - مقدمه شرح قصیده عینیه (مجله دانشکده ادبیات تهران) - چند نکته راجع به زندگی و آثار ابن سینا (مجله فرهنگ ایران زمین) - مناقب الطاهرین (مجله فرهنگ ایران زمین) - تصویری از شیخ سعدی (مقالات اقبال آشتیانی، ج ۴) - معرفی کتاب (مقالات اقبال آشتیانی، ج ۴) - معرفی تابلو (مقالات اقبال آشتیانی، ج ۴) - وصف نسخی چند از نسخه‌های کتابخانه سلطنتی ایران (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر نخستین) - یک قطعه شعر از دقیقی و ابوجعفر محمدبن حسین خراسانی الصفاتی (مجله دانشکده ادبیات تهران) - یادداشتهای اقبال آشتیانی، اعلام تاریخی، ادبی و هنری (مجله دانشکده ادبیات تهران) - یزدانی شاعر (مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) - حزین لاهیجی گیلانی (مقالات اقبال آشتیانی، ج ۵) - در اهمیت و وظایف اجتماعی طبیب در جامعه (مقالات اقبال آشتیانی، ج ۵) - ما و خوانندگان مطالب متنوع و ارزنده، حدود سی مورد (مقالات اقبال، ج ۵).

#### ب - مقالات ترجمه شده از زبانهای دیگر به فارسی به ترتیب تاریخ انتشار

مقام محمدبن زکریای رازی در فلسفه (مجله مهر) - ترجمه احوال شعرای فارسی از کتاب آثار البلاد (مجله یادگار) - مخاطرات ناشی از علم (مجله یادگار) - موضوع علم تاریخ (مجله یادگار) - مرگ نوع بشر (مجله یادگار) - سنائی پیشرو ایرانی - دانت (مجله یادگار) - دکتر آکسیس کارل (مجله یادگار) - مظفرالدین شاه در پاریس (مجله یادگار) - شاه صفی و ساعت ساز سوئیسی (مجله یادگار) - روابط فرهنگی هند و افغانستان (مجله یادگار) - سرگذشت حاج محمدحسین خان مروی (مجله یادگار) - سیاست باب عالی (اطلاعات ماهانه) - داستان دو زن انگلیسی (اطلاعات ماهانه) - فتح اصفهان به دست افغانه (اطلاعات ماهانه) - ساخت کاغذ

در دوره تمدن اسلامی (مجله یادگار) - ناخوشی ناصرالدین شاه (مجله یادگار) - آزادی فکر (مجله یادگار) - عبرت تاریخ (مجله یادگار) - تحقیق علت حریق تخت جمشید (مجله یادگار) - داستان معبر الممالک و جواهرات او (مجله یادگار) - تاریخ طب در ایران (مجله یغما) - یک نامه به خط پیر لوتی (مجله یادگار) - ترجمه مقالات مربوط به تاریخ و زبان و ادبیات عرب و ممالک افریقائی از دائرةالمعارف اسلامی (۷۱۵ برگ مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

ج - مقدمه کتابها و رسالاتی که دیگران تألیف یا تصحیح و طبع و نشر کرده‌اند  
مقدمه مقاله انتقادی و تاریخی از علامه قزوینی در باب کتاب نفثة المصذور (۱۳۰۸ شمسی، تهران)

مقدمه و شرح حال دیوان کامل مهین (۱۳۱۲ شمسی، تهران)  
مقدمه بیست مقاله قزوینی (جلد دوم) (۱۳۱۳ شمسی، تهران)، (یکجا تجدید طبع شده است با جلد اول)

مقدمه صفات العاشقین هلالی جغتایی، به اهتمام کوهی کرمانی (۱۳۲۴ شمسی، تهران)

مقدمه رجال کتاب حبیب السیر گردآورده عبدالحسین نوائی (۱۳۲۴ شمسی، تهران)  
مقدمه شرح حال عباس میرزا ملک آرا به اهتمام عبدالحسین نوائی (۱۳۲۵ شمسی، تهران)

مقدمه کتاب جوادین مجدالاسلام از شیخ احمد مجدزاده کرمانی (بی تاریخ، تهران)  
مقدمه سخن سنجی در باب احوال و اشعار حافظ از جواد مجدالاسلام کرمانی (بی تاریخ، تهران)

حواشی و اضافات کتاب جنگ ایران و انگلیس در ۱۲۷۳ قمری تألیف کپتن هنت ترجمه حسین سعادت نوری (۱۳۲۷ شمسی، تهران)

مقدمه کلیات سعدی (۱۳۴۰ شمسی. تهران. در ۱۳۴۲ و ۱۳۵۴ نیز تجدید طبع شده است)

مقدمه دیوان هاتف اصفهانی (۱۳۴۹ شمسی. تهران)  
مقدمه تاریخ نائین از بلاغی نائینی (۱۳۶۹ شمسی. تهران)

د - مقدمه کتابهایی که خود تصحیح و چاپ کرده است (حدود بیست مقدمه)  
رجوع شود به فهرست کتابهای مصحح اقبال.

ه - کتابهایی که تألیف کرده و به چاپ رسانده است

تاریخ ادبی ایران (مندرج در شماره‌های ۱ تا ۸ و ۱۰ مجله دانشکده به مدیریت بهار ۱۲۹۷ شمسی. تهران).  
دوره جغرافیای مقدمات و جغرافیای قطبی امریکا (۱۳۳۹ قمری. ۱۲۹۹ شمسی. تهران).

قابوس و شمگیر زیاری (۱۳۴۲ قمری. ۱۳۰۲ شمسی. برلین).  
دوره تاریخ عمومی برای سال اول متوسطه، شامل دوره ماقبل تاریخ و تاریخ مصر و کلد و آشور و فنیقیه و ایران و یونان (۱۳۴۳ قمری. ۱۳۰۳ شمسی. برلین).  
دوره تاریخ عمومی برای سال دوم متوسطه، شامل تاریخ ایران سلسله سلوکی، اشکانی، ساسانی، عرب و روم، ۱۳۴۳ قمری، ۱۳۰۳ شمسی.  
تاریخ مختصر عالم برای سال چهارم و پنجم ابتدائی (۱۳۴۳ قمری. ۱۳۰۳ شمسی. تهران).

شرح حال عبدالله بن المقفع فارسی (۱۳۰۶ شمسی. برلین) (در تهران تجدید طبع شده است).

جغرافیا برای سال اول متوسطه، مشتمل بر مقدمات جغرافیای عمومی و جغرافیای

- آمریکا و استرالیا (بی تاریخ، چاپ سنگی تهران).
- جغرافیای اروپا و آفریقا (بی تاریخ، تهران).
- جغرافیای ایران و خارجه (بی تاریخ، تهران).
- دوره جغرافیای عمومی و جغرافیای آمریکا و استرالیا برای سال اول دبیرستان (بی تاریخ، سنگی، چاپ چهارم ۱۳۱۴ شمسی و چاپ پنجم ۱۳۱۵ شمسی).
- خاندان نوبختی (۱۳۱۱ شمسی، تهران) (تجدید چاپ شده است).
- تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت. جلد اول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری (۱۳۱۲ شمسی، تهران).
- کلیات علم جغرافیا (۱۳۱۲ شمسی، تهران).
- جغرافیا برای سال اول دبیرستان (۱۳۱۴ شمسی، تهران).
- تاریخ اکتشافات جغرافیائی و تاریخ علم جغرافیا (۱۳۱۴ شمسی، تهران).
- کلیات جغرافیای اقتصادی (۱۳۱۵ شمسی، تهران).
- تاریخ ایران بعد از اسلام تا حمله مغول برای سال چهارم دبیرستان (۱۳۱۸ شمسی، تهران و ۱۳۲۳).
- تاریخ ایران بعد از اسلام از حمله مغول تا انقراض قاجاریه، برای سال پنجم دبیرستان (۱۳۱۹ شمسی، تهران).
- تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا استیلای مغول (۱۳۲۰ شمسی، تهران).
- تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا انقراض قاجاریه (۱۳۲۰ شمسی، تهران) (با کتاب قبلی به نام دوره تاریخ ایران به دفعات چاپ شده است).
- کلیات تاریخ تمدن جدید (۱۳۲۲ شمسی، تهران) (تجدید طبع شده است).
- تاریخ ایران، برای سال چهارم دبیرستان (۱۳۲۳ شمسی، تهران).
- نشر مجله یادگار، پنج دوره (از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۷ شمسی، تهران).
- جغرافیای اروپا و آمریکا (۱۳۲۷ شمسی، تهران).

دوره جغرافیا، شامل مقدمات جغرافیا و جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی (۱۳۲۸ شمسی. تهران).

مطالعاتی درباره بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس (۱۳۲۸ شمسی. تهران).  
جغرافیای آسیا و آفریقا و اقیانوسیه (۱۳۳۰ شمسی. تهران).  
تاریخ عالم در قرون معاصر به ضمیمه تاریخ مختصر جنگهای بین الملل اول و دوم برای سال پنجم دبیرستان (۱۳۳۱ شمسی. تهران).  
وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی (از انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۳۸ شمسی).

میرزا تقی خان امیرکبیر (از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۰ شمسی).  
تاریخ جواهر در ایران (از انتشارات فرهنگ ایران زمین ۱۳۴۵ شمسی. تهران).  
ظهور تیمور (از انتشارات انجمن آثار ملی ایران. ۱۳۶۰ شمسی. تهران).

#### و- تألیفات چاپ نشده

یادداشت‌های پراکنده درباره اسپهبدان باوندی و قارنی.  
مختصری در تاریخ مغول که در ۶۸۰ تألیف گردیده (پنج ورق).  
فهرست رسائل (جمعاً سی و یک رساله) به شماره ۱۴۲۶ کتابخانه فاتح استانبول (۷ ورق).

#### ز- کتابهایی که ترجمه کرده و به چاپ رسانده است

- ترجمه یادداشت‌های ژنرال تروه‌زل فرستاده ناپلئون به سمت هند (از انتشارات شورای نظام ۱۳۰۸ شمسی. تهران).  
- ترجمه مأموریت ژنرال گاردان در ایران. تألیف گنت آلفرد دوگاردان پسر ژنرال (از انتشارات شورای نظام ۱۳۱۰ شمسی. تهران).

- ترجمه طبقات سلاطین اسلام، تألیف استانلی لین پول (از انتشارات کتابخانه مهر ۱۳۱۲ شمسی. تهران).
- ترجمه سیرت فلسفی رازی، ابوبکر محمدبن زکریا (۱۳۱۵ شمسی. تهران).
- ترجمه سه سال در دربار ایران تألیف دکتر فوریه (۱۳۲۶ شمسی. تهران).
- ترجمه ناپلئون و اسلام تألیف شرفیل (۱۳۳۲ شمسی. تهران).
- ترجمه ادبیات ایران، تألیف استوری (قسمت مربوط به علوم قرآنی) (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر نخستین ۱۳۴۰ شمسی).

#### ح - کتابهایی که تصحیح و چاپ و نشر کرده است

- تصحیح حدائق السحر فی دقائق الشعر تألیف رشید و طواط (۱۳۰۹ شمسی. تهران).
- تصحیح بیان‌الادیان تألیف ابوالمعانی محمد الحسینی العلوی (۱۳۱۲ شمسی. تهران).
- تصحیح معالم العلماء (به عربی) تألیف ابن شهر آشوب رشیدالدین ابی جعفر محمد السروی (۱۳۱۳ شمسی. تهران).
- تصحیح تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی (۱۳۱۳ شمسی. تهران).
- تصحیح تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان تألیف هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی (۱۳۱۳ شمسی. تهران) (تجدید طبع شده است).
- تصحیح تنمة الیتیمه (به عربی) تألیف ابومنصور ثعالبی (۱۳۱۳ شمسی. تهران).
- تصحیح شاهنامه فردوسی (مجلدات ۲ تا ۶ چاپ کتابفروشی بروخیم ۱۳۱۴ شمسی. تهران).
- تصحیح طبقات الشعراء فی مدح الخلفاء و الوزراء (به عربی) تألیف ابن معز (۱۳۱۷ شمسی. کمبریج انگلستان).

- تصحیح دیوان امیر معزی نیشابوری (۱۳۱۹ شمسی. تهران).
- تصحیح لغت فرس اسدی طوسی (۱۳۱۹ شمسی. تهران).
- تصحیح تاریخ طبرستان تألیف بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب (۱۳۲۰ شمسی. تهران).
- تصحیح و انتخاب سیاستنامه خواجه نظام الملک (۱۳۲۰ شمسی. تهران).
- تصحیح کلیات عبید زاکانی (قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و عشاقنامه) (۱۳۲۱ شمسی. تهران).
- تصحیح روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس (۱۳۲۵ شمسی. تهران).
- تصحیح انیس العشاق تألیف شرف الدین رامی (۱۳۲۵ شمسی. تهران).
- تصحیح تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا (۱۳۲۷ شمسی. تهران).
- تصحیح شد الازار فی خط الاوزار عن زوار المزار (به عربی) تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی با مشارکت مرحوم قزوینی (۱۳۲۸ شمسی. تهران).
- تصحیح سمط العلّی للحضرة العلیا تألیف ناصرالدین منشی کرمانی (۱۳۲۸ شمسی. تهران).
- تصحیح مجمع التّواریخ (در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد) تألیف میرزا خلیل مرعشی صفوی (۱۳۲۸ شمسی. تهران).
- تصحیح ترجمه محاسن اصفهان مافروخی به قلم حسین بن ابی الرضا آوی (۱۳۲۸ شمسی. تهران).
- تصحیح عتبه الکتبه (مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر) به قلم مؤیدالدین منتخب الدین بدیع اتابک جوینی (با مشارکت علامه مرحوم قزوینی) (۱۳۲۹ شمسی. تهران).
- تصحیح المضاف الی بدایع الازمان فی دقایع کرمان تألیف حمیدالدین احمد بن حامد کرمانی ملقب به افضل کرمان (۱۳۳۱ شمسی. تهران).

تصحیح فضایل الانام من رسائل حجة الاسلام (مکاتیب غزالی) (۱۳۳۳ شمسی. تهران).

تصحیح منشور نصیحت‌ها از ابو حامد غزالی (ضمیمه کتاب فضایل الانام) (۱۳۳۳ شمسی. تهران).

تصحیح شرح قصیده ابن سینا در احوال نفس به زبان فارسی (مندرج در مجله دانشکده ادبیات تهران) (۱۳۳۳ شمسی).

تصحیح ذیل بر سیرالعباد سنائی از حکیم اوحالدین طیب رازی (مندرج در دانشکده ادبیات تهران ۱۳۳۴ شمسی).

ط - کتابهایی که تصحیح کرده اما به چاپ نرسیده است

مثنوی ورقه دلگشا عیوقی

سیرت شیخ کبیر ابوالحسن دیلمی

الرسالة الثانية تألیف مسعربن مهلهل

رساله در فن انشا از معین‌الدین محمد بن عبدالخالق میهنی

منسوخنامه ایلخانی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی

ی - کتابها و مجله‌هایی که درباره مرحوم اقبال آشتیانی و آثار او مطلبی نگاشته‌اند

مجله سخن (شماره ۱، سال هفتم، ۱۳۳۵ شمسی، ص ۹۴ و ۹۵) (مرگ اقبال به قلم ایرج افشار).

مجله یغما (شماره ۱، سال نهم، ۱۳۳۵ شمسی، ص ۴۵) (عباس اقبال به قلم حبیب یغمائی).

مقدمه تاریخ مغول (۱۳۴۱ شمسی، ص ۶ تا ۱۴) (به قلم ایرج افشار).

نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (دفتر نخستین، ۱۳۳۹ شمسی، ص ۶۳ تا ۶۶)



- آثار چاپ نشده از عباس اقبال (به قلم ایرج افشار).
- راهنمای کتاب (شماره‌های ۱ تا ۳، سال هجدهم، ۱۳۵۴ شمسی، ص ۹۷۱ تا ۹۷۶)
- بیستمین سال وفات عباس اقبال آشتیانی (به قلم ایرج افشار).
- راهنمای کتاب (سال نوزدهم، ۱۳۵۵ شمسی، ص ۶۰۲ تا ۶۰۸) (استاد عباس اقبال به قلم دکتر محمد نجم‌آبادی).
- راهنمای کتاب (شماره ۱، سال نوزدهم، ۱۳۵۵ شمسی، ص ۱۰ تا ۲۰) (مطبوعات و اقبال آشتیانی به قلم سید محمد محیط طباطبائی).
- سواد و بیاض (۱۳ تهران ۴، ص ۲۵۷ تا ۲۶۸ به قلم ایرج افشار).
- یغما (شماره ۱۰، سال سی و یکم، ۱۳۵۷ شمسی، ص ۶۰۷ تا ۶۰۹) از یادداشت‌های یک استاد به قلم حبیب یغمائی).
- شخصیات ادراکتها (در حرف الف ۱۹۸۷ میلادی الاستاد الکبیر و المورخ المعاصر عباس اقبال آشتیانی به قلم استاد صالح شهرستانی).
- دائرةالمعارف فارسی به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب (ج ۱، ص ۱۸۲، ۱۳۴۵ شمسی).
- زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ شمسی) (ج ۱، ص ۲۴۳ تا ۲۴۵، سال ۱۳۶۹ شمسی).
- دائرةالمعارف تشیع زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و کامران فانی (بهاءالدین خرمشاهی، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۲۹۵، سال ۱۳۶۸ شمسی).
- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی زیر نظر بجنوردی (زیر چاپ).
- تاریخ تذکرة‌های فارسی احمد گلچین معانی (ج ۲، ص ۵۵۳، سال ۱۳۳۶ شمسی).
- تذکرة نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر سید علیرضا تقوی (ص ۷۸۲، سال ۱۳۴۳ شمسی).
- شرح حال رجال ایران در قرن دوازدهم تا چهاردهم هجری نگارش مهدی بامداد

(ج ۵، ص ۱۳۱، سال ۱۳۵۷ شمسی).

مجله دانشکده ادبیات تهران (شماره ۳، سال سوم، ص ۶۷ تا ۷۱، سال ۱۳۳۵ شمسی) وفات عباس اقبال آشتیانی.

مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی شامل یکصد و یک مقاله با مقدمه و تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی از انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۵۰ شمسی (ص ۳ تا ۲۶).  
بیست مقاله قزوینی به اهتمام اقبال آشتیانی، چاپ دوم، ۱۳۳۲ شمسی (ص ۲۷۴ تا ۲۹۱).

الذریعه الی تصانیف الشیعه جزء سوم (ص ۶۸) و جزء پنجم (ص ۱۱۵) و جزء هفتم (ص ۱۳۶) و جزء هفدهم (ص ۳) و جزء ۲۴ (ص ۳۵۲) و جزء ۲۵ (ص ۶۷) از شیخ آقا بزرگ طهرانی.

مجله آینده (شماره ۷ تا ۹ سال نوزدهم) عباس اقبال و مسائل روز به قلم ایرج افشار. فهرست نسخه‌های خطی فارسی از احمد منزوی (ج ۶، ص ۴۲۳۹، سال ۱۳۵۳ شمسی).

فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان از احمد منزوی، اسلام‌آباد، ۱۳۶۹ شمسی.

مؤلفین کتب چاپی از خانبابا مشار (ج ۳، ص ۶۳۳ تا ۶۳۹، سال ۱۳۴۱ شمسی).  
فهرست کتابهای چاپی از خانبابا مشار (ج ۱ و ۲، زیر نام کتابهای عباس اقبال آشتیانی، سال ۱۳۵۲ شمسی).

فهرست کتابخانه ملی تبریز نگارش محمد صادقپور وجدی - جمشید فراذین.  
فهرست کتابهای چاپی موجود در کتابخانه‌های ژاپن (ج ۱، به اهتمام تویر بونکر، ۱۳۶۲ شمسی).

فهرست کتابهای چاپی کتابخانه شرقی (۱۳۶۱ شمسی).  
یادداشتها و نامه‌های مرحوم اقبال نزد خانواده ایشان.

مجموعه مقالات اقبال آشتیانی (در پنج مجلد) به اهتمام و تدوین دکتر سید محمد دبیرسیاقی (ج ۱، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۹ شمسی، ص ۵ تا ۳۶).

- Catalogue of the Librarey of the Indian office, vol 11, part VI, London 1937.
- Persian litterature, by Storey, London, 1970.

سخنی چند در معرفی

## مجله یادگار عباس اقبال آشتیانی

### مظاهراً مصفاً

عباس اقبال آشتیانی مورخ و دانشمند فقید معاصر که براستی یکی از معدود اساتید و محققین اندیشمند عصر خود است با انتشار مجله یادگار در شناساندن تاریخ و معارف ایران زمین سهمی بسزا دارد.

اقبال این مجله را بخاطر روشن کردن اذهان عمومی و توجه دادن افراد اجتماع به گذشته پرافتخار و فرهنگ پربار و وزین این مرز و بوم که براستی عاشق و دلباخته او بود منتشر ساخت.

او و تعدادی از هم‌گامان دانشمند و پرآوازه‌اش نظیر علامه دهخدا، علامه محمد قزوینی، دکتر قاسم غنی، دکتر بیانی، علی‌اصغر حکمت، دکتر غلامحسین صدیقی، سعید نفیسی، امیر معزی، عبدالحسین نوائی، تقی‌زاده و دهها نویسنده و پژوهشگر دیگر که همه از رجال، نویسندگان و محققین عصر خود و از حوادث سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این سرزمین بخوبی آگاه بودند در انتشار «یادگار» سهیم شدند. قصد اقبال و دوستان نویسنده او از انتشار مجله یادگار حفظ و اشاعه زبان فارسی، رعایت قواعد دستوری و بحث‌های لغوی، ذکر نوادر و امثال، معرفی کتابهای نادر و نسخه‌های خطی انتشار نیافته، پشتیبانی از زبانهای محلی و نقل قصص و افسانه‌ها و آثار فولکلوریک، تحقیقات ادبی و هنری، شرح احوال شعرا، نویسندگان، هنرمندان نمونه، خطوط مشاهیر، معرفی آثار باستان و کشفیات جدید، بحث‌هایی در زمینه جغرافیای بلاد و نواحی، وقایع مهم تاریخی، انتشار اسناد و اوراق پراکنده مربوط به حوادث و رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی نظیر اسناد و دستخط‌های مهم

مربوط به تاریخ مشروطیت ایران و معرفی رجال دوره قاجاریه، پژوهش و تحقیق در آداب و عادات قومی و عشیرتی، ترجمه و انتخاب شیواترین فصول از سفرنامه‌ها و سیاحت‌نامه‌های مشهور جهان، ذکر خدمات و خیانت‌های مأمورین و مستشرقین اروپایی در ایران و کشورهای خاورمیانه، مکاتیب و داستان‌های تاریخی، شرح احوال نویسندگان و شعرای مشهور جهان و تحلیل و مقایسه آثار و شاهکارهای آنان با چهره‌های بزرگ ادب ایران، بحث در مسائل علمی، آموزشی، تربیتی، فرهنگی و صدها مقاله و نوشته دیگر که همه آنها در راه اعتلای معارف این کشور و پویایی و بیداری ذهن و اندیشه مردم اجتماع، نگاشته و چاپ شده است. مرحوم عباس اقبال در آغاز انتشار مجله یادگار مقاله‌ای در همین زمینه نگاشته که ذکر چند سطر آن، شاهد صادقی است به عشق و علاقه او به این آب و خاک و فرهنگ پر بار و غنی این کشور و نحوه افکار روشن و ترقی خواه این مرد بزرگ و اندیشمند:

«گذشته ایران - بدون آنکه محافظه کاری و کهنه پرستی را شعار خود سازیم - مورد احترام کلی ماست به همین نیت در هر چه به این گذشته متعلق است و در هر یادگاری که از آن به جا مانده، از کتاب و حکایت و افسانه و خط و آثار ذوقی و هنری گرفته تا بنا و سکه و ظروف و غیره، به چشم اعتنای مخصوص می‌نگریم و در معرفی و تعیین ارزش حقیقی آنها سعی بلیغ به کار خواهیم بست تا به این وسیله آن ارتباط منطقی را که هر حالی با گذشته دارد روشن سازیم و تا آنجا که مقدور باشد علت و حکمت بسیاری از احوال و شئون زندگانی مادی و معنوی امروز خود را که ریشه آن در گذشته است روشن سازیم.»

هدف‌های عالی و برنامه‌های مبتکرانه و خلاقه‌ای که مرحوم عباس اقبال در آغاز انتشار مجله یادگار در ذهن خود ترسیم کرده بود، با همه موانع و مشکلات مادی و معنوی که در پیش راه داشت خوشبختانه به بهترین نحو به مرحله اجرا و انجام

گذاشته شد. مجله یادگار او که متأسفانه بیش از پنج سال ادامه پیدا نکرد به نظر اغلب پژوهندگان و اهل مطالعه، مجله و ماهنامه معمولی و عادی نیست بلکه دائرةالمعارفی از برجسته‌ترین منابع و اطلاعات، مقالات و نوشتجات مستند و معتبری است که هر یک از آنها را می‌توان از پشتوانه‌های وزین و غنی فرهنگ ایران به شمار آورد.

تصاویر زیبا و روشن مجله یادگار اعم از پرتره و عکسهای بزرگان و معاریف، وزراء، امراء، مجاهدین صدر مشروطیت، مناظر و مساجد، قلاع و آتشکده‌ها، بازمانده شهرهای قدیمی، نقوش آثار تاریخی تا نقشه‌های جغرافیایی مربوط به ادوار گذشته و کشورهای همجوار، کلیشه‌ خطوط مشاهیر، فرامین و دستنویس بزرگان سیاست کشور، هر یک یادآور گوشه‌ای از تاریخ سیاسی، اجتماعی و هنری این کشور و نمایانگر حوادث و اتفاقاتی است که در طول زمان بر این مرز و بوم گذشته و از آنجا که اغلب این تصاویر مربوط به زمانهای پیشین و ادوار گذشته و صرفاً به خاطر مقاله‌ای اختصاصی تهیه شده، منحصر به فرد، قابل توجه و بی‌نظیر است.

## معرفی «تاریخ مغول» تألیف عباس اقبال آشتیانی

اسفندیار آهنجیده<sup>(۱)</sup>

درد و سلام و تحیات بر تمام پاکان و آزادگان، نیکان و رستگاران که در طول زمان با اندیشه و کردار شایسته خویش، زنگار فسادگی و کهنگی را از چهره تابناک تاریخ زدودند و گرد جهل و اوهام و خرافات را از دامن پاک آن ستردند و تاریخ، این آیینه تمام‌نمای اندیشه‌ها، احساسات، عواطف، تخیلات، تدبیرها، قدرتها، هنرها، هیجانها، اضطرابها، تخیل‌ها، فداکاریها، گذشت و ایثارها و همه ظهور و بروز ارزش‌ها و کردار و رفتارها، رمز پیروزی‌ها، راز شکست‌ها، علل ماندن‌ها و سبب رفتن‌ها را چون میراثی گرانبه‌تر جهت اخلاف نهادند تا با سرپنجه تعقل و تدبیر و بصیرت و ژرف‌نگری در شناخت علل و اسباب به اسرار پیچیده آن پی‌برند، سره را از ناسره بازشناسند، گوهر را از خرمهره تمیز دهند و تمدن و فرهنگ و راز و رمز زندگی جاودانگی را دریابند، جریانهای تاریخی را چون مسأله‌ای بنگرند و از داستان و قصه‌گوئی که «تاریخ» نیست خودداری ورزند و راه و روش زندگی را با تجارب گذشتگان مقایسه نمایند، آنجا که اعتلا و ترقی و پیروزی و کامیابی بوده به علل و انگیزه‌اش پی‌برند، تمدن قومی، فرهنگ نیرومند، اقتصاد پویا، اخلاق شایسته، ارزشهای متعالی را پی‌گیرند و راز و رمز حقارتها، پوچی‌ها، پلشتی‌ها و نامردمی‌ها، ستم‌ها و پستی‌ها، ضعف‌ها و سستی‌ها را در طول تاریخ راهیابی نمایند و کناره گیرند تا «از یک سوراخ دوبار گزیده نشوند». این رسالت تاریخ است و محقق چنین وظیفه خطیری دارد و مرحوم سعید، «عباس اقبال آشتیانی» بدون تردید یکی از

۱ - عضو هیأت علمی و استادیار دانشگاه‌های آزاد اسلامی شهرکرد و محلات و مدیر گروه رشته تاریخ دانشگاه محلات.

بالیدگان و نواختگان و برگزیدگان قرن اخیر ماست که شیوه تحقیق علمی صحیحی را در تاریخ‌نگاری ایران پی‌ریزی کرد و تاریخ‌نگاری را به معنی واقعی کلمه علمی آن ارائه نمود. او خود در این باره می‌گوید: «تاریخ تفصیلی ایران اگر چه مثل تاریخ ادبیات زبان فارسی منابع عدیده دارد و از گذشتگان ایرانی یا غیر ایرانی جماعتی به فراخور ذوق و استعداد و معلومات یا بر اثر اغراض خاص قلم بر روی کاغذ گذاشته و مطالبی را یادداشت کرده‌اند. ولی متأسفانه تاکنون کتابی جامع در تاریخ مملکت ما نوشته نشده است که نویسنده آن رعایت مفهوم امروزی کلمه «تاریخ» را چنانکه مصطلح اهل علم کنونی است کرده باشد و از مطالعه کتاب او صرف نظر از وقایع عظیم لشگری و قتل و غارت‌ها و عزل و نصب‌ها، خصوصیات زندگانی اجتماعی و اقتصادی و ادبی ما در هر یک از ادوار تاریخی بدست آید و علل ترقی و تنزل قوم ایرانی در مدارج کمالات معنوی و اخلاقی و مراحل تمدن و عوامل عمده این سیر در هر دوره مفهوم شود و این نیست مگر از آشنایی نداشتن به روش علمی مورخین جدید. گفتار فوق‌الذکر بیانگر اندیشه تاریخ‌نگاری این بزرگوار ارزشمند است و یکی از تألیفات بسیار بزرگ و عمیق او «تاریخ مغول» است که حاصل چندین سال تلاش و کوشش او می‌باشد و خود درباره این اثر می‌نویسد: «نظر نگارنده در این کتاب بیشتر نمودن روش علمی تاریخ‌نویسی و سعی در تألیف منطقی مسائل موضوع تاریخ ایران در عهد مغول بوده است. مخصوصاً اهتمام بعمل آمده است که تاریخ ایران در این ایام که در کتب جمیع مورخین آن ادوار با تاریخ عمومی تمام ملل مغلوبه مغول مخلوط ذکر می‌شده، جداگانه نوشته شود.»

با چنین نگرشی از این بزرگوار، توصیف و معرفی تاریخ مغول کاری است بسیار بزرگ و در عین حال حساس و دقیق. نگارنده به خود اجازه نمی‌دهد که در کار این مورخ شهیر کوچکترین انتقاد یا اظهارنظری نماید بلکه در این مختصر سعی در معرفی متن این کتاب تا حد امکان را دارد تا علاقه‌مندان به تاریخ با خواندن این اثر



بزرگ به کار ارزشمند این محقق پی ببرند.

تاریخ مغول مشتمل بر ۹ فصل می باشد که در هر فصل محقق کوشش کرده است با استفاده از منابع گوناگون تا حد امکان موضوع مورد بحث را برای خواننده روشن کند.

#### **فصل اول: «مجملی از احوال ممالک آسیا مقارن استیلای مغول»**

در این فصل ضمن بیان اوضاع جغرافیایی آسیای مرکزی و شرقی و طوایف ترک و مغول و انشعابات آنها و چگونگی اوضاع ممالک اسلامی مقارن استیلای مغول از سلاطین غور و حکومت قراختائیان و خوارزمشاهیان توضیحات بسیار جامع و کاملی ارائه نمود.

#### **فصل دوم: «تشکیل دولت مغول»**

ضمن بیان اجداد چنگیزخان (تموچین) به شرح زندگی و به قدرت رسیدن او پرداخته و به دنبال اطلاعاتی در چگونگی انقراض دولت قوم اویغور توسط چنگیز و توسعه طلبی او که نهایتاً منجر به همسایه شدن این قوم وحشی با دولت خوارزمشاهیان و مبادله سفرا بین خوارزمشاه و چنگیز و سپس آمدن تجار مغول (بین ۴۵۰ و ۵۰۰ نفر) به قصد عزیمت به ماوراءالنهر و رسیدن آنها به شهر اترار که اول خاک خوارزمشاهیان بود و چگونگی قتل این تجار توسط اینالجق معروف به غایرخان که به اموال تجار مغولی طمع کرده بود و سپس فرار یک نفر از این تجار که از این مهلکه جان سالم بدر برده بود به دربار خان مغول و دادن گزارش واقعه و بدنبال آن حمله چنگیز در سال ۶۱۶ به ممالک خوارزمشاهی و فتح و غارت و چپاول و ویرانی شهرهای مهم ایران (بخارا، سمرقند، بناکت و خجند) و چگونگی عبور مغول از جیحون و تعقیب خوارزمشاه و فرار او به جزیره آبسکون و مرگ او را بیان کرده است و اشاره ای نیز به عاقبت ترکان خاتون نموده است.

#### **فصل سوم: «سیاست چنگیز و اثرات حمله مغول»**

در این فصل مرحوم اقبال با استفاده از منابعی چون طبقات ناصری، جهانگشای جوینی و تاریخ وصاف و دیگر منابع معتبر به حکمیت تاریخ درباره چنگیز و علل پیشرفت او و علل و عوامل شکست سلطان محمد خوارزمشاه را با دلایل منطقی توضیح داده است.

#### **فصل چهارم: «سلطنت جانشینان چنگیز تا ایام فرماندهی هولاکو»**

در این بخش از کوشش‌ها و تلاش‌های سلطان جلال‌الدین و تاخت و تازهای او در گرجستان و ارمنستان و تلاش‌های موفق و ناموفق او در باز پس گرفتن تاج و تخت از دست‌رفته پدرش و علل و عوامل ناموفق بودن او در این کار مطالبی را آورده و پس از آن سلطنت اوگتای قاآن و گیوک خان و منگو قاآن اطلاعاتی ارائه کرده است.

#### **فصل پنجم: «لشکرکشی هولاکو به ایران و انقراض خلافت عباسی»**

در ابتدای این فصل اوضاع ایران را از عهد مغول تا هولاکو بیان کرده و سپس مأموریت هولاکو جهت دفع اسماعیلیه و چگونگی تسخیر الموت و سرنوشت رکن‌الدین خورشاه آخرین امیر اسماعیلیه و فتح بغداد و سرنوشت المستعصم بالله، آخرین خلیفه عباسی و لشکرکشی‌های هولاکو به الجزیره و شام و واقعه عین‌جالوت به طور مفصل بیان کرده و در پایان گفتار خود سیاست هولاکو را توضیح داده است.

#### **فصل ششم: «سلاطین مغول ایران یا ایلخانیان»**

در این گفتار سلطنت اباقاخان و سیاست و جنگهای مهم او از حمله واقعه‌های بیره، ابلستین و حمص را توضیح داده و ضمن بیان خاندان جوینی و مجدالملک یزدی از حکومت احمد تگرداد و قتل مجدالملک یزدی و قیام ارغون و چگونگی به قدرت رسیدن او و قتل صاحب‌دیوان و وزارت سعدالدوله یهود که دوره‌ای بسیار مهم در تاریخ ایران بوده و به سلطنت گیخاتون و وزارت صدرجهان زنجان و بیان وضع پول کاغذی چاو و در پایان، قتل گیخاتون و سلطنت بایدو خان و طغیان غازان

مطالبی را آورده است.

**فصل هفتم:** «ایلخانان ایران از جلوس غازان تا انقراض سلسله ایلخانان»

در این فصل سلطنت غازان خان و سیاست مذهبی او و طغیان بعضی از امرای غازان خان و قتل امیر نوروز و صدرجهان و جنگ‌های او با مسلمین شام و مصر و واقعه‌های مجمع المروح و مرج‌الصفیر که دو جنگ بسیار مهم بوده را یادآور گردیده و از رابطه غازان با ممالک خارجه و در پایان از اخلاق و صفات او سخن گفته و درباره سلطنت محمد خدابنده، اولجاتیو، بنای سلطانیه در سال ۷۰۴ و گرایش مذهبی او، قتل سعدالدین ساوجی، حکومت سلطان ابوسعید بهادرخان و قتل خواجه رشیدالدین توضیحات مفصلی داده است.

**فصل هشتم:** «فترت بین دوره ایلخانی و دوره تیموری»

در این فصل از امرای آل جلایر و چوبافی و آل مظفر و خاندان اینجو و سریداران سخن گفته است و درباره اتابکان فارس و ملوک شبانکاره توضیحات مفصلی آورده است.

**فصل نهم:** «تمدن و معارف و صنایع در عصر استیلای مغول» را بیان کرده است. این

بخش منبع‌شناسی کاملی در مورد دویست سال تاریخ ایران می‌باشد.

## اقبال آشتیانی و آثار او

### ۱. نیکوهمت

عباس اقبال فرزند محمدعلی در سال ۱۳۱۲ قمری در آشتیان متولد شد، تحصیلات مقدماتی را در همان جا انجام داد و سپس به تهران آمد و برای ادامه تحصیل به مدرسه «شرکت گلستان» که به اهتمام چند تن از دوستان و بانیان فرهنگ جدید تأسیس یافته بود وارد شد و مدت سه سال در آن مدرسه تحصیل کرد و چون در این مدت همواره بر سایر دانش‌آموزان و شاگردان مدرسه امتیازاتی خاص داشت و از لحاظ هوش و استعداد و درک و فهم موضوعات درسی بر دیگران ممتاز بود لذا به صوابدید مرحوم نجم‌آبادی - پدر آقای دکتر محمود نجم‌آبادی - که یکی از مؤسسان آن مدرسه بود، به پایمردی و یاری شادروان ابوالحسن فروغی برادر کهنتر و کوچکتر محمدعلی فروغی (ذکاءالملک دوم) تحصیلات خود را در مدرسه دارالفنون ادامه داد و پس از به پایان رسانیدن دوران تحصیل در آن مدرسه چون از سایر همدرسان خود پراستعدادتر و داناتر می‌بود، مدارج ترقی و تعالی را در دانش‌اندوزی در اندک زمانی به تدریج با موفقیت فراوان طی کرد و در سال ۱۳۲۵ قمری معاونت کتابخانه معارف را که در آن زمان محل آن در مدرسه دارالفنون قرار داشت احراز نمود و ضمناً در همان احوال به تدریس ادبیات زبان فارسی در آن مدرسه پرداخت و در خارج از مدرسه نیز به تکمیل معلومات و مطالعات خویش ادامه داد؛ تا آنجا که رفته رفته نام اقبال در محافل فرهنگی و علمی شهرت و آوازه فراوان یافت و از این روی از سوی اولیای امور فرهنگی از وی درخواست کردند که در پاره‌ای از مدارس معروف تهران به تدریس زبان و ادبیات فارسی بپردازد.

اقبال بعدها در مدرسه نظام و دارالمعلمین عالی و مدرسه علوم سیاسی به

تدریس تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی اشتغال یافت.

پس از آن که استاد سخن، شادروان وحید دستگردی در بهمن ماه سال ۱۲۹۸ شمسی اقدام به انتشار مجله ادبی و تاریخی «ارمغان» کرد مرحوم اقبال نیز همچون برخی از بزرگان ادب معاصر با نگارش مقالات فاضلانه ادبی و تاریخی در آن مجله در محافل فرهنگی و اجتماعی آن روز شهرت بیشتری پیدا کرد.

از جمله مقالات تحقیقی و فاضلانه‌ای که از شادروان استاد عباس اقبال در شماره‌های مختلف مجله ارمغان به طبع رسیده می‌توان به مقالات ذیل اشاره کرد:  
۱ - شرح حال رشیدالدین وطواط که در سال یازدهم مجله (ارمغان) به سال ۱۳۰۹ شمسی طی چندین شماره نگارش یافته است.

۲ - مقاله‌ای تحت عنوان «علامه قطب‌الدین شیرازی و مطایبات او» که در سال ۱۳۱۱ شمسی از سال سیزدهم انتشار مجله مذکور به قلم وی به طبع رسیده است.  
۳ - مقاله‌ای که به عنوان «تاریخ وفات کمال‌الدین اسماعیل» در چهاردهمین سال انتشار مجله که مقارن و مصادف با سال ۱۳۱۲ شمسی است انتشار یافته است.

۴ - مقاله تحقیقی تحت عنوان «سید احمد هاتف اصفهانی» که در پانزدهمین سال انتشار مجله «ارمغان» به قلم اقبال نوشته شده و متن آن مقاله نیز در مقدمه دیوان هاتف اصفهانی به طبع رسیده است.

۵ - مقاله‌ای به عنوان «اطلاعاتی چند در باب سیدحسن غزنوی» که در پانزدهمین سال انتشار مجله به طبع رسید.

۶ - «بهرامشاه سلجوقی» نیز عنوان مقاله‌ای است که از اقبال به سال ۱۳۱۷ شمسی در مجله ادبی و تاریخی «ارمغان» چاپ و منتشر شده است.

در دوران کوتاه انتشار مجله «دانشکده» که به مدیریت گوینده شهیر مرحوم ملک‌الشعرای بهار در سال ۱۲۹۷ شمسی تأسیس یافته، عباس اقبال نیز مقالاتی تحقیقی در آن مجله نوشته است که از آن جمله سلسله مقالاتی پیرامون تاریخ ادبی

ایران است که شش عصر را شامل می‌شده و از اهم مندرجات آن مجله است. چنان که می‌دانیم ملک‌الشعراى بهار مدتی نیز روزنامه هفتگی «نوبهار» را در تهران چاپ و منتشر کرده و در این زمان نیز پاره‌ای از نویسندگان دانشمند با وی همکاری و معاضدت داشته‌اند. از جمله این نویسندگان فاضل مرحوم اقبال آشتیانی بود.

از میان مقالات مفید ادبی و تاریخی و اجتماعی که در این روزنامه از استاد اقبال آشتیانی چاپ و منتشر شده، می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد:

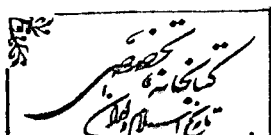
۱- مقاله‌ای با عنوان «یکی از نقوش ری» که در دوره پنجم روزنامه نوبهار به طبع رسیده.

۲- سلسله مقالات درباره «عبدالله بن مقفع» که در شماره‌های مختلف دوره پنجم روزنامه «نوبهار» انتشار یافته است.

۳- دیگر از سلسله مقالاتی که در دوره پنجم روزنامه نوبهار به طبع رسیده، مقالاتی است که مرحوم اقبال به عنوان «معارف ایران در عهد نوشیروان» نوشته است.

قسمتی از مقالات محققانه ادبی و تاریخی و اجتماعی عباس اقبال آشتیانی در روزنامه‌ها و مجلات معروف و طراز اول طبع و منتشر شده که از آن جمله می‌توان به مقالات سودمند اقبال که در روزنامه «کاوه» و مجلات «مهر»، «شرق»، «اصول تعلیم»، «آموزش و پرورش»، «راه‌نو»، «تعلیم و تربیت»، «فروغ تربیت»، «ایران امروز»، «علم و هنر»، «آرمان»، «آینده»، «وفا» و پاره‌ای از مجموعه‌ها و نشریات دیگر ادبی و فرهنگی و تحقیقی چاپ شده اشاره کرد.

اقبال اوقات خود را بیشتر به کار تدریس و تألیف می‌گذرانید و در مواقع فرصت با استادان فاضل و محقق نظیر علامه محمد قزوینی، دکتر قاسم غنی، ابوالحسن فروغی، محمدعلی فروغی، وحید دستگردی، ملک‌الشعراى بهار، غلامرضا



رشید یاسمی، سعید نفیسی، کسروی تبریزی، عبدالعظیم قریب، غلامحسین رهنما، علی اصغر حکمت و دیگر مشاهیر ادبی و علمی، معاشر و مؤانس بود.

چندین بار به اروپا مسافرت کرد، در سال ۱۳۰۳ خورشیدی (۱۹۲۵ میلادی) که در مدرسه نظام به تدریس اشتغال داشت، طبق مأموریتی که به وی محوّل گردید از طرف وزارت جنگ همراه هیأت ایران به پاریس رفت و طی اقامت خود در فرانسه به اخذ لیسانس ادبیات از مدرسه عالی «سوربن» نائل آمد.

زبان‌های عربی، فرانسه، انگلیسی و ایتالیایی را خوب می‌دانست و به دقائق، اطلاعات و مفاهیم آن زبان‌ها به علت تتبعات و کنجکاوی‌های فطری و مستدام و اقامت طولانی در کشورهای اروپایی و غربی آشنایی کامل داشت و کتبی مانند «سیره الفلاسفه رازی»، «سه سال در دربار ایران» تألیف دکتر فوریه فرانسوی و «مأموریت ژنرال گاردان (رئیس هیأت اعزامی ناپلئون) در ایران» و «یادداشت‌های ژنرال تره‌زل» و «طبقات سلاطین اسلام» تألیف استانلی لین‌پول را از زبانهای عربی و فرانسه و انگلیسی به فارسی ساده و شیوا ترجمه کرده است.

اقبال علاوه بر اشتغال به تدریس و تعلیم و تربیت نوباوگان و جوانان دانشجوی کتب زیر را نیز برای مدارس تألیف کرده که سال‌ها تدریس می‌شده است.

۱ - دوره جغرافیای عالم (حاوی سه مجلد).

۲ - دوره تاریخ ایران (شامل سه مجلد).

۳ - دوره تاریخ عمومی (حاوی سه مجلد).

۴ - کلیات جغرافیای اقتصادی (حاوی یک مجلد).

۵ - تصحیح و تحشیه «سیاستنامه» خواجه نظام‌الملک طوسی.

اقبال یکی از محققان و مورخان شهیر عصر حاضر است، نوشته‌ها و تألیفات او مستند بر مدارک و اسناد تاریخی است و در تصنیفات و آثار خود همه جا به سبکی شیرین و دلپذیر مطالب تحقیقی خود را بیان می‌کند.

ذیلأ به قسمت دیگری از تألیفات و آثار اقبال که حاوی تحقیقات ادبی و تاریخی است اشاره می‌شود:

- ۱- کلیات تاریخ تمدن جدید.
  - ۲- تاریخ مفصل ایران (جلد اول شامل تاریخ مغول از جمله چنگیز تا تشکیل حکومت تیموریان).
  - ۳- تاریخ اکتشافات جغرافیا و تاریخ علم جغرافیا.
  - ۴- خاندان نوبختی.
  - ۵- قابوس و شمشیر زیاری که نخستین چاپ آن از انتشارات مجله ایرانشهر در سال ۱۳۴۲ قمری در برلین انجام یافته است.
  - ۶- مطالعاتی درباره بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس.
  - ۷- خدمات ایرانیان به تمدن عالم.
  - ۸- شرح حال عبدالله بن مقفع از انتشارات مجله «ایرانشهر» در برلین.
- کتاب زیر را اقبال تصحیح و تحشیه کرده و بر آنها مقدمه نوشته است:
- ۱- دیوان امیر معزی
  - ۲- لغت فرس از تألیفات اسدی طوسی که به سال ۱۳۱۹ شمسی انتشار یافته است.
  - ۳- شرح احوال و کلیات آثار عبید زاکانی که ضمیمه مجله ادبی و تاریخی «ارمغان» انتشار یافته است.
  - ۴- حدائق السحر فی دقایق الشعر تألیف رشیدالدین و طواط که پس از تصحیح اقبال از سوی کتابخانه کاوه طبع و منتشر شده است.
  - ۵- تصحیح سفرنامه میرزا محمد، کلانتر فارس.
  - ۶- تصحیح و انتشار مجمع التواریخ تألیف میرزا محمد خلیل.
  - ۷- تبصرة العوام فی معرفة الانام منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی



- که متن آن عربی است و در سال ۱۳۱۳ شمسی به طبع رسیده است.
- ۸ - تصحیح و چاپ کتاب معالم العلماء، تألیف رشیدالدین بن شهر آشوب که متن آن عربی است و به سال ۱۳۱۳ شمسی طبع شده است.
- ۹ - تتمه الیتیمه، تألیف ابومنصور ثعالبی در دو مجلد که به سال ۱۳۱۳ شمسی چاپ و منتشر گردید.
- ۱۰ - تجارب السلف تألیف هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخبجویی.
- ۱۱ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار کاتب از انتشارات کلاله خاور.
- ۱۲ - ترجمه محاسن اصفهان تألیف ابی‌الرضا آوی ضمیمه مجله «یادگار».
- ۱۳ - تصحیح متن عربی کتاب «طبقات الشعراء فی مدح الخلفاء و الوزراء» تألیف ابن مشعر که توسط اوقاف گیب به سال ۱۳۱۷ شمسی در لندن به طبع رسید.
- ۱۴ - تصحیح شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم.
- ۱۵ - تصحیح کتاب «بیان الادیان» تألیف ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی که در سال ۱۳۱۲ شمسی چاپ و منتشر شد.
- ۱۶ - ترجمه کتاب «سیرت فلسفی رازی» از آثار ابوبکر محمد بن زکریای رازی در سال ۱۳۱۵ شمسی.
- ۱۷ - تصحیح «انیس العشاق» تألیف شرف‌الدین رامی از انتشارات انجمن نشر آثار ایران.

پاره‌ای از این آثار و تألیفات بیش از یک بار چاپ و منتشر شده است. مرحوم اقبال قبل از مسافرت به اروپا با دانشمند فقید محمد قزوینی به وسیله مکاتبه مناسباتی داشت، ولی پس از آن که در تابستان سال ۱۳۱۳ خورشیدی به پاریس رفت و از نزدیک با مرحوم قزوینی که در آن وقت در پاریس اقامت داشت آشنایی پیدا کرد، این رشته مؤانست و مودّت همچنان تا پایان حیات قزوینی پایدار

بود و حتی پس از وفات مرحوم قزوینی در مجلات «اطلاعات ماهانه» و «یادگار» که خود مدیر و مؤسس آن بود و پیرامون شخصیت ادبی و علمی آن مرحوم مقالاتی نگاشت.

رشته مودت و مناسبات ادبی قزوینی و اقبال تا آنجا بود که در تحشیه و تصحیح کتب زیر نیز با یکدیگر معاضدت و مشارکت داشته‌اند:

۱ - عتبة الکتبه اتابک منتخب‌الدین بدیع جوینی شامل مجموعه منشآت فارسی.

۲ - سمط‌العلی للحضرة العلیا تألیف ناصرالدین منشی کرمانی.

۳ - سُدالازار عن زوارالمزار تألیف معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی و همچنین جلد دوم بیست مقاله قزوینی را نیز در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در تهران طبع و منتشر نمود.

یکی از خدمات بزرگ و فراموش نشدنی مرحوم اقبال انتشار مجله ماهانه علمی و تاریخی «یادگار» بود که نخستین شماره آن در شهریور ماه سال ۱۳۲۳ شمسی در تهران انتشار یافته است.

متأسفانه دوره انتشار آن فقط مدت پنج سال بود و با این حال یکی از مجله‌های وزین و پرازشی است که در تاریخ مطبوعات کشور تاکنون نظیر آن کمتر دیده می‌شود.

عباس اقبال آشتیانی پس از تأسیس دانشگاه تهران به سمت استاد دانشگاه ادبیات انتخاب شد و همچنان با شور و شوقی زائدالوصف به کار تألیف و تصنیف مشغول بود.

شادروان اقبال در تتبعات و تحقیقات تاریخی و ادبی روشی خاص داشت و در دوران معلّمی و تدریس چه در مدرسه دارالفنون و چه در دارالمعلمین عالی و چه در دانشگاه، همواره با نهایت علاقه و اشتیاق به کار تألیف و پژوهش ادبی و تاریخی

اشتغال ورزیده است.

استاد فقید گاهگاهی به طور تفننی قطعاتی انشاء می‌کرد و اینک برای نمونه قطعه‌ای از آثار منظوم او نقل می‌گردد.

وقتی محمود فرخ خراسانی قطعه زیر را درباره انتشار مجله «یادگار» از مشهد برای استاد عباس اقبال به تهران فرستاد:

گر نَبَد مال جهانم باز بود این دلخوشی

تا بود «اقبال» یارم گو جهان یار من است

حسن، چون عاشق طلب شد علم، چون طالب نواز

بد گمانم آن که او جویای امثال من است

سال‌ها من زیستم با او به یک شهر ای دریغ

کانچه او هرگز نپرسد از کس، احوال من است

دورم اکنون از وی اما باز هم گویم به خویش

«یادگار» گر رسد اقبال اقبال من است

اقبال ضمن جواب به قطعه فوق اشاره به بدخواهان و حاسدان خود کرده و همچنان که آرزوی باطنی او به اقامت در خارج از ایران بوده، با اشاره به این موضوع در قطعه‌ای خطاب به محمود فرخ چنین می‌گوید:

فرّخا در شهر ری امروز از کید حسود

زارتر از حال هر کس بی گمان حال من است

دوستان خوانندم اقبال ار چه از راه کرم

لیک دائم بخت بد چون سایه دنبال من است

بی صفا شهری است شهر ما و خلقتش بی‌وفا

دوری از این شهر و از این خلق در آمال من است

می‌برد هر لحظه اندوه از کفم لختی ز عمر  
دشمن عمر من این اندوه قتال من است  
با چنین انده ز شادی دل تپد در بر مرا  
گر بدانم دوستی جوئیای احوال من است  
گر که سالی جست «فرخ» فی‌المثل حالی ز من  
فرخ آن سال من و فرخنده آن فال من است  
جان من نیرو گرفت از خواندن شعر خوش  
شعر امثال تو نیروبخش امثال من است  
ای سلیمان خواستار یادگاری از ملخ  
جود باشد بذل موجود اینک این بال من است

هنگامی که استاد بدیع‌الزمان فروزانفر به نمایندگی مجلس سنا برگزیده شده  
اقبال قطعه زیر را برای وی سرود:

استاد یگانه، ای فروزانفر	رفتی به سنا چه کار بد کردی؟
بودی تو کسی که فضل عالم را	پیوسته به خلق گوشزد کردی
با خیل فرشته‌همنشین بودی	چون شد که هوای دیو و دد کردی
عاقل به خدا نکردی این سودا	کردی و زیان صد به صد کردی
آخر ز چه جفت نغمه بر ربط	الحنان لطیف بارید کردی
از دانش و از خرد شکستی پشت	تا پشت به دانش و خرد کردی
چون بافتی از هنر همی دیبا	دیبای چنین چرا نمد کردی؟
خود کردن و عیب دوستان	کاری است که تو به دست خود کردی

اقبال در خارج از ایران و در میان معاریف و خاورشناسان نیز اشتهار زیادی  
داشت و در سال‌های آخر زندگانی به علت ناملایماتی که در هنگام توقف در ایران

دیده بود ترجیح داد که به عنوان انجام مأموریت‌های فرهنگی در خارج از میهن بسر برد.

بسیار زود رنج بود و به اندک ناملایمی افسرده خاطر می‌شد، به همین مناسبت در سال‌های آخر حیات به عنوان مستشار فرهنگی ایران در کشورهای عربی و ترکیه و ایتالیا انجام وظیفه می‌کرد و با وجودی که برای ارجاع مأموریت‌ها و مناصب مهمتر بارها به وی پیشنهادهایی از سوی مقامات عالی‌مملکتی می‌شد هرگز حاضر به قبول و انجام آن مأموریت و مناصب نمی‌بود و ترجیح می‌داد که بیشتر به کار تحقیق و تتبع بپردازد.

بسیار ساده و صحیح و بی‌تکلف چیز می‌نوشت و در همه جا دستورات و قواعد زبان شیرین فارسی را مورد کمال توجه و عنایت قرار می‌داد.

اگر به نوشته‌ای برمی‌خورد که در آن رعایت نکات ادبی و دستوری نشده و جملات و ترکیبات آن منسجم و پر مغز نبود برآشفته می‌شد و رنج می‌برد. از انحطاطی که در سال‌های پایانی زندگی در امور فرهنگی بویژه در تألیف و تصنیف آثار می‌دید بسیار ناراحت بود.

افسوس که قدر این شخصیت بزرگ علمی و ادبی و محقق آن طوری که شایسته مقام بزرگ ادبی و فرهنگی او بود در ایران شناخته نشد و بالاخره هم به طور ناگهانی در خارج از ایران و دور از وطن و در دیار غربت دار فانی را وداع گفت.

جنازه‌اش به ایران انتقال داده شد و در مقبره شیخ ابوالفتح رازی واقع در شهر ری جنب مرقده مطهر حضرت عبدالعظیم الحسنی (ع) در جوار آرامگاه علامه محمد قزوینی مدفون گردید.

در گذشت اقبال آشتیانی در تاریخ شنبه ۲۱ بهمن‌ماه سال ۱۳۳۴ شمسی در رم اتفاق افتاد. پس از وفات وی مجالس تذکر و یادبود در حوزه‌های فرهنگی و دانشگاهی در ایران و برخی از کشورهای خارج برقرار گردید.

در مجلس تذکری که در همان زمان برای گرامیداشت پایگاه رفیع علمی و تاریخی و ادبی مرحوم اقبال با حضور رئیس اداره کل فرهنگ استان هشتم وعده کثیری از فضلا و فرهنگیان در کرمان برگزار شد. نگارنده این مقاله که در آن موقع در کرمان مأموریت داشت ضمن اشاره به مدارج فرهنگی و دانشگاهی استاد فقید اقبال پیشنهاد کرد مدرسه‌ای به نام «اقبال آشتیانی» در کرمان افتتاح گردد که در اجرای این پیشنهاد و با توجه به حسن استقبال اولیای امور فرهنگی استان مدرسه‌ای به نام «اقبال آشتیانی» در کرمان دایر گردید.

در همان اوقات در تهران نیز مدرسه و خیابانی به نام اقبال آشتیانی موسوم شد و همچنین در موطن او آشتیان هم مدرسه‌ای به نام وی نامگذاری گردید. اینک قطعه رثایی را که نگارنده به مناسبت این ضایعه عظیم علمی و فرهنگی سروده و در همان مجلس یادبود فرهنگی خوانده است به روح پرفتوح آن علامه عالیقدر و دانشمند نامی ایراد می‌کنم.

ای در بیغا رفت استاد ادب اقبال ما	آن که در دانشوری چون او به دور ما نبود
افتخار دانش و فرهنگ بود آن اوستاد	کس بدین پایه چو او فرزانه و دانا بود
بود رخشان کوکبی در آسمان معرفت	اختری تابان‌تر از اقبال ما اصلا نبود
هم ترازوی وی اندر فضل و دانش نیست کس	آری او را در کمال و معرفت همتا نبود
بود بی‌همتا به دانش در زمان ما، دریغ	قدر او روشن به نزد مردم دنیا نبود
منطق گویای او گاه سخن پرداختن	کمتر از اعجاز موسی‌وان ید بیضا نبود
چیره‌دست اندر بیان چون او ندیدم هیچ کس	همچو او در عصر ما مردی سخن‌پیرا نبود
معجز آن کلک افسونگر نگر در «یادگار»	یادگاری بهتر از آن از برای ما نبود
کس ندیدم من به میدان فصاحت همچو او	کس به میدان سخن چون او سخن‌آرا نبود
هیچ نثری در زمان ما همال نثر او	این همه در لفظ و معنی دلکش و شیوا نبود

کس نبود اندر تتبع همچو او در عصر ما	هیچ استادی چو او در کار خود کوشا نبود
در ره اصلاح و تنقیح زبان فارسی	هیچ از غوغای عامش کمترین پروا نبود
در ره دانش‌پژوهی کس نبودی همچو او	در طریق معرفت چون او کسی پویا نبود
غیر کالای سخن او را نبود در جهان	اهل معنی را به گیتی غیر ازین کالا نبود
کس نبود آن گونه واقف در تواریخ و سیر	بر لسان اهل دانش کس چو او بینا نبود
در نگارش چون اساتید سلف هم‌تا نداشت	کس چو او اندر فصاحت قادر و یکتا نبود
قدر ارباب سخن دانند اهل معرفت	کاش در دنیا به غیر از مردم دانا نبود
«همتا» اقبال ما بگرفت مأوی در جنان	مکمن اقبال ما جز جنت المأوی نبود

از جمله آثار دیگر این دانشمند گرانمایه و محقق یگانه که پس از درگذشت وی به طبع رسیده باید به تألیفات ارزنده زیر اشاره کرد:

۱ - وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی که در سال ۱۳۳۸ شمسی از سوی دانشگاه تهران حاوی ۳۶۱ صفحه به طبع رسیده است.

۲ - میرزا تقی‌خان امیرکبیر که در سال ۱۳۴۰ شمسی از طرف دانشگاه تهران انتشار یافته است.

۳ - مجموعه مقالات که از سوی کتابفروشی خیام تهران طبع و منتشر شد.

۴ - ظهور تیمور شامل ۸۴ صفحه که به اهتمام انجمن آثار ملی در مرداد ماه سال ۱۳۶۰ منتشر شده است.

بخشی از نوشته‌ها و اوراق بازمانده اقبال آشتیانی پس از درگذشت وی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران خریداری شده که در صورت چاپ و انتشار آن آثار و نوشته‌ها خدمتی شایان به فرهنگ و معارف ایران و اسلام خواهد شد و زحمات و کوشش‌های ارزنده مرحوم اقبال برای اهل تحقیق و تتبع و دوستان دانش و ادب بهتر مشخص خواهد شد.

فهرست آثار چاپ نشده شادروان اقبال را آقای ایرج افشار طی مقاله مبسوطی تهیه و تنظیم نموده که از طرف دفتر نشریه کتابخانه مرکزی در دانشگاه تهران به سال ۱۳۴۰ شمسی به طبع رسیده و در سال ۱۳۵۴ نیز فهرست تکمیلی آن در مجموعه کمینه از صفحه ۲۰۹ الی ۲۱۵ چاپ و منتشر گردیده است.

به مناسبت بیستمین سال درگذشت استاد عباس اقبال آشتیانی در روز ۲۱ بهمن ماه سال ۱۳۵۴ شمسی جلسه با شکوهی در محل کتابخانه مرکزی در دانشگاه تهران منعقد شد که در آن جلسه پرشور آقایان مجتبی مینوی، حبیب یغمایی، محیط طباطبایی و دکتر محمود نجم آبادی که سالیان دراز از محضر پرفیض اقبال مستفیض شده و با او یار و مانوس بودند طی ایراد سخنرانی های مبسوط، خاطرات خود را درباره شیوه تدریس و نحوه زندگی و خدمات اقبال شرح دادند.

در این جلسه نیز از سوی نویسنده مقاله سخنرانی کوتاهی ایراد گردید و قطعه رثایی هم به همین مناسبت انشاء شد.

در این جلسه آقای محمد محیط طباطبایی پیرامون خدمات اقبال در سنگر مطبوعات، سخنرانی جامعی ایراد نمود که بعدها متن کامل آن سخنرانی تحت عنوان «مطبوعات و اقبال آشتیانی» در صفحات ۱۰ الی ۲۰ «راهنمای کتاب» از سال نوزدهم شماره های ۱ - ۳ چاپ و منتشر گردید.

استاد جلال الدین همایی (سنا) تاریخ درگذشت اقبال را به سال قمری در قطعه ای چنین گفته است:

اقبال آن نویسنده ادیب شهیر	کاندر مقام فضل و ادب نیست منحرف
از اهتمام به آیندگان سپرد	بس یادگار تازه و تاریخ ماسلف
او در گذشت و ماند ازو «یادگارها»	کز وی به روزگار بود بهترین خلف
کلک «سنا» نوشت به تاریخ فوت او:	«بیرون ز دست مانده اقبال، ای اسف»

مرحوم صادق انصاری - فاضل نامی معاصر - نیز ماده تاریخ زیر را سروده است:



از باغ ادب سرو کهنسال برفت      اقبال ادب‌پرور مفضل برفت  
تاریخ طلب نمودم «انصاری» گفت:      «از جامعه معارف اقبال برفت» (۱۳۳۴ ش)

این هم قطعه‌ای از دکتر قاسم‌رسا ملک‌الشعرای مغفور آستان قدس رضوی که در  
رثای استاد عباس اقبال آشتیانی سرده است:

چو ابر بهمنی در ماه «بهمن»	فرو بارد سرشک از دیده من
نه تنها من که می‌گریند جمعی	چو ابر بهمنی در ماه بهمن
ادب را بار اندوه است بر دوش	سخن را جامه سوک است بر تن
قضا از خرمن ما خوشه‌ای چید	که بر زد ماتمش آتش به خرمن
ز گلزار ادب «عباس اقبال»	جدا شد همچو شاخ گل ز گلشن
ادیبی نکته‌سنج و نغز گفتار	دبیری نیک نفس و پاک دامن
هزاران صحنه تاریک تاریخ	نمود از خامه تحقیق روشن
نهاد از «یادگارش» یادگاری	ز آثار بدیع و نغز و متقن
چو برجید آشیان زین دار فانی	به اقلیم بقا بگزید مسکن
برو کاخ سخن بنیاد بگذار	که محک‌تر ز پولادست و آهن
نگر بر کاخ فردوسی طوسی	که از هر باد و باران ماند ایمن
هنوز از بوستان طبع سعدی	رسد بوی گل و ریحان و سوسن
هنوز اندر فراز آسمان‌هاست	روان پاک حافظ پرتو افکن
هنوز آثار عطار و سنایی	کند گلزار عرفان را مزین
هنوز اندیشه و گفتار روحی است	حقایق را برآهینی مبرهن
هنوز افسانه‌سازان را نظامی است	مهین استاد افسونگر درین فن
«رسا» هرگز نمیرد آن چراغی	که بخشد روشنی در خاک میهن

## یادگار ماندگار

عبدالحسین موحد

به نام آنکه جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

متون نظم و نثر فارسی که بخشی از گنجینه میراث‌های فرهنگی ما را دربرمی‌گیرد، افزون بر این که یادگارِ زمان و اعصار گذشته زبان فارسی است، می‌تواند گویای اخلاقیات، آداب و رسوم مردم و چگونگی تغییرات و تحولات تاریخی و اجتماعی سرزمین ما هم باشد. پژوهش، بررسی و مطالعه در این آثار به جا مانده، حفظ و انتقال استدراکات و مفاهیم در قالب مقاله‌ها و کتابها، راه رسیدن به هویت ملی و فرهنگی واقعی ما را فراهم می‌سازد.

موضوع پژوهش و تحقیق و بهره‌برداری از متون ادبی و تاریخی از سالها پیش در میان متفکران، ادیبان و نویسندگان به عنوان یک ضرورت فرهنگی، همواره از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است و بزرگان شعر و ادب ما هر یک به اندازه توان خود کوشیده‌اند تا تجربه‌ها، آگاهی‌ها و بینش‌های فرهنگی - تاریخی خود را به صورت رساله‌ها و مجموعه‌های نظم و نثر فارسی در اختیار نسل بعد از خویش قرار دهند و به این وسیله بر معرفت عمومی و فرهنگ ملی بیفزایند و اندیشه‌های آنان در طول زمان و روزگاران، به عنوان منابع ارزشمند فرهنگی و ادبی مورد بهره‌برداری قرار گیرد و همواره در زندگانی آیندگان و نسل‌های نوی جامعه، حضوری مستمر و ماندگار و نفوذی پایدار داشته باشند و یاد آنان، جاوید در خاطره‌های بی‌زنگار بمانند. یکی از پژوهندگان دلسوخته و ستیهنده در قلمرو زبان و ادبیات فارسی، علامه عباس اقبال آشتیانی است. کسانی که با تحقیق، بررسی و بحث در مسائل ادبی،

فرهنگی، زبان‌شناسی و تاریخی سروکار دارند، این نام بزرگ را به خوبی می‌شناسند. کتابها و نوشته‌های گوناگونی که طی سالهای گذشته از این نویسنده نامبردار و محقق موشکاف و دقیقه‌یاب به جا مانده، بیانگر بینش ژرف و کاوشهای گسترده و بسیار دقیق علمی اوست.

علامه اقبال آشتیانی از جمله نویسندگانی است که مقاله‌های متنوع و نوشته‌های پرمایه و آموزنده او در زمینه‌های علمی، ادبی، تاریخی و جغرافیایی، بهترین راهنما و آموزگار برای نویسندگان و پویندگان راه علم و ادب و تاریخ است. آنچه نخست در آثار این دانشمند واقعی و پژوهنده نستوه به چشم می‌خورد، شیوهٔ نوروان شناختی و متناسب با ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی عصر او در گزینش و نگارش موضوعات گوناگون است. او در حقیقت توانسته است در زندگانی خود با استفاده از اندوخته‌های وسیع علمی، ادبی و جغرافیایی و استعداد نویسندگی خداداد و نیروی خستگی‌ناپذیر ایمانی و دینی‌اش، مکتبی نو را در پیش پای نویسندگان ما قرار دهد و آنها را از سرگردانی و تقلید و ندانم‌کاری بازدارد و همه پیچ و خمهای علم، ادب و تاریخ را به ما بنمایاند.

مقاله‌های علامه عباس اقبال را نمی‌توان تنها یک نوع خاص از نوشته‌های تحقیقی در زبان و ادب فارسی دانست و به آن تنها عنوان «مقاله پژوهشی» داد. نوشته‌های علامه اقبال آشتیانی در عین حال که ویژگی‌های کامل «مقاله» را در خود دارد، یک برتری نیز داراست و آن «موجز و مؤثر و جامع» بودن آن است. او در مقاله‌هایش کوشیده است تا موضوعات علمی، تاریخی، ادبی، آموزشی، تربیتی و اخلاقی را یک‌جا، به صورت یک طیف پژوهشی با توجه به مسائل روز جامعه و حقایق قومی ایرانی مورد بحث قرار دهد. «عنوان» در مقاله‌های علامه اقبال آشتیانی از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. آنجا که «غلط املائی»، «کهنه و نو» و «بهار امیدواران» و ... را موضوع مقاله خود قرار می‌دهد، به خوبی توجه خوانندگان را به

هدف نوشته‌اش جلب می‌کند. او از هر تمهیدی در مقاله‌اش برای ترغیب خواننده استفاده کرده، با آوردن مثال، کنایه، اشاره و مثلی کوتاه، می‌کوشد تا میل و توجه خواننده را به موضوع مورد بحث و نتیجه کلام تا پایان، فعال و مطیع نگاه دارد. شرح و بسطهایی که علامه اقبال آشتیانی از حقایق و مسائل روز جامعه‌اش به دست می‌دهد، گستردگی دامنه تحقیقات و اطلاعات عمیق و دقیق و دانش و تجربه‌های سودمند او را نمایان می‌سازد. به راستی که به زحمت می‌توان در نوشته‌های این نویسنده چیره‌دست، موضوعات تکراری یا غیر ضروری، یافت. هر نوشته این عالم یگانه، نکته تازه‌ای برای اصلاح فرهنگ و بهبود زندگانی مردم جامعه را در بر دارد. نوشته‌های علامه اقبال آشتیانی، مانند شعرهای ناصر خسرو قبادیانی یا مکاتیب قطب‌الدین شیرازی از جواهری با عظمت و خمیر مایه‌ای پرهیبت برخوردار است و همانا از اعماق زندگانی واقعی و حقیقت‌های تاریخی قوم ایرانی برخاسته و پیدا شده است.

علامه اقبال آشتیانی دارای نثری ساده و زبانی مردمی بود و از همین روست که زبان او در مقاله‌هایش، بسیار غنی و پرمغز است و تصنع و اطناب و بی‌مایگی در آنها به چشم نمی‌خورد. همه این ویژگی‌هاست که علامه عباس اقبال را به عنوان یک نویسنده «مستند» و «واقعی» معرفی می‌کند. یکی دیگر از این ویژگی‌ها، بررسی‌های جامع تاریخی اوست. او برای با روح کردن نوشته‌هایش، بسیار جست‌وجو می‌کند، مثال می‌آورد و دلیل و برهان کافی به منظور دفاع از حقیقت و اندیشه و عقیده‌اش به دست می‌دهد.

مسلم است که چنین کارهایی به مطالعه بسیار، دلسوزی و پی‌گیری صادقانه و ارتباط مستمر با کتابخانه‌ها و مراکز علمی و دلبستگی تام خدمتگزاری، نیازمند است. نویسنده و محقق بلندپایه، سیدمحمد دبیرسیاقی مستند بودن نوشته‌های علامه را این گونه توصیف می‌کند:

«خواننده ژرف‌نگر در نوشته‌های این مرد فرهنگ و ادب به روشنی تمام، بافته‌ای از تارهای استقضا و دقت و جامعیت علمی و پودهای اعتقادات راستین خالی از تعصب را گوناگون و رنگین و پرنگار می‌بیند که ناشی از نبوغ ذاتی و عشق و کوشش دائمی فردی و تربیت ساده و صادقانه مبتنی بر مبانی دینی و مهرمادری اوست.»<sup>(۱)</sup> آنچه علامه اقبال آشتیانی را در تاریخ ادب و فرهنگ ما ممتاز کرده و تحقیقات ارزنده، تألیفات و تصنیفات گرانبهای او را از حد معمولی فراتر برده و در حقیقت، ارزش واقعی و سودمندی کار او را تعیین کرده است، تلاش مستمر و کوشش مداوم او در پیوند «زبان» و «تاریخ» است. پرسشی که در این جا پیش می‌آید، این است که چه پیوندی میان «تاریخ» و «زبان» وجود دارد؟ آیا «زبان» می‌تواند تاریخ را بشناساند؟ یا این که چگونه می‌تواند نماینده زبان باشد؟ ممکن است برخی چنین بیندیشند که میان این دو هیچ پیوندی وجود ندارد و زبان و ادب را با «تاریخ» کاری نیست.

همان‌گونه که می‌دانیم، زبان ساده‌ترین وسیله برای انتقال آگاهی و فرهنگ یک جامعه است و از راه همین «انتقال» است که معانی و مفاهیم، در زمینه‌های گوناگون دینی، ادبی، اجتماعی، تاریخی و... شکل می‌گیرند و بنای ارزشهای فرهنگ انسانی - که همان زبان است - نهاده می‌شود. آیا فرهنگ انسانی هر جامعه از خمیره تجربه‌های انسانی در طول زمان و تاریخ حیات به وجود نیامده است؟ آیا تجربه‌ها نیستند که انسان را از اسرار و احکام زندگانی آگاه می‌کنند؟ آیا آدمی از راه همین تجربه‌های زندگانی به نوآفرینی و ابداع و تمدن، نرسیده است؟ چگونه آدمی نام «پیشرو» و «تکامل یافته» در میان هموعان خود یافته است؟

حقیقت این است که وقتی انسان پا به میدان آگاهی و تجربه می‌گذارد، خودبه‌خود، تاریخ را به مقابله پذیرفته است. تاریخ آدمی، چیزی جز مجاهده، مبارزه و ایستادگی او در میدان تجربه و آگاهی نیست. بنابراین هر چه تجربه، مهارت و آگاهی انسان در زندگانی بیشتر و گسترده‌تر باشد به همان اندازه، درک و فهم او از

تاریخ و روزگار خود افزون‌تر و منطقی‌تر است. تاریخی که علامه اقبال آشتیانی از آن سخن می‌گوید و آن را برای ما بازگو می‌کند، تاریخی است که پاسخ‌گوی فهم و درک عمومی مردم و نیازهای فکری و احساسی زمانه آنهاست. آنچه به عنوان یک حقیقت باید از آن یاد کرد، این است که علامه اقبال آشتیانی، زبان استوار و سنجیده و اندیشه منطقی خود را در خدمت بیان حقیقت‌های تاریخی روزگارش و بازگو کردن سرگذشتها، دردها و دشواریهای انسانها در طول زمان و اعصار قرار داده و «زبان»، «ادب» و «تاریخ» را به گونه‌ای حقیقی و درست معنی کرده است و آثاری را برای ما به یادگار گذاشته که با گذشت سالها، هنوز هم سرشار از حقیقت‌ها و تصویرهای واقعی زندگانی انسانهاست.

وی از نخستین کسانی است که ضرورت کاربرد «زبان علم» را در دنیای علمی معاصر یادآور شد و در زمان ورود تفکرات نوین علمی، پاسداری از ارزشهای فرهنگی ملی و حفظ زبان فارسی و غنای فرهنگ و ادبیات جامعه ایرانی را به عنوان یک ضرورت تاریخی و یک سیاست زبانی، مطرح کرد. حقیقت این است که علامه اقبال آشتیانی به آسیب‌پذیری زبان و فرهنگ ملی در برابر فرهنگ و زبان بیگانه در عرصه اجتماع، آگاه بود و می‌دانست که تنها راه استواری و یکپارچگی ملی و تاریخی، حفظ و گسترش و غنای زبان اصلی و مادری و به بیانی، زبان و فرهنگ خودی است. ببینید چگونه این پایداری و ماندگاری را در کلام خود به گوش ما می‌رساند:

«... اگر قومی در این عالم ماندنی باشد، بی‌زبان و لغت مخصوص به خود زیست نتواند کرد و زبان و لغت هم تا تابع انضباط و قواعد سختی نباشد، قابل بقا نیست. اگر تغییر و تحوّل در این مرحله باید راه یابد، به مقتضای زمان و بر طبق سنن مسلم طبیعی و به دست استادان کهنه کار آزموده باشد.»<sup>(۲)</sup>

علامه اقبال آشتیانی در روزگاری مجله «یادگار» خود را انتشار داد که هنوز مراکز

علمی و ادبی ما نمی‌دانستند که چه مواد و چه نوع علمی را برای مخاطبان خود آماده کنند و دانش‌آموختگان و مسئولان مراکز فرهنگی ما هیچ نوع استراتژی فرهنگی - علمی برای مردم و نسل نوجامعه ایرانی نداشتند. انتشار مجله «یادگار» و طرح «مسائل روز» آن، این استراتژی را همگام با زمان و متناسب با ضرورت‌های تاریخی آن عصر، مُعین و معلوم کرد. علامه عباس اقبال، ضمن ترسیم نقشه سیاست زبان فارسی و ارج نهادن به معنویات و محصولات فکری و ذوقی و هموزن و هم‌سنگ دانستن «سیاست زبان» با «سیاست اقتصاد» ملی و تعیین و تبیین خطوط اصلی حرکت‌های فرهنگی آن روزگار در جهت حفظ و «تقویت زبان فارسی و انتشار دامنه نفوذ آن در هر گوشه و کنار کشور و دفاع از آن از هر گونه تعرض» این گونه نتیجه می‌گیرد:

«اصل مسأله در این است که ایرانی ایرانی بماند و ایرانی فکر کند و جز مصالح ایران چیزی دیگر نخواهد و عشق ایران بر سرپای وجود او مستولی باشد. حال اگر ایرانی به فارسی تکلم کند یا ترکی یا به عربی چندان اهمیت ندارد. یک‌بیست ترکی و تازی در این معامله حافظ

حدیث عشق بیان کن به هر زبان که تو دانی»<sup>(۳)</sup>

علامه عباس اقبال در شهریور ماه سال هزار و سیصد و بیست و سه خورشیدی، اولین شماره مجله ماهیانه ادبی، علمی و تاریخی خود را انتشار داد و خود به عنوان مدیر مسئول و سردبیر آن مجله، همه اهل علم و ادب و فرهنگ آن زمان را برای درک و بررسی و طرح چگونگی رویارویی با عصر «حاکمیت علم» و پرورش و پاسداری زبان فارسی و نگاه‌داری آثار به جا مانده از دوره‌های درخشان شعر و ادب فارسی فرا خواند و به این وسیله نقش و تعهد علمی و اعتقادی خود را به عنوان یک نویسنده و عالم واقعی به انجام رسانید. اگر ما صفت «علمی» را برای آثار این نویسنده برگزیده‌ایم، به خاطر این است که بنیاد نوشته‌ها و اساس کارهای او همه بر

منطق و نوعی پی‌جویی و بررسی دقیق و درست، استوار است. سخنهای علامه اقبال آشتیانی بی‌قاعده و بی‌اصول نیست و در عین زبان‌آوری و بلاغت، برای همگان و متناسب با عقل و فهم آنان، قابل درک است. او علم و معرفت حقیقی را به درستی فراگرفته و با راه و شیوه درست، آن را به کار برده است. از این روست که او را از میان دیگر نویسندگان و محققان ممتاز کرده‌ایم و او را یک شخصیت علمی و نویسنده‌ای مستند، دانسته‌ایم.

علامه اقبال آشتیانی مجله «یادگار» را در پنج دوره انتشار داد. او هدف و منظور خود را از انتشار آن، این گونه بیان کرده است:

«اولین کوشش ما این است که هر چه در این مجله می‌گوییم و می‌نویسیم به زبانی باشد که برای مردم این کشور و یا بیگانگانی که از طریق فراگیری زبان فردوسی، سعدی و حافظ با این زبان آشنا شده‌اند، مفهوم باشد ... سعی دیگر ما کوشش در حفظ زبان از تعرض نامحرمان خواهد بود. گذشته ایران بدون آن که کهنه‌پرستی را شعار خود سازیم، مورد احترام ماست.»<sup>(۴)</sup>

مباحث مقاله‌های «یادگار» در زمینه‌های گوناگون جغرافیایی، تاریخی، علمی، ادبی و هنری، یادگار روزگاری است که همه چیز در معرض سیل خانمان برانداز بیگانه‌گرایی بود. هوشیاری، شوق و تلاش مدام علامه اقبال آشتیانی، باعث شد که یارانی مانند محمد قزوینی، علی‌اکبر دهخدا، حسن تقی‌زاده، دکتر قاسم غنی، عبدالحسین نوایی، محمدمعین و مجتبی مینوی و دیگر بزرگان علم و ادب آن روزگار برگرد او حلقه زنند و این شمع پر نور را پاس دارند و همگی در برابر آن سیل بنیان‌کن بایستند و کاخ زبان و تاریخ و ادب فارسی را پایدار و از هرگز دور نگاه دارند. روش و مرام علامه اقبال آشتیانی و همه نویسندگان «یادگار» عشق به این مرز و بوم، معارف، زبان، سنن و آداب و فرهنگ قوم ایرانی بود:

«تأسیس این مجله اساساً به منظور شناساندن ایران گذشته و حال است. در قدم



اول به ساکنین این سرزمین، پس از آن به کلیه جهانیان. به همین نظر سعی در معرفی تمام آنچه به ایران و ایرانی ارتباط و تعلق دارد و همه آنها نیز ایران و ایرانی را از سایر کشورها و اقوام مشخص و ممتاز می‌سازد، مرام اصلی نویسندگان این مجله است.<sup>(۵)</sup>

او و دیگر محققان، ادیبان و همراهانش کوشیدند تا در حد توانایی خود نیازهای ذهنی، فکری و احساسی هموطنانشان را در عصر خویش تأمین کنند و بر صفحات «یادگار» اوضاع آن زمان کشور را از نظر جغرافیایی، تاریخی، دینی، ادبی و زبان‌شناسی بنمایانند و تا جای امکان، پیوند خویش را با گذشته این آب و خاک و فرهنگ و ادب و زبان و تاریخ مردم جامعه خود حفظ کنند. بعضی‌ها ممکن است بپرسند چگونه می‌توان در حال حاضر با گذشته ایران، یک پیوند منطقی و استوار داشت؟ چگونه می‌توان ضمن محترم شمردن «سنت» از علم و تجدد هم بهره‌مند شد؟ یا این که چگونه می‌توان «حال» را برای «آینده» هم‌نو عاقلان آماده و هموار کرد؟ این همه تحوّل و تغییر شتابناک و پیچیدگی‌هایی که روز به روز در دنیای علمی کنونی روی می‌دهد، چه ضرورتی در اندیشیدن به گذشته و خو گرفتن به تاریخ گذشتگان وجود دارد؟

با یک بررسی و مطالعه کوتاه در مقاله‌های تحقیقی - تاریخی «یادگار» بویژه در نوشته‌های آموزنده علامه اقبال آشتیانی، درمی‌یابیم که طرح این گونه پرسشها، دیگر کهنه شده است و عذر این گونه بهانه‌های غرض‌آلود، پذیرفته نیست و بازار این گونه‌اندیشان هم از رونق افتاده است:

«... به همین نیت هر چه از گذشته به‌جا مانده از کتاب، حکایت و افسانه و خط و آثار ذوقی و هنری و غیره به چشم اعتنا بدان می‌نگریم و در تعیین ارزش حقیقی و معرفی آنها سعی بلیغ به کار خواهیم بست تا ارتباط منطقی خود را با گذشته روشن سازیم<sup>(۶)</sup>... بیشتر کسانی که منکر فضایل بزرگان گذشته این سرزمین اند و مقامات و

آثار درخشنده مغربیان را همه وقت پیش چشم دارند از آن سبب است که از بزرگان ایران نام و نشانی ندیده و نشنیده‌اند ... اگر این درد جانسوز دوام پیدا کند، رشته ارتباط تاریخی ایرانی آینده را با گذشته درخشان آن به کلی منقطع خواهد ساخت و نسلی به بار خواهد آورد که به علت همین انقطاع رابطه خود با گذشته به سرعت در اقوام نیرومند و صاحب آثار فریبده مستحیل خواهد گردید.<sup>(۷)</sup>

علامه عباس اقبال، آنجا که از کاربرد زبان علم در جهان علمی معاصر سخن می‌گوید، بر ضرورت آشنا بودن با مبادی و فراگیری دقیق و درست بنیادهای آن علم هم تأکید می‌کند. او به «نفس علم» توجه خاص داشت و هدف همه تحقیقات علمی، ادبی، تاریخی و جغرافیایی را جز کشف «حقیقت» نمی‌دانست. او به خوبی می‌دانست که وقتی یک جامعه از نظر فکر، علم، اراده، تربیت و اخلاق مجهز شود، هیچ‌گاه در برابر فرهنگهای مبتذل و ناپایدار زانو خم نمی‌کند و همواره به دین، سنت و اعتقادات مردم جامعه احترام می‌گذارد. چه اندرزی بهتر از این گفته او که «علم بهترین دلیل و عالم واقعی خیرخواه‌ترین نصیحت‌گوی است».<sup>(۸)</sup>

از همین روست که همه تلاش و همت او در طول حیات نویسنده‌اش، افزایش معلومات و معارف همگانی و روشن شدن ذهن و فکر مردم و آسیب‌ناپذیر کردن زبان و فرهنگ قوم ایرانی بوده است. ضرورت این شیوه کار و رفتار اجتماعی علامه عباس اقبال را باید در ذات خجسته او جستجو کرد و بایستگی آن را در آگاهی، تعهد، دلسوزی، انصاف و حق‌جویی نهفته در روح و روان او دانست.

علامه اقبال آشتیانی را به حق باید یک نویسنده واقعی به شمار آورد، او هوشیارانه در میدان واقعیتهای حیات خود و همزیستانش حضور پیدا می‌کند و با حقایق پنهان و آشکار، خومی‌گیرد و در میان عشق و امید تنفس می‌کند و خویشتن را - همان گونه که باید باشد - در گفتار و رفتار خود می‌نمایاند. او «مسائل روز» مجله یادگارش را می‌نویسد و خویشتنِ خویش را پاس می‌دارد. از این روست که ذخیره

فکری و گفتار و نوشتار او برای نسلها، زندگی بخش است. او در آنجا که به عنوان یک اهل قلم و دلسوز مطبوعات، سخن می گوید، این گونه ارجمندی قلم و نوشته ها را گوشزد می کند:

«نوشته ای که متکی بر حقیقت یا مظهر کمال و جمالی نباشد، ذوق روزگار، دیر یا زود دست رد بر سینه آن می زند و آن را به زوال و فنا محکوم می سازد. کلامی که از جهت ترکیب الفاظ و جمل نادرست و از جهت مضمون و مطلب رکیک و زشت و از حد ادب بیرون باشد، خواهی نخواهی محکوم به فناست و هر طالب حقیقت و دوستدار ادبی، طبعاً از توجه به آن احتراز و اظهار اشمئزاز می نماید.»<sup>(۹)</sup>

به راستی که اخلاق، ادب، نجابت، معرفت و رسالت نویسنده می تواند چیزی را در سرتاسر کلام و نوشته های او جاری کند که مایه جاودانگی و بی مرگی نام و یاد او باشد. ما آن چیز را «اصالت» می نامیم و اصالت هر نوشته در جوهره اخلاقی و معرفتی نهفته در آن است:

«... در میان این اوضاع آشفته جهان و هرج و مرج ادبیات، قلم ما منحصرأ باید در راه ترقی و تعالی شأن ایران و دفاع از هستی امروزی گذشته آن سیر کند و جز حفظ حقوق و مصالح هموطنان عزیز، قصد و غرضی دیگر نداشته باشد. ضمناً از حد ادب و عفت نیز که بهترین زینت هر صاحب قلمی است، قدمی فراتر نگذارد.»<sup>(۱۰)</sup>

چه کسی می تواند علامه عباس اقبال را با این حوال و اوصاف، یکی از بزرگان تاریخ، فرهنگ و برجسته ترین چهره مطبوعات ایران و از همه مهمتر، یک نویسنده آگاه و با ایمان نداند؟ او در همه نوشته هایش کوشیده است تا انسان ایرانی را به «هویت انسانی» اش آگاه کند، او مانند حکیمان و اندیشمندان گذشته این سرزمین، انسان بی معنویت را دوست ندارد و تنها غذایی که بتواند درخت روح ملیت ایران را تنومند و قوی کند و حیات او را دوام دهد، معنویات می داند:

«... این قوت و غذا به عقیده، هیچ چیز دیگر نمی تواند باشد جز یک سلسله

افکار معنوی سالم که به آنها افکار نیروبخش می‌گویند و بنای آنها بر ایمان و تقوی و نشاط حیات است»<sup>(۱۱)</sup>

این گونه است که علامه عباس اقبال آشتیانی، آگاهانه در «حفظ و تکثیر ثروت معنوی ملی» و «تقویت ریشه حیات قومی ایرانی» تلاش می‌کرد و خواستار این بود که «حس احترام و توقیر ملل دیگر دنیا نسبت به ایران و ایرانی روزافزون گردد». سخن گفتن از این نویسنده و سخندان نامی و تشریح خط اعتقادی و نگرشهای علمی و تاریخی و ویژگیهای دیگر او مجال فراخ‌تر و مقال و حالی، وسیع‌تر می‌طلبد که مرا بیش از این حال و مقال، مجال نیست. والسلام

#### پی‌نوشت‌ها

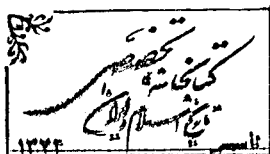
- ۱ - دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۷.
- ۲ - عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، سال اول، شماره چهارم، ص ۵.
- ۳ - عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، سال دوم، شماره ششم، ص ۷.
- ۴ - عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، سال اول، شماره اول، ص ۱.
- ۵ - همان منبع.
- ۶ - همان منبع.
- ۷ - عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، سال دوم، شماره اول، ص ۲.
- ۸ - عباس اقبال آشتیانی، مجموعه مقالات، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۲.
- ۹ - عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، سال اول، شماره پنجم، ص ۵.
- ۱۰ - همان منبع، ص ۹.
- ۱۱ - عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، سال پنجم، شماره ششم و هفتم، ص ۷.

## اجمالی بر زندگی و برخی آثار اقبال آشتیانی

شهین دخت اعتمادیه<sup>(۱)</sup>

اقبال آشتیانی از نخستین مردان قرن اخیر است که با روش صحیح آن چنان که شیوه و روش پیشرفتگان جهان است در رشته‌ای چند از علوم و فنون خاصه در تاریخ و جغرافیا و تمدن جدید، کتابهای سودمند تألیف کرده است و خود از مدرسان و مربیان شیوه نو است. بسیاری از بزرگان علم و ادب عصر ما در این فنون یا شاگردان مکتب اویند و یا ریزه‌خواران خوان گسترده وی و یا پیروان نوآوریهای او و پویندگان راههای تازه‌ای که او در ادب و علم گشوده است. کتابهایی که ترجمه، تألیف، تصنیف، تصحیح و تنقیح کرده است همه مهم، سودبخش و ارزنده است. فهرست این آثار را به دنبال این مقال خواهیم آورد. تنوع کارهای او جالب، آموزنده و راه‌گشاست. وی در پهنه ادب، تاریخ و جغرافیا، هیأت و رجال، علوم دینی، شعر و مباحث هنری و ذوقی، ریشه‌های تمدن قدیم و شاخه‌های تمدن جدید، تراجم احوال، دستور زبان فارسی و لغت، مسائل روز و مباحث اجتماعی، گامهایی استوار برداشته است. با یک نگاه اجمالی به فهرست مقالاتش این مدعی مدلل می‌گردد و دوشادوش تنوع مطالب، دریافته می‌آید که وی چه اندازه کوشیده است و در مطالعه و پژوهش چه دور و دراز راهها رفته و همه وقت نیز ره‌آوردهای ارزنده و بدیع از سفرهای معنوی به همراه آورده است. عمق و موشکافی از خصوصیات کارهای اقبال آشتیانی است اما ساده‌نویسی، روانی و استواری عبارات و دلنشینی تعبیرات او را از یاد نباید برد. هنر مهم دیگر او التفات به دقایق و بیرون کشیدن نکته‌های آموزنده و سودمند از متون و آثار پراکنده و کشیدن شیره مطالب پرتفصیل خاصه از

متون مصنوع است و عرضه کردن آنها به بهترین طرز و ساده ترین لفظ و رساترین وجه. همه می دانند که وسعت مطالعه و کثرت اطلاع و دست داشتن به مآخذ و منابع فراوان اگر با ذوقی لطیف همراه نباشد و نویسنده یا محقق حسن انتخاب به کار نبرد و از طبقه بندی مطالب و مرتب داشتن مباحث فروماند از رنج خود حاصلی چنانکه باید نتواند برداشت. دورنگری اقبال آشتیانی و بررسی تمام اطراف و جوانب امری که درباره آن قصد نوشتن مطلبی دارد قابل توجه است. نظرات اقبال آشتیانی غالباً صائب و متکی بر مبانی منطقی است نه تحمیل برداشتهای شخصی خود بر خواننده. به عنوان نمونه می توان به مقاله «بهترین غزل حافظ کدام است» که اتفاقاً از نخستین کارهای دوران جوانی اوست اشاره کرد. نگاهی اجمالی به محتوای این مقاله روشن می سازد که اقبال آشتیانی آگاهانه ذوق و پسند خاطر خود را عنوان نمی کند. بلکه برای انتخاب بهترین غزل مبانی و اصولی را در نظر دارد. خواننده ژرف نگر در نوشته های این مرد فرهنگ و ادب به روشنی تمام، بافته ای از تارهای استقصا و دقت و جامعیت علمی و پوذهای اعتقادات راستین خالی از تعصب را گوناگون و رنگین و پرنگار می بیند که ناشی از نبوغ ذاتی و عشق و کوشش دائمی فردی و تربیت ساده و صادقانه مبتنی بر مبانی دینی و مهر مادری اوست. نگارنده بی مناسبت نمی داند که به مختصری از زندگی نامه او بپردازد. وی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در خانواده ای تهی دست از مردم پیشه ور آشتیان، زاده شد و دوران کودکیش تا چهارده سالگی به شاگردی در درودگری گذشت. آنگاه همت بلند و استعداد خداداد و راهنماییهای مادر دلسوز و آگاه بر آن داشتش که ساعتی از کار روزانه و دستمزد ناچیز بکاهد و آن اندک وقت را در مکتب بگذراند و همین همت بلند و کوشش توأم با عشق و علاقه سبب گردید تا از مکتب، راهی دارالفنون شود و از تحصیلات متوسطه بهره کافی یابد و چندی بعد نیز استاد گردد. وی در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی به پاریس رفت و از دانشگاه سوربن درجه لیسانس ادبیات گرفت



و چون به ایران بازگشت بحق، استادی دانشگاه و عضویت پیوسته فرهنگستان یافت و در پایان عمر نماینده فرهنگی ایران در کشورهای ترکیه و ایتالیا بود و عمری وارسته زیست و سرانجام در ۲۸ بهمن ۱۳۳۴ شمسی در شهر رم دیده از جهان بریست.

کالبد پاک او را به ایران آوردند و در آستانه حضرت عبدالعظیم در مقبره ابوالفتح رازی کنار آرامگاه علامه فقید محمد قزوینی به خاک سپردند.

همنشینی و همکاری و دوستی اقبال آشتیانی با علامه قزوینی، نشر مقالات مفید و متنوع طی چهل و چند سال در مجلات مهم کشور، تدریس در مدارس عالی، عضویت در مجامع علمی بین‌المللی، تصحیح متون مختلف، تصنیف و تألیف کتابهای متعدد و ترجمه بسیاری آثار سودمند، او را یکی از مردان ارزنده و نامور فرهنگ ایران و مردی به تمام معنی مدرس و استاد ساخته بود و آثار او بی‌شک سالیان دراز مرجع اهل تحقیق و تتبع خواهد ماند و کهنگی نخواهد یافت. اقبال آشتیانی ترجمه‌هایی از برخی کتابهای سودمند دارد که غالباً به چاپ هم رسیده است. او گهگاه به تفتن، شعر نیز می‌سروده است. در اینجا جا دارد فهرست تألیفات اقبال آشتیانی را به نگارش درآورم:

- ۱- قابوس و شمشیر زیاری، ۲- شرح حال عبدالله بن المقفع فارسی، ۳- ترجمه یادداشت‌های ژنرال تروه‌زل فرستاده ناپلئون به سمت هند، ۴- تصحیح حدائق السحر فی دقائق الشعر تألیف وطواط، ۵- ترجمه مأموریت ژنرال گاردان در ایران تألیف پرتس کنت آلفرد دوگاردان، ۶- خاندان نوبختی، ۷- ترجمه طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی کین‌پول، ۸- تصحیح بیان‌الادیان تألیف ابوالمعالی محمدالحسینی اسعدی، ۹- تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، ۱۰- کلیات علم جغرافیا، ۱۱- چاپ بیست مقاله قزوینی، ۱۲- تصحیح معالم العلماء تألیف رشیدالدین ابی جعفر محمد السروی، ۱۳- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، ۱۴- تاریخ اکتشافات جغرافیایی و تاریخ علم جغرافی، ۱۵- تصحیح شاهنامه

فردوسی، ۱۶ - کلیات جغرافیای اقتصادی، ۱۷ - نشر مجله یادگار سال ۱۳۲۸ به مدت پنج سال، ۱۸ - تصحیح روزنامه میرزامحمد، کلانتر فارس، ۱۹ - نشر حال عباس میرزا ملک آرا، ۲۰ - ترجمه «سه سال در دربار ایران» تألیف دکتر فوریه، ۲۱ - مطالعاتی درباره بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، ۲۲ - تصحیح مجمع التواریخ، ۲۳ - نشر جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳، ۲۴ - جغرافیای آسیا و آفریقا و اقیانوسیه، ۲۵ - تصحیح تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا، ۲۶ - تصحیح ترجمه محاسن اصفهان تعلیم حسین بن ابی الرضا آوی، ۲۷ - تصحیح عتبة الکتبه، ۲۸ - مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر به قلم مؤیدالدوله، ۲۹ - منتخب الدین بدیع اتابک الجوبینی، ۳۰ - ترجمه ادبیات ایران تألیف استوری (قسمت مربوط به علوم قرآنی)، ۳۱ - تصحیح المضاف الی بدیع الازمان حتی وقایع کرمان تألیف حمدالدین احمد بن حامد کرمانی ملقب به افضل کرمانی، ۳۲ - تصحیح تاریخ و تألیف جهانگیر میرزا و صدها تألیف و تصحیح که در این مقاله نمی گنجد. در اینجا با افتخار به عنوان یک همشهری استاد اقبال آشتیانی می توان گفت او در تحقیق موشکاف و در نویسندگی چیره دست بود و در بیان مطالب، حسن سلیقه داشت. وسعت مطالعه و تنوع موضوعات مطروحه مایه آرایش و ارزش کارهای اوست. همت، خستگی ناپذیری و لحظه ای از آموختن نیا سودن و از آموزاندن آموخته ها به دیگران دریغ نورزیدن نیز از خصوصیات بارز اوست. آنچه خود آموخت همه عمیق و دقیق بود و آنچه به دیگران آموخت یا برای آموزاندن اندوخت و نقش صفحات کرد همه مفید و راهنما و دور از حشو و زواید و ساده و صریح و پرمغز و شیرین و خواندنی است و تا پیچیده در قشری از غشوه و خودنمایی. تنوع مقالات و اشتمال آنها بر مباحث گوناگون، وسعت دامنه مطالعه نویسنده و قدرت نویسندگی و کنجکاو و تجسس همراه دید وسیع و روشن بینی و حسن سلیقه و به گزینی، امتیازهایی است که مطالب این مجموعه می تواند بحق دارا باشد.



او در پایان یکی از نوشته‌هایش که با دستخط خود در سوم خرداد ۱۳۲۰ هجری شمسی نگاشته می‌گوید: «علم بهترین دلیل و عالم واقعی، خیرخواه‌ترین نصیحت‌گوی است. پس تا می‌توانید علم بیاموزید و در این راه جز نفس علم، طالب غرضی دیگر نباشید.»

## از درودگری تا نویسندگی

شرح احوال<sup>(۱)</sup> و آثار عباس اقبال آشتیانی (۱۲۷۵ - ۱۳۳۴)

### حسن ذوالفقاری

در سال ۱۲۷۵ شمسی در خانه‌ی مردی پیشه‌ور از مردم آشتیان، فرزندی متولد شد که نامش را عباس گذاشتند. عباس کودکی هوشمند و زیرک بود. سالهای نوجوانی را - در تهران تا چهارده سالگی - به درودگری گذراند. اما روح جوینده و جوشان وی، طالب نایافته‌ها بود. از همین رو پدر با همه تنگدستی و فقر او را به مکتب گذاشت. عباس به یاری و سرپرستی شیخ مرتضی نجم‌آبادی<sup>(۲)</sup> در مدتی کوتاه تحصیلات خود را در دارالفنون به پایان رسانید و در همان‌جا بود که استعداد و خلاقیت و توان خود را نشان داد. از این رو معاونت کتابخانه‌ی مدرسه و بعلاوه چند ساعت تدریس درس زبان فارسی را به او سپردند. در همین مدرسه بود که با فرزندان عصر چون ملک‌الشعرای بهار، رشید یاسمی، عبدالعظیم قریب، ابوالحسن فروغی، سعید نفیسی و ... آشنا شد. انتشار مجله‌ی «دانشکده» و «فروغ تربیت» و نویسندگی در آن دو حاصل همین ایام بود.

رفته رفته جوان آشتیانی زبانزد روزگار خود گردید و بسیاری از مدارس عالی مشهور آن زمان، طالب همکاری او شدند. مدرسی چون دارالمعلمین عالی زبان فارسی، مدرسه‌ی سیاسی، مدرسه‌ی نظام تاریخ و جغرافیا و ...

عباس اقبال مدرس مدرسه‌ی نظام بود که به سرپرستی هیأتی نظامی از ایران به پاریس رفت و از «سوربن» فرانسه لیسانس گرفت. در آنجا با میرزا محمدخان قزوینی دوست و معاشر گردید. اما با درگذشت قزوینی این معاشرت دیری نپایید، ولی در تکوین آثار و شخصیت اقبال سخت مؤثر افتاد. او در پاریس، علاوه بر قزوینی، از

دوستی و مصاحبت پروفیسور ماسینیون فرانسوی و احمد رامی شاعر مصری و دکتر مصطفی جواد، ادیب و نویسنده و مورخ عراقی و جمعی دیگر بهره برد و در واقع همین دوستی‌ها بود که شخصیت علمی او را شکل داد. اقبال پس از بازگشت از اروپا استاد دانشگاه و عضو فرهنگستان زبان ایران شد. مدت پنج سال نیز «مجله یادگار» را منتشر نمود و «انجمن نشر آثار ایران» را بنیاد نهاد و مقصود وی از این همه، نشر و توسعه و گسترش زبان شیرین فارسی بود.

در سال ۱۳۲۸ شمسی به سبب تعطیل شدن مجله‌اش آزرده‌خاطر شد ولی در همان سال به پیشنهاد علی اصغر حکمت، وزیر فرهنگ وقت، رایزنی فرهنگی ایران در کشور ترکیه و بعد ایتالیا را پذیرفت و از کشور ایران سفری بی‌بازگشت کرد و سرانجام در سن پنجاه و نه سالگی در شهر رم ایتالیا درگذشت.

پیکرش را به ایران منتقل کردند و در آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم حسنی، در مقبره صاحب تفسیر ابوالفتوح و در جوار یار و همدم صمیمی‌اش علامه فقید محمد قزوینی دفن نمودند. خبر درگذشت استاد، مادرش را آنچنان متأثر ساخت که به نایبایی وی منجر شد. دو یا سه سال بعد، این مادر مهربان که به شهادت فرزندش نقش بسیار مؤثری در تربیت او داشت، نیز درگذشت.

حاصل زندگی پنجاه و نه ساله عباس اقبال حدود شصت اثر و دویست و چهل مقاله بود. نویسنده توانای ما در این آثار یک لحظه از تحقیق و تتبع به دور نبود. وی موشکاف، موضوع‌یاب و چیره‌دست بود و آنچنان مقدمات موضوع مورد نظر را آماده و مهیا می‌ساخت که ناخودآگاه مخاطب، خود را در خلال موضوع می‌یافت. نوشته‌های او ساده و بی‌تکلف و به اسلوب صحیح و فصیح، پرمغز و شیرین است و این همه او را در نویسندگی ممتاز ساخت. هیچ‌یک از نوشته‌های وی خالی از خواندنیهای تاریخی، ادبی و فرهنگی نیست. آنچه می‌گوید در عمق جان می‌نشیند و اینها همه نتیجه حسن سلیقه، ذوق و قریحه و استعداد خدادادی اوست که به مدد

وسعت اطلاعات و دامنهٔ مأخذ و منابع و خصوصاً تنوع دانسته‌ها، چنین مجموعهٔ گرانبهایی را به وجود آورده است.

اقبال در تمامی زمینه‌های تحقیقی ادب و تاریخ گام برداشت و سرافراز بیرون آمد. مقالاتش مشتمل بر مباحث گوناگون، دید وسیع، فشرده و حاوی جدیدترین اطلاعات است. در تصحیح و تنقیح دلسوزانه، به احیای متون خاک‌گرفتهٔ گنجینه‌های خطی پرداخت و آثاری از تاریخ و فرهنگ و ادب را به اهل آن هدیه داد. در تألیف نیز آنچه داشت به کمک قلم توانا و استادانهٔ خود به عرصهٔ ظهور آورد. این تنوع، موضوعات گوناگونی را شامل می‌شود چون: زبان و ادب و تاریخ و جغرافیا و تاریخ ادیان، هیأت و رجال و علوم دینی و شعر و مباحث دستوری و نگارشی و لغوی، همچنین مسائل روز و اجتماعی و سیاسی در قالب ترجمه، تألیف، تصحیح، نقد و ... آن‌هم در مجلات متنوع و متعددی چون بهار، دانشکده، آینده، مهر، ایران‌شهر، یادگار، ارمغان، ایران امروز، یغما، آموزش و پرورش، فروغ، شرق، تربیت و مجلهٔ دانشکده ادبیات. وی خود مؤسس و مدیر مجلهٔ یادگار بود و از این جهت او را می‌توان در ردیف مردان بزرگ مطبوعات کشور نیز قلمداد نمود.

اولین مقاله عباس اقبال در جوانی و با عنوان «انگلیسی‌ها و جنوب ایران» در مجلهٔ کاوه منتشر شد و بازتاب گسترده‌ای یافت. بعد از آن، سلسله مقالات «تاریخ ادبیات ایران» را در مجله دانشکده منتشر ساخت. با انتشار این مقالات، نویسندهٔ جوان شهرت یافت تا آنجا که تا قبل از سفر به اروپا مجلات معروف ادبی و تاریخی و سیاسی وقت با قلم وی مزین و معروف می‌شد. در مدت اقامت در اروپا نیز مقالاتی در مجلات آن سامان به زبان فرانسه یا فارسی منتشر می‌ساخت. بعد از مراجعت به ایران در سال ۱۳۲۳ شمسی به درخواست عباس مسعودی مدیر وقت مؤسسه اطلاعات و با موقعیت مناسبی که فراهم شده بود مجله ادبی - تاریخی «یادگار» را برای مدت پنج سال منتشر ساخت. سرمایه‌های معنوی وی در این قدم

فرهنگی، همیارهای علامه قزوینی، همکارهای دکتر قاسم غنی و دکتر عبدالحسین نوایی و جمعی دیگر بود. اقبال، بیست و هشت سال تجربه نویسندگی را پشتوانه این کار قرار داد تا آنجا که «یادگار»، جزء بهترین نشریات آن زمان و نیز بهترین یادگار برای سالهای بعد گشت. اما با رونق این مجله، که جایگاه ویژه خود را میان اهل تحقیق یافته بود، متأسفانه تنگ‌نظران و توطئه‌گران، شرایط را چنان کردند که اقبال خود ناگزیر از توقیف و توقف این عزیزترین غلقه‌اش شد. اقبال به زبان فارسی عشق می‌ورزید. تمام سعی او چه در «یادگار» و چه در سایر مقالاتش حفظ و صیانت از حریم این زبان شیرین و کهن بود و سخت بر این کار اصرار داشت. از «سره‌نویسی» و تخریب زبان فارسی به عنوان پالودن زبان سخت خوفناک بود و طی مقالات متعددی به دفاع از زبان فارسی برآمد و با متعصبان سره‌نویس به مقابله پرداخت، اما خلاف آنان با قلمی استوار و منطقی قوی به دور از هرگونه تعصب بی‌جا وارد این میدان شد. مطالعه تنها دو مقاله وی، «فارسی ساختگی» و «دفاع از زبان فارسی» (ر.ک به: فهرست کامل مقالات) برای اثبات این مدعا کافی است. باتوجه به شرایط عصر اقبال و حرکت‌های مرموز در جهت دین‌زدایی که یکی از مظاهر آن سره‌نویسی بود می‌بینیم که این مبارزه وی چه اندازه ارزش داشت.

به اعتقاد وی «بزرگترین خادمین ادبیات هر زبان کسانی هستند که در هر دوره، از همین نهر جاری که زبان معمولی متعارفی مردم هم عصر ایشان است، زلال لطف و معنی می‌نوشتند و پس از آنکه این زلال را در قرع و انبیق خاطر مصفای خود چند بار تصفیه کردند و با شهد و گلاب لطایف ذوقی و فکری خود در هم آمیختند، قطره قطره جوهر صافی معطر بر همین نهر می‌افزایند و این کار به جای آنکه سیر نهر را متوقف سازد، یا پاکی و گوارایی آن را مکدر یا مسموم کند، روانی و خوشگوارای آن را چندین برابر زیاده‌تر می‌کند و جهت کام تشنه‌لبانی که این قدرت را ندارند مشربی لایق مذاق فراهم می‌نماید.»<sup>(۳)</sup>

اقبال پرکار، باذوق و روشمند بود. هریک از آثاری که از خود باقی گذاشت در نوع خود منبع و مأخذی معتبر است که امروزه مرجعی برای دانشجویان و اهل تحقیق است. از جمله بهترین آثار تحقیقی و اولین آنها می‌توان به کتاب «خاندان نوبختی» اشاره کرد. دقت در این کتاب خصوصاً برای محققان تاریخ ادیان و فرق اسلامی بسیار جالب توجه است و تسلط اقبال را بر تاریخ ادیان و کلام آشکار می‌سازد. نگارش اولیه آن کتاب به زبان فرانسه و شهادتنامه وی در تاریخ ادیان برای اخذ درجه لیسانس از دانشگاه سوربن فرانسه بود و موضوع آن بررسی مفصل و محققانه یکی از خاندانهای کهن و اصیل ایرانی است. اقبال، ضمن بیان شرح حال هریک از افراد این خاندان، به فهرست تألیفات، آراء و عقاید و دسته‌بندی آنها پرداخته است. کتاب خاندان نوبختی در واقع فتح بابی برای مطالعه موردی هریک از خاندانها و فرق و گروههای دینی، سیاسی، اجتماعی و ادبی است تا به کمک آن بتوان به گذشته درخشان تمدن ایران اسلامی بیش از پیش واقف شد. آشنایی اقبال با پرفسور ماسینیون و تشویق و کمک آن ایرانشناس شهیر در انجام این تحقیق و تتبع دقیق و بی‌سابقه، بسیار مؤثر بود. اقبال بعدها منابع و متونی که در تألیف خاندان نوبختی مورد مراجعه وی بود، چون بیان الادیان و تبصرة العوام و معالم العلما و تتمة الیتیمه و تجارب السلف و ... را به سرمایه خود چاپ کرد.

یک ویژگی نوشته‌های اقبال، دقت و نکته‌بینی و نکته‌یابی اوست. مثلاً وقتی که بهترین غزل حافظ در مجله ایرانشهر<sup>(۴)</sup> به اقتراح گذاشته شد، اقبال با ظرافتی خاص توأم با منطق و استدلال، ابتدا مبانی یک غزل خوب را تعیین و تبیین کرده، آنگاه نمونه‌های خوب غزل حافظ را با ملاکهای مشخص، نشان داد.

نقد و نکته‌بین بود و البته محتاط و اگر دست به نقد می‌برد آداب آن را رعایت می‌کرد. در واقع روح انتقاد در اندیشه و قلم اقبال موج می‌زد. از هیچ‌کس نیز حتی نزدیک‌ترین دوستان باکی نداشت و تسامح و تساهل را در باب علم روا نمی‌دانست.

آنچه برایش اهمیت داشت پرده برداشتن از روی حقایق بود و بس. او حتی الامکان از مناقشات مرسوم ادبی دوری می‌جست مگر به ضرورت. چنانکه وقتی ملک‌الشعراى بهار شعری از آذر بیگدلی را به پدر خودش، صبوری، نسبت داد وی ملاحظه را به یکسو نهاد و نقدی کوتاه و مؤثر و البته در لفاف کلمات و با رعایت کامل ادب نوشت. از این دست بود پاسخ اقبال به انتقاد استاد بدیع‌الزمان فروزانفر از حواشی قزوینی بر چهار مقاله که این دفاع، بازتابی در محافل ادبی آن زمان داشت. اقبال شخصیتی والا و برجسته داشت. کمک به مستمندان و نیازمندان را بر خود فرض می‌دانست چنانکه در سال قحطی یا سال مجاعه وی با شور و هیجان بی‌اندازه، ارزاق را بین مردم مستحق و جنگ‌زده و قحطی‌زده تقسیم می‌کرد. طبعی والا و همتی بلند داشت، جز به تحقیق، تدریس و مطالعه به هیچ چیز دیگر توجه نمی‌کرد. حتی یک بار که پیشنهاد تصدی وزارت معارف از سوی نخست‌وزیر وقت، حکیم‌الممالک بدو شد نپذیرفت و ترجیح داد که در زئی اهل علم بماند و این راه را برای خدمت مناسب‌تر دانست.<sup>(۵)</sup> از مال دنیا هیچ نداشت جز دو اطاق مملو از کتاب. خود در این باره می‌گوید: «اگر قاعده این ذره بی‌مقدار در زندگانی منافع مادی و ثروت و مال بود امروز پس از ده سال جان‌کندن در اروپا به نان شب محتاج نبودم و اقلاً دو خشت خانه‌ای داشتم که مادر پیر ستم‌کشیده‌ام در آنجا به راحت سرکند.»<sup>(۶)</sup> چهره‌ای شاد و خندان داشت اما پشت آن دلی آزرده از مدعیان و فضل‌فروشان بود. از این مردمان، سخت دلگیر و دلزده بود. بارها از او شنیدند که: «خدمت به طلبه واقعی عبادت است اما کمک به مدعی علم و مردم‌آزار که مزاحم اهل علم است خود نوعی اعانت بر اثم محسوب می‌شود».

خطی زیبا و خوانا داشت با انشایی در نهایت ایجاز و نامه‌هایی نمونه. دوستانی به عدد اندک ولی به شمار فضل و خرد بسیار داشت. زودرنج و نازک‌دل بود. تا پایان عمر مجرد زیست.

## دیدگاهها

### □ کهنه و نو

«بعضی از بی‌خبران کوتاه‌بین، تصور می‌کنند که مقتضای ترقی آن است که [باید] عموم آثار و یادگارهای گذشته را طلاق گفت ... و دو اسبه در میدان تجدد مرکب مسابقت راند. درخصوص تعریف اصطلاحات «کهنه» و «نو» هنوز اتفاق آرا حاصل نشد و تجددخواهان تندرو تاکنون چنانکه باید در درک معانی این دو کلمه انصاف و تعمق به خرج نداده‌اند. اساساً کهنه و نو شدن یعنی، قبول اثرگشت روزگار که خاصه آن اثر است. ذوق یعنی تأثر و انفعال ذاتی در مقابل هر چیز که مظهر جمال و کمال باشد، همه وقت و در همه حال یکی است و امری نیست که تابع تغییر زمان و ترقی و تنزل تمدن شود. ماده‌المواد آثار ادبی و هنری، یعنی ذوق که نظم و نثر لطیف و موسیقی و نقاشی و حجاری صورت مجسم‌شده آن است، همیشه باقی و راهبر انسان در مضایق زندگانی و تسلی‌بخش روح او در مقابل آلام و مصائب هر روزی است. فقط در این میان، قالب این ماده یعنی الفاظ و آهنگها و خطوط و نقشها به اقتضای زمان تغییر صورت حاصل می‌کند و آن نیز تابع قوانین طبیعی است و کمتر دست تفنّن و خودخواهی افراد در تهیّه و پیش آوردن آنها دخیل است.»<sup>(۷)</sup>

### □ تحول و ارتقای زبان

«ما هیچ وقت آنقدر لجوج نبوده‌ایم که بگوییم زبان تحوّل و ارتقا ندارد بلکه تمام اصرار ما این است که لغت غلط و ساختگی و مهجور رایج و مستعمل نشود ... آن لغتی در زبان مردم رایج و معمول می‌شود که یکی از بزرگان اهل فصاحت و یکی از استادان زبان، آن را در طی نوشته یا گفته پرمغز جاویدی به کار برده باشد، آن لغت ولو اینکه قیاساً و اصلاً غلط باشد به قدرت نفوذ کلمه استعمال‌کننده و قوت معنایی که در آن گنجانیده شده، خواهی نخواهی معمول و مصطلح می‌گردد و اگر کسی



بگوید که فلان کلمه غلط است همه در جواب خواهند گفت که چون مثلاً سعدی آن را به کار برده دیگر هیچ کس حق ندارد بگوید که آن غلط است و همه مجبور و ملزمند که آن را به همان شکل به کار برند.»<sup>(۸)</sup>

#### □ اولین نثر فارسی

«تاریخ شروع نثر فارسی به طور قطع معلوم نیست و درست نمی‌توان اول اثری را که بعد از اسلام به این زبان نگاشته شده و به کتابت و تدوین آمده تعیین کرد و زمان آن را تشخیص داد ولی مطلبی که به حدس می‌توان احتمال آن را داد این است که نثر فارسی هم مانند نظم آن باید قاعدتاً از خراسان و سیستان شروع شده باشد. عجالتاً تا حدی که نگارنده اطلاع دارد اول اثر نثر فارسی که نام آن در کتابها دیده شده «کتاب بهافرید» است.

بهافرید پسر ماه‌فروردین شخصی است که در ابتدای خلافت عباسیان (قبل از سال ۱۳۲) به اظهار آیینی تازه و دعوت مردم در خراسان قیام کرد و او اصلاً ایرانی و زردشتی و از یکی از قراء نیشابور بود ...

در صحت این انتصاب بنده نگارنده هیچ نوع تردید ندارم زیرا بهافرید چون خود را داعی یک آیین یا پیغمبر آن می‌دانسته و مردم خراسان و مشرق ایران را به پیروی از عقاید و آرای خود دعوت می‌کرد و این جماعت، یعنی عامه آن بلاد هم با تمام استیلای نافذ عرب هنوز لهجات مختلفه فارسی و زبان ایرانی خویش را از دست نداده و بدان تکلم می‌کردند، ناچار بوده است فرایض دینی و دستورهای مذهبی خود را به فارسی یعنی به لسان قوم خود بنگارد تا عامه مردم آن را بفهمند و از او اطاعت و پیروی کنند.

پس به موجب این اشاره اول اثر نثر فارسی ۱۲۱ سال جلوتر از تاریخ شروع نظم فارسی (۲۵۲) است.»<sup>(۹)</sup>

#### □ ماهیت زبان فارسی

«زبان امروزی ما، یعنی فارسی فردوسی و سعدی و قائم مقام، با آنکه به ادعای مخالفین در ده کلمه هشت کلمه عربی دارد، زبانی است ایرانی به دلیل آنکه غیر از قوم ایرانی فارسی زبان، هیچ قوم دیگر آن را تا نیاآموزد نمی فهمد، و اگر عربی چندین ساعت مکالمه فارسی زبانان را گوش دهد حتی یک کلمه آن را هم در نمی یابد. به علاوه طرز جمله بندی و صرف و نحو این زبان، به کلی آریایی است و اندک شباهتی نیز به السنه سامی، که عربی یکی از آنهاست، ندارد.

اساساً لغات در حکم ظروفی هستند که متکلمین و منشیان، معانی و افکار و عواطف و ذوقیات خود را در قالب آنها می ریزند و در این میان آنکه معرف حیثیت قومی و مشخص میزان ترقیات ذوقی و فکری هر ملتی است، معانی و افکار و ذوقیاتست و دخالت الفاظ در این مرحله فرعی و متناسب با درجه شایستگی آنها در نمایش ذوقیات و معانی است.»<sup>(۱۰)</sup>

#### نمایه سالشمار آثار و احوال

- |      |   |
|------|---|
| ۱۲۷۵ | تولد در آشتیان در خانواده ای پیشه ور.   |
| ۱۲۸۹ | آغاز تحصیل و کناره گیری از شغل درودگری.   |
| ۱۳۰۲ | چاپ «قابوس بن وشمگیر زیاری»، انتشارات مجله ایرانشهر، برلین، ۲۷ ص.                             |
| ۱۳۰۴ | اعزام به اروپا به عنوان منشی هیأت نظامی اعزامی از ایران به پاریس و آغاز تحصیل در دوره لیسانس. |
| ۱۳۰۴ | تألیف «خاندان نوبختی» به زبان فرانسه جهت اخذ دانشنامه در تاریخ ادیان.                         |

- ۱۳۰۶ شرح حال عبدالله بن مقفع به فارسی، انتشارات مجله ایرانشهر، برلن، ۷۵ ص.
- ۱۳۰۸ اخذ لیسانس از سوربن فرانسه.
- ۱۳۰۸ ترجمه «یادداشت‌های ژنرال تره‌زل ناپلئون به سمت هند»، انتشارات اداره شورای نظام، ۱۷۷ ص.
- ۱۳۰۹ تصحیح «حداث السحر فی دقایق الشعر»، انتشارات کتابخانه کاوه، ۱۵۰ ص.
- ۱۳۱۰ ترجمه «مأموریت ژنرال گاردان در ایران»، انتشارات اداره شورای نظام، ۱۱۳ ص.
- ۱۳۱۱ تألیف «خاندان نوبختی»، ۱۹۷ ص.
- ۱۳۱۲ ترجمه «طبقات سلاطین اسلام»، تألیف استانی لین‌پول، کتابخانه مهر، ۳۳۰ ص.
- ۱۳۱۲ تصحیح «بیان الادیان»، تألیف ابوالمعالی محمد الحسینی علوی، ۶۷ ص.
- ۱۳۱۲ «تاریخ مفصل ایران»، ۶۳۷ ص.
- ۱۳۱۲ «کلیات علم جغرافیا»، ۲۴۷ ص.
- ۱۳۱۳ چاپ «بیست مقاله قزوینی»، ج ۲، ۲۹۰ ص و چاپ دوم ۱۳۳۲.
- ۱۳۱۳ تصحیح «معالم العلماء» و تألیف «ابن شهر آشوب»، ۱۴۲ ص.
- ۱۳۱۳ تصحیح «تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام»، منسوب به سیدمرتضی داعی حسنی، ۲۹۵ ص.
- ۱۳۱۳ تصحیح «تجارب السلف»، تألیف هندوشاه نخجوانی، ۳۶۸ ص.
- ۱۳۱۴ «تاریخ اکتشافات جغرافیایی و تاریخ علم جغرافیا»، ۲۴۷ ص.
- ۱۳۱۴ تصحیح «شاهنامه فردوسی»، از چاپ کتابفروشی بروخیم، جلد‌های ۲ تا ۶.
- ۱۳۱۵ «کلیات جغرافیای اقتصادی»، ۲۲۱ ص.

- ۱۳۱۵ ترجمه «سیرت فلسفی رازی»، تألیف زکریای رازی، ۱۶ ص.
- ۱۳۱۷ تصحیح «طبقات الشعراء فی مدح الخلفاء والوزراء»، تألیف ابن معتر، انتشارات اوقاف گیب کمبریج، ۲۷۷ ص.
- ۱۳۱۸ «تاریخ ایران بعد از اسلام»، ۲ ج، ۴۵۵ ص.
- ۱۳۱۹ تصحیح «دیوان امیر معزی»، کتابفروشی اسلامیة، ۸۶۸ ص.
- ۱۳۱۹ تصحیح «لغت فرس»، تألیف اسدی طوسی، ۵۷۱ ص.
- ۱۳۲۰ تصحیح «تاریخ طبرستان»، تألیف ابن اسفندیار کاتب، انتشارات کلاله خاور، ۳۳۱-۱۷۵ ص.
- ۱۳۲۰ تصحیح و انتخاب «سیاست نامه» خواجه نظام الملک، انتشارات وزارت فرهنگ، ۲۹۹ ص.
- ۱۳۲۰ «کلیات تاریخ تمدن جدید»، ۳۶۴ + ۷۶ ص.
- ۱۳۲۱ تصحیح «کلیات عبید زاکانی»، مجله ارمغان، ۱۴۷ ص.
- ۱۳۲۳ نشر «مجله یادگار».
- ۱۳۲۴ نشر «رجال کتاب حبیب السیر»، ضمیمه سال اول، مجله یادگار، ۳۰۴ ص.
- ۱۳۲۵ تصحیح «روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس»، ضمیمه سال دوم، مجله یادگار، ۱۲۷ ص.
- ۱۳۲۵ نشر «شرح حال عباس میرزا ملک آرا»، با مقدمه عباس اقبال به انضمام عبدالحسین نوایی، انجمن نشر آثار ایران.
- ۱۳۲۵ تصحیح «انیس العشاق»، تألیف اشرف الدین رامی، نشریه شماره ۲ انجمن نشر ایران، ۶۴ ص.
- ۱۳۲۶ ترجمه «سه سال در دربار ایران»، تألیف دکتر فوریه، انتشارات کتابفروشی علمی، ۳۲۵ ص.
- ۱۳۲۷ «جغرافیای اروپا و آمریکا»، ۱۵۶ ص.

- ۱۳۲۷ تصحیح «تاریخ نو»، تألیف جهانگیر میرزا، کتابفروشی علمی، ۳۴۷ ص.
- ۱۳۲۷ نشر «جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳»، تألیف کپتن هنت، ترجمه حسین سعادت نوری با حواشی عباس اقبال، ضمیمه سال سوم یادگار، ۱۲۴ ص.
- ۱۳۲۸ تعطیلی مجله یادگار.
- ۱۳۲۸ نمایندگی فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا.
- ۱۳۲۸ ترجمه بخشهایی از «دایرةالمعارف اسلامی»، زیر نظر هیأتی با نظارت تقی زاده.
- ۱۳۲۸ تصحیح «شدالازار فی حظ الاوزار عن زوارالمزار»، معین الدین جنید شیرازی با مشارکت مرحوم محمد قزوینی، انتشارات وزارت فرهنگ، ۶۲۱ ص.
- ۱۳۲۸ تصحیح «سمط العلی للحضرة العلیا»، ناصرالدین منشی کرمانی تحت نظر علامه قزوینی، ۱۴۸ ص.
- ۱۳۲۸ مطالعاتی درباره «بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس»، ۱۶۴ ص.
- ۱۳۲۸ تصحیح «مجمع التواریخ»، تألیف میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی، ۱۶۶ ص.
- ۱۳۲۸ تصحیح «ترجمه محاسن اصفهان»، ابن ابی الرضا آوی، ضمیمه یادگار، ۱۶۸ ص.
- ۱۳۲۹ تصحیح «عتبة الکتبه»، مؤیدالدین اتابک جوینی با علامه قزوینی، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۷۰ ص.
- ۱۳۳۰ «جغرافیای آسیا و آفریقا و اقیانوسیه»، ۱۶۴ ص.
- ۱۳۳۱ تصحیح «المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان»، افضل کرمانی، ۶۰ ص.
- ۱۳۳۳ تصحیح «فضایل الانام من رسائل حجة الاسلام»، ۱۲۰ ص.

- ۱۳۳۳ حضور در کنگره ابن سینا در تهران.
- ۱۳۳۳ تصحیح «شرح قصیده عینیه ابن سینا»، مجله دانشکده ادبیات ش ۴، ص ۱۴ - ۲۹.
- ۱۳۳۴ تصحیح «ذیل بر سیرالعباد سنایی»، حکیم اوحدالدین طبیب رازی، مجله دانشکده ادبیات، ش ۳، سال دوم، ص ۸ - ۱۶.
- ۱۳۳۴ درگذشت او در شهر رم ایتالیا و حمل جنازه به ایران و دفن در آستانه حضرت عبدالعظیم.
- ۱۳۳۸ چاپ «وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی»، به کوشش محمدتقی دانش پژوه و یحیی زکا، دانشکده تهران، ۳۶۱ ص.
- ۱۳۴۰ «میرزاتقی خان امیرکبیر»، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، ۴۳۳ ص.
- ۱۳۴۰ «برخی اعلام جغرافیایی و تاریخی» به کوشش ایرج افشار، مجله دانشکده ادبیات، ش ۴، سال ۸، ص ۲۵ - ۴۸.
- ۱۳۴۰ ترجمه «ادبیات ایران»، تألیف استوری، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر نخستین، ص ۶۷ و ۱۵۳.
- ۱۳۴۰ وصف نسخی چند از کتابخانه سلطنتی ایران، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر اول، ص ۱۵۵ - ۲۰۴.
- ۱۳۶۰ «ظهور تیمور»، به کوشش میرهاشم محدث، انتشارات انجمن آثار ملی.

### فهرست کامل مقالات

- ۱ آبله کوبی، یادگار، ج ۴، ش ۳، ص ۷۲ - ۶۸.
- ۲ آغاز روابط دوستی و دشمنی ایران با دول جدید اروپا، مقالات، ص ۸۴۳ - ۸۵۰.
- ۳ ابکار الافکار، رشیدالدین وطواط، یادگار، ج ۴، ش ۱ و ۲، ص ۸۲ - ۹۵.

- ۴ ابوجعفر محمدبن حسین خراسانی صغانی خازن، به اهتمام ایرج افشار، مجله دانشکده ادبیات، ج ۸، ش ۲، ص ۵۸ - ۶۰.
- ۵ ابوالمظفر عبدالجبار بن حسین جمحی، شرق، سال اول (۱۳۱۰) ص ۳۷۴ - ۳۷۶.
- ۶ ابوالینبجی عباس ابن طوفان، مهر، سال اول، ش ۱۰ (۱۳۱۰) ص ۳۷۴ - ۳۷۶.
- ۷ احیای یک قطعه شعر از غصائری رازی، ارمغان، سال پانزده (۱۳۱۳)، ش ۵ ص ۳۳۳ - ۳۳۶، مجموعه مقالات ص ۵۶۰ - ۵۶۳.
- ۸ اختراع قند و شکر، مجله دانشکده ادبیات سال اول (۱۲۹۸)، ش ۵ ص ۲۷۵ - ۲۸۲، مجموعه مقالات ۱ - ۸.
- ۹ ادیب پیشاوری و کمال الملک غفاری، یادگار، ج ۲، ش ۸، ص ۶۲ - ۷۱.
- ۱۰ اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی، ایرانشهر، سال سوم (۱۳۰۳)، ش ۱ و ۲، ص ۳۰۳ - ۳۰۴، مجموعه مقالات، ص ۲۷۲ - ۲۷۸.
- ۱۱ از ابتدای صفویه تا آخر قاجاریه، پادشاهان ایران در کجا مدفونند، یادگار، ج ۳، ش ۸، ص ۹ - ۲۲.
- ۱۲ اسامی ایام هفته، یادگار، ج ۳، ش ۵، ص ۸۲ - ۸۳.
- ۱۳ اشکال بر بعضی از ابیات سعدی، یادگار، ج ۵، ش ۴ و ۵، ص ۱۳۶ - ۱۴۰.
- ۱۴ اطلاعاتی در باب سیدحسن غزنوی، ارمغان، سال پانزدهم، سال ۱۳۱۳، ش ۲، ص ۸۱ - ۹۰، مجموعه مقالات، ص ۵۵۱ - ۵۵۹.
- ۱۵ اصل اشتقاق بعضی لغات، فروغ تربیت، سال اول (۱۳۰۰)، ش ۲، ص ۲۱ - ۲۶.
- ۱۶ اعتراض انگلستان به ایران به واسطه توقیف نوکر کنسول، مقالات اقبال، ص ۷۴۱ - ۷۴۴.
- ۱۷ اعتمادالسلطنه و ظهور بابیه، یادگار، ج ۲، ش ۱، ص ۵۴ - ۶۶.
- ۱۸ الفاظ مشترکه (شهر - شیر - پیشینیان - ...) نوبهار، دوره پنجم (۱۳۰۱)، ش ۳، ص ۷۳ - ۷۶.
- ۱۹ الکساندر ارنولد و ویچ فریمان، پیام نو، ج ۱، ش ۹۷/۲.

- ۲۰ امام حسن قطان مروزی، شرق، سال اول (۱۳۱۰)، ش ۱۰، ص ۵۳۰-۵۳۷، مجموعه مقالات، ص ۴۲۰-۴۲۶.
- ۲۱ امرای آخر آل زیار، یادگار، ج ۳، ش ۹، ص ۸۰-۷۸.
- ۲۲ املائی صحیح هیأت، یادگار، ج ۵، ش ۸ و ۹، ص ۱۳۱-۱۳۲.
- ۲۳ امیر داد حبشی بن آلتون تاش و امیر اسماعیل گیلکی، یادگار، ج ۳، ش ۹، ص ۴۹-۴۳.
- ۲۴ امیرکبیر و مرحوم هدایت، یادگار، ج ۴، ش ۴، ص ۹-۱۴، نشریه وزارت خارجه، دوره دوم، ش ۱ ص ۴۱-۴۶.
- ۲۵ انتقاد بعضی از مندرجات کاوه، یغما ۲۶ (۱۳۵۲)، ص ۲۶۶-۲۷۱، مقالات تقی زاده ۴، (۱۳۵۲)، ص ۳۶۶-۳۸۶.
- ۲۶ جواب تقی زاده، یغما ۲۶ (۱۳۵۲)، ص ۳۳۵-۳۴۰، جواب انتقادی مقالات تقی زاده ۴ (۱۳۰۳)، ص ۲۸۱-۲۹۶.
- ۲۷ انگلیسیها و جنوب ایران، کاوه، سال سوم، دوره جدید (۱۲۹۹)، ش ۲۵، ص ۶۰۴، مجموعه مقالات، ص ۳۷-۴۴.
- ۲۸ اولین دوربین نجومی جدید در ایران، یادگار، ج ۲، ش ۱۰، ص ۳۳-۳۶.
- ۲۹ بابا رکن الدین و قبر او، یادگار، ج ۲، ش ۴، ص ۴۲-۴۶.
- ۳۰ بعد از صد سال (تاریخ دارالفنون)، یادگار، ج ۵، ش ۴ و ۵، ص ۸-۱.
- ۳۱ بعضی از مراسلات امیرکبیر به ناصرالدین شاه، یادگار، ج ۳، ش ۱، ص ۵۲-۵۸.
- ۳۲ بعضی نوادر شعر دوره قاجاریه، یادگار، ج ۵، ش ۱ و ۲، ص ۱۴۱-۱۴۷.
- ۳۳ بعضی ترکیبات و استعمالات غلط، اطلاعات ماهانه، ج ۲، ش ۱۲، ص ۶-۴، مقالات اقبال، ص ۶۸۹-۶۹۶.
- ۳۴ بعضی ملاحظات در باب انتقادات بر حواشی چهارمقاله، شرق، سال اول (۱۳۱۰)، ش ۶ و ۷، ص ۴۰۶-۴۲۳، مجموعه مقالات، ص ۳۷۵-۳۹۸.
- ۳۵ بعضی نکات راجع به ادبیات دوره سامانی، بهار و ادب فارسی ۱ (۱۳۵۱)،



- ص ۲۲۳ - ۲۲۷.
- ۳۶ بقعه شهشهان اصفهان، آموزش و پرورش، ج ۳۴، ش ۱۱، ص ۳۹ - ۴۰.
- ۳۷ بندار رازی، مهر ۷، ص ۲۷ - ۳۵، مقالات اقبال، ص ۴۵۱ - ۴۵۹.
- ۳۸ به یاد مرحوم علامه قزوینی، اطلاعات ماهانه، ج ۲، ش ۴، ص ۱۰ - ۱۱ و ۴۷ - ۵۱، مقالات اقبال، ص ۶۶۴ - ۶۷۸.
- ۳۹ بهاءالدین سام غوری، یادگار، ج ۲، ش ۶، ص ۳۷ - ۳۵.
- ۴۰ بهترین غزل حافظ، ایرانشهر، سال اول ۱۳، ش ۶، ص ۱۴۶ - ۱۴۹، مجموعه مقالات، ص ۱۲۶ - ۱۳۰.
- ۴۱ بهترین کتابها برای ترجمه، ایرانشهر، سال اول (۱۳۰۰)، ش ۷، ص ۱۶۷ - ۱۷۳، مجموعه مقالات، ص ۱۳۵ - ۱۳۱.
- ۴۲ بهرام شاه سلجوقی ممدوح مخزن الاسرار، ارمغان ۱۹، ص ۳۹ - ۴۲، مقالات اقبال، ص ۳۲۹ - ۳۳۱.
- ۴۳ بی‌بی ترکان و سیورغتمش و پادشاه خاتون، یادگار، ج ۱، ش ۹، ص ۳۴ - ۴۵.
- ۴۴ تاریخ ادبی ایران، مجله دانشکده ۱، ص ۸ - ۲۲ و ۵۹ - ۷۱ و ۱۵ - ۱۳۸ و ۱۷۵ - ۱۹۲ و ۲۳۶ - ۲۴۵ و ۲۹۱ - ۳۰۰ و ۳۵۷ - ۳۶۲ و ۴۰۳ - ۴۳۳ و ۵۱۵ - ۵۳۳.
- ۴۵ تاریخ بیهقی (یک فقره از مجلدات مفقوده)، ارمغان، سال سیزده (۱۳۱۱)، ش ۱، ص ۲۵ - ۳۵، مجموعه مقالات، ص ۴۳۰ - ۴۴۰.
- ۴۶ تاریخ بنا و تعمیر عمارت چهل ستون، یادگار، ج ۴، ش ۷، ص ۶۷ - ۷۰.
- ۴۷ تاریخ تولد مرحوم قائم مقام فراهانی، آرمان اول (۱۳۰۹)، ش ۱، ص ۳۸ - ۴۷، مجموعه مقالات، ص ۳۲۴ - ۳۲۶.
- ۴۸ تاریخ جواهر درایران، خاطرات، ش ۴، زمستان ۱۳۵۹، ص ۳۰ - ۵۰ و ۱۰۹ - ۱۱۲.
- ۴۹ تاریخ جهان آرا، یادگار، ج ۵، ش ۱ و ۲، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.
- ۵۰ تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران، یادگار، ج ۱، ش ۷، ص ۶ - ۱۷.
- ۵۱ تاریخ شروع نشر فارسی، وفا، سال اول (۱۳۰۲)، ش ۱، ص ۷۸ - ۸۳ و ۱۰۵ - ۱۱۰.

- مجموعه مقالات، ص ۲۷۹ - ۲۸۶.
- ۵۲ تاریخ طب در ایران (ترجمه)، الگرد سیریل، یغما ۴۰۴۲/۱۴، ۵۵ - ۶۰ و ۱۶ - ۱۶۲، مقالات اقبال، ص ۷۸۸ - ۸۰۷.
- ۵۳ تردید یکی از حکایات و قطعه شعر منسوب به فردوسی، مقالات اقبال، ص ۴۴۰ - ۴۵۰، مهر، سال ۲، ص ۴۸.
- ۵۴ تربیت یا تعلیم اخلاق (احوال سید اسماعیل جرجانی و فاضل تفتازانی)، اصول تعلیم، سال دوم (۱۲۹۹)، ش ۳، ص ۲۶ - ۱۳، مجموعه مقالات، ص ۶۳ - ۶۸.
- ۵۵ ترجمه حال زکریای رازی، مجله اصول تعلیم، سال دوم (۱۲۹۹)، ش ۱، ص ۱۳ - ۲۰، مجموعه مقالات، ص ۴۵ - ۶۲.
- ۵۶ ترجمه کتاب چین به فارسی، یادگار، ج ۲، ش ۲، ص ۸ - ۱۸.
- ۵۷ تصحیحات لازم درباره عباس ملک آرا، یادگار، ج ۳، ش ۳، ص ۷۹.
- ۵۸ تصویری از سعدی کار آقا رضا نقاش، مقالات اقبال، ص ۴۶۴ - ۴۶۷.
- ۵۹ تقریظات توضیحات رشیدی، فرهنگ ایران زمین، ۲۳ (۱۳۵۷)، ص ۴۳ - ۴۸.
- ۶۰ جامع منیعی نیشابور، مقالات اقبال، ص ۴۴۲ - ۴۴۸.
- ۶۱ جلد چهارم از کتاب تلخیص مجمع آداب ابن فوطی، یادگار، ج ۳، ش ۸، ص ۷۱ - ۷۶.
- ۶۲ چاو، چاپ، اسکناس، بهار، سال دوم (۱۳۰۰)، ش ۸، ص ۵۹۱، مجموعه مقالات ص ۱۱۸ - ۱۲۵.
- ۶۳ چاپ جدید کشف الظنون، یادگار، ج ۱، ش ؟، ص ۷۲ - ۷۵.
- ۶۴ چگونه پای آمریکا در ایران و ایران در آمریکا باز شد، اطلاعات ماهانه، ج ۲، ش ۹، ص ۲ - ۱۰.
- ۶۵ چنار و کتان، مجموعه مقالات، ص ۵۷۳ - ۵۷۷.
- ۶۶ چند غلط لغوی و املائی نوظهور، مجموعه مقالات، ص ۷۵۷ - ۷۶۰، یغما

- ۶، ص ۱۳۷ - ۱۴۰.
- ۶۷ چند فایده ادبی، مجموعه مقالات، ص ۵۳۳ - ۵۳۷، ایران امروز، ج ۲، ش ۱۰، ص ۲۶ - ۳۷.
- ۶۸ چند سفرنامه از سفرای ایران، مقالات اقبال، ص ۸۳۳ - ۸۴۲، نشریه وزارت خارجه، ش ۳، ص ۲۶ - ۳۷.
- ۶۹ چهل روز از شوم‌ترین ایام تاریخ ایران (عزل و قتل امیرکبیر)، اطلاعات ماهانه، ج ۱، ش ۱۰، ص ۱۲ - ۶ و ۴۷ - ۵۱، ش ۱۱، ص ۱۵ - ۱۲، ش ۱۲، ص ۱۴ - ۱۱ و ۵۰ - ۴۹.
- ۷۰ چند نکته تازه راجع به غضایری رازی، مقالات اقبال، ص ۵۲۵ - ۵۲۱.
- ۷۱ چند نکته راجع به زندگی و آثار ابن سینا، جشن‌نامه ابن سینا ۲، ص ۱۹۸ - ۲۰۵.
- ۷۲ حجة الاسلام حاج سید محمدباقر شفتی، یادگار، ج ۵، ش ۱۱، ص ۲۸ - ۴۳.
- ۷۳ حرف «ی» در انگشتی و غیره، یادگار، ج ۴، ش ۴، ص ۷۷ - ۷۸.
- ۷۴ حبش عمید ترکستان، مقالات اقبال، ص ۸۵۸ - ۸۶۳.
- ۷۵ حدیقة الشعراء، یادگار، ج ۵، ش ۸ و ۹، ص ۱۴۱ - ۱۴۲، ج ۴، ش ۴، ص ۸۰.
- ۷۶ حسینعلی خان امیرنظام گروسی، یادگار، ج ۳، ش ۶، ص ۳۳ - ۸.
- ۷۷ حسینعلی خان نظام السلطنه مافی، یادگار، ج ۳، ش ۲، ص ۳۱ - ۵۱.
- ۷۸ حکایت گاو دهل‌زن در بیت سعدی، یادگار، ج ۲، ش ۳، ص ۶۴.
- ۷۹ حکیم ابونصر فارابی، فروغ تربیت، سال اول (۱۳۰۰)، ش ۱، ص ۳۸ - ۴۷، مجموعه مقالات، ص ۸۶ - ۹۴.
- ۸۰ خاور و باختر، یادگار، ج ۲، ش ۹، ص ۶۸ - ۶۹.
- ۸۱ خاندان افتخاری بکری قزوینی، یادگار، ج ۲، ش ۳، ص ۱۲ - ۲۰.
- ۸۲ خاندان روزافزونی در مازندران، یادگار، ج ۴، ش ۹ و ۱۰، ص ۱۶۳ - ۱۶۷.
- ۸۳ خاندان شفروه، یادگار، ج ۵، ش ۶ و ۷، ص ۱۰۸ - ۱۱۷.
- ۸۴ خدمات ایرانیان به تمدن عالم، مقالات اقبال، ص ۵۶۰ - ۶۱۰.

- ۸۵ خط منسوب به شیخ سعدی، یادگار، ج ۱، ش ۱۰، ص ۵۲ - ۵۶.
- ۸۶ خط حافظ، یغما ۴، ص ۴۲۷.
- ۸۷ خمیره رودکی، پاسخ به انتقاد وی (محمدتقی بهار)، بهار و ادب فارسی ۱ (۱۳۵۱)، ص ۲۲۸ - ۲۲۳.
- ۸۸ خواجه ابوالفضل بیهقی، اصول تعلیم، سال دوم (۱۲۹۹)، ش ۶، ص ۱ - ۱۰، مجموعه مقالات، ص ۶۹ - ۸۵.
- ۸۹ خودکشی مستشرق معروف پاول کراوس، یادگار، ج ۱، ش ۲، ص ۵۸ - ۵۵.
- ۹۰ داستانی از مبلغین عیسوی در ایران عهد محمدشاه قاجار، یادگار، ج ۳، ش ۶ و ۷، ص ۶۶ - ۶۰.
- ۹۱ داستان عشق رابرت شرلی، نشریه وزارت امور خارجه، ج ۲، ش ۵، ص ۸ - ۱۳، مجموعه مقالات ص ۶۹۷ - ۷۱۰.
- ۹۲ داستان دو زن انگلیسی، مجموعه مقالات، ص ۷۱۱ - ۷۲۸.
- ۹۳ درباره شیخ فضل الله نوری (با کمک محمد الحسینی)، یادگار، ج ۳، ش ۹، ص ۱۴ - ۱۸.
- ۹۴ دفاع از زبان فارسی، مجموعه مقالات، ص ۷۷۵ - ۷۸۷.
- ۹۵ دو قصیده از منوچهری دامغانی، یادگار، ج ۱، ش ۱۰، ص ۲۷ - ۳۴.
- ۹۶ دو شاعر قدیم، یغما، سال ۱۱، ش ۹ ص ۴۰۳ - ۴۰۹، مجموعه مقالات، ص ۳۱۵ - ۳۲۲.
- ۹۷ دو نامه دیگر از امیرکبیر، یادگار، ج ۳، ش ۱، ص ۵۲.
- ۹۸ ذکر بعضی از قدیمی ترین آثار مفقوده نثر فارسی، شرق، سال اول (۱۳۰۹)، ش ۱۲، ص ۹۴ - ۱۰۳، مجموعه مقالات، ص ۳۳۴ - ۳۴۲.
- ۹۹ راجع به زندگانی امام فخر رازی، آموزش و پرورش، ج ۹، ش ۹، ص ۶۳ - ۷۱ و ش ۱۱ و ۱۲، ص ۵۹ - ۶۹.
- ۱۰۰ راجع به احوال حکیم عمر خیام، شرق اول (۱۳۲۰)، ش ۸، ص ۴۶۶ - ۴۸۵.

- مجموعه مقالات، ص ۴۰۲ - ۴۱۹.
- ۱۰۱ راجع به انتقاد به حواشی چهارمقاله، شرق، سال اول (۱۳۱۰)، ش ۸، ص ۴۸۸-۴۸۶، مجموعه مقالات، ص ۵۱۷ - ۵۲۴.
- ۱۰۲ ربیعی پوشنگی، مهر، سال اول ۱۲ - ۱۰، ش ۳، ص ۱۶۹ - ۱۷۸، مجموعه مقالات، ص ۴۶۷ - ۴۷۷.
- ۱۰۳ زندگی عجیب یکی از خلفای عباسی (الناصر بالله)، شرق، سال اول (۱۳۱۰)، ش ۵، ص ۳۲۱ - ۳۵۲، مجموعه مقالات، ص ۳۴۳ - ۳۷۴.
- ۱۰۴ زمان تولد و اوایل زندگی سعدی، تعلیم و تربیت ۷، ص ۶۲۷ - ۲۴۵.
- ۱۰۵ زیبا و زیننده، یادگار، ج ۳، ش ۹، ص ۷۶ - ۷۷.
- ۱۰۶ ساخت کاغذ در تمدن اسلامی (ترجمه)، متن از عواد کورکبی، یادگار، ج ۴، ش ۹ و ۱۰، ص ۹۵ - ۱۲۸.
- ۱۰۷ سبزه میدان و مجمع دارالصنائع، یادگار، ج ۴، ش ۹ و ۱۰، ص ۷۰ - ۵۹.
- ۱۰۸ ستاره شعری، فروغ تربیت، سال اول، ش ۳، ص ۲۹ - ۳۹، مجموعه مقالات، ص ۱۰۱ - ۱۱۱.
- ۱۰۹ سرگذشت یک نسخه خطی از قانون ابن سینا، مجله دانشکده ادبیات، ج ۱، ش ۳، ص ۱۸ - ۲۲، مجموعه مقالات، ص ۸۷۴ - ۸۷۸.
- ۱۱۰ سفرنامه شیراز، یغما ۲۸ (۱۳۵۴)، ص ۵۸۵ - ۵۶۲، مجموعه مقالات، ص ۲۷۸ - ۳۰۰.
- ۱۱۱ سفارت امپراطوری آلمان در دربار شاه عباس، نشریه وزارت امور خارجه، ج ۲، ش ۵، ص ۸ - ۱۳.
- ۱۱۲ سلطانیه و گنبد آن، ایرانشهر، سال دوم (۱۳۰۳)، ش ۷، ص ۳۹۳ - ۴۰۹، مجموعه مقالات، ص ۲۵۴ - ۲۶۶.
- ۱۱۳ سعدی و وصاف، ایران امروز، ج ۳، ش ۱، ص ۱۴، مجموعه مقالات، ص ۵۳۸ - ۵۴۰.

- ۱۱۴ سواد رقم عباس میرزا نایب السلطنه به میرزا محمدعلی آشتیانی، یادگار، ج ۲، ش ۶، ص ۷۹-۷۳.
- ۱۱۵ سوختن و سوزندان، یادگار، ج ۴، ش ۴، ص ۷۶.
- ۱۱۶ سه سند از اسناد تاریخ دیوان خوارزمشاهیان (رشید و طواط)، ارمغان ۱۹، ص ۷۲-۸۱.
- ۱۱۷ سیاست باب عالی و محمد افغان، اطلاعات ماهانه، ج ۴، ش ۸، ص ۱۳، مجموعه مقالات، ص ۷۴۵-۷۴۶.
- ۱۱۸ سیداحمد هاتف اصفهانی، ارمغان سال ۱۵ (۱۳۱۳)، ش ۱، ص ۴۱-۵۱، مجموعه مقالات، ص ۵۵۱-۵۵۹.
- ۱۱۹ سیراف قدیم، یادگار، ج ۲، ش ۴، ص ۱۸۲.
- ۱۲۰ سیلو (آمل)، مقالات اقبال، ص ۵۰۱-۵۰۴.
- ۱۲۱ شاهد صادق (به اهتمام) یادگار، ج ۲، ش ۴، ص ۱۹-۳۶ و ش ۵، ص ۲۷-۳۳ و ش ۶، ص ۲۰-۳۰ و ش ۷، ص ۱۹-۲۰ و ش ۸، ص ۲۹-۴۰ و ش ۹، ص ۳۷-۲۷ و ش ۱۰، ص ۲۳-۳۲.
- ۱۲۲ شرح حال ابونصر فارابی، مقالات اقبال، ص ۷۵-۸۲.
- ۱۲۳ شرح حال کروسیلنسکی، یادگار، ج ۵، ش ۸ و ۹، ص ۱۳۷-۱۳۹.
- ۱۲۴ شرح حال حاج ملاعلی کنی، یادگار، ج ۴، ش ۳، ص ۷۵-۷۳.
- ۱۲۵ شرح حال حسن اسفندیاری، یادگار، ج ۱، ش ۸، ص ۷۲-۸۰.
- ۱۲۶ شرح حال میرزا ابوطالب زنجانی، یادگار، ج ۶ و ۷، ص ۱۳۱-۱۳۰.
- ۱۲۷ شرح حال میرزاسیدجعفرخان مشیرالدوله، یادگار، ج ۲، ش ۶، ص ۴۳-۵۰.
- ۱۲۸ شرح حال میرزا عبدالوهاب آصف الدوله، یادگار، ج ۵، ش ۷ و ۶، ص ۳۷-۲۷.
- ۱۲۹ شرح حال شریفزاده و برادر او شریفالعلماء، ج ۳، ش ۱۰، ص ۶۸-۷۳.
- ۱۳۰ شرح حال میرزا ابراهیم خان منشیزاده، یادگار، ج ۳، ش ۶ و ۷، ص ۱۴۳-۱۵۱ و ش ۸، ص ۴۵-۵۷.

- ۱۳۱ شرح قصیده عینیه در احوال نفس، مقالات اقبال، ص ۸۷۹-۸۹۲.
- ۱۳۲ شرح یکی از قطعات سنایی، مقالات اقبال، ص ۵۰۵-۵۱۶.
- ۱۳۳ شروانشاهان، یادگار، ج ۳، ش ۹، ص ۷۳-۷۶.
- ۱۳۴ شعبده، شعوزه، بوالعجب، یادگار، ج ۲، ش ۲، ص ۷-۱۰.
- ۱۳۵ شعر قدیم ایران، کاوه، سال ششم (۱۳۹۹)، ش ۶، ص ۱۶-۱۱، مجموعه مقالات، ص ۹-۲۹.
- ۱۳۶ شعر سعدی در چین، یادگار، ج ۱، ش ۲، ص ۷۹-۸۰.
- ۱۳۷ شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری، ایرانشهر، سال دوم (۱۳۰۲)، ش ۱، ص ۳۲-۴۱.
- ۱۳۸ طامات، مقالات اقبال، ص ۸۰۹-۸۱۰.
- ۱۳۹ طرز نوشتن کلماتی نظیر آئین - آئینه، یادگار، ج ۴، ش ۳، ص ۷۵-۷۳.
- ۱۴۰ طرفه بغداد، مهر، سال اول (۱۳۱۲)، ش ۳، ص ۳۲۷-۲۳۳، مجموعه مقالات، ص ۴۷۸-۴۸۴.
- ۱۴۱ طهران، تهران، مقالات اقبال، ص ۵۴۱-۵۴۶.
- ۱۴۲ صاحب قران، یادگار، ج ۳، ش ۵، ص ۸۱-۸۲.
- ۱۴۳ صدسال پس از قتل امیرکبیر، مقالات اقبال، ص ۶۱۱-۶۵۱.
- ۱۴۴ عاقبت نادرشاه، یادگار، ج ۲، ش ۲، ص ۳۱-۴۳.
- ۱۴۵ عبدالله بن مقفع، نوبهار، دوره ۵، ص ۱۰۴-۱۰۸ و ۱۲۱-۱۲۴ و ۱۳۸-۱۴۰.
- ۱۴۵-۱۵۵-۱۶۶.
- ۱۴۶ عرایس الجواهر و نفایس الاطایب، مجموعه مقالات، ص ۹۰۴-۹۱۱.
- ۱۴۷ عزیزخان سردار کل مکرری، یادگار، ج ۴، ش ۱ و ۲، ص ۳۷-۶۲.
- ۱۴۸ علی‌رضا عباسی خوشنویس و رضا عباسی نقاش، یادگار، ج ۲، ش ۱، ص ۳۷-۵۷، مجموعه مقالات ص ۴۴۱-۴۴۹.
- ۱۴۹ علامه قطب‌الدین شیرازی و مطایبات او، ارمغان، سال سیزده (۱۳۱۱)، ش

- ۱۰، ص ۶۵۹-۶۶۸.
- ۱۵۰ عماره مروزی، شرق، سال اول (۱۳۰۹)، ش ۱، ص ۳۸-۴۷، مجموعه مقالات، ص ۳۲۷-۳۳۳.
- ۱۵۱ غرامات معاهده ترکمانچای و جریان پرداخت آن، یادگار، ج ۱، ش ۲، ص ۲۱-۳۵.
- ۱۵۲ فارسی ساختگی، مهر، سال اول (۱۳۱۲)، ش ۶، ص ۴۳۵-۴۴۷، مجموعه مقالات، ص ۵۲۸-۵۳۶.
- ۱۵۳ فتح اصفهان به دست افغانه، اطلاعات ماهانه، ج ۴، ش ۷، ص ۱۷-۱۰، مجموعه مقالات، ص ۷۲۹-۷۴۰.
- ۱۵۴ قآنی و اردشیرمیرزا، یغما ۲، ص ۴۵۲-۴۵۳، مقالات اقبال، ص ۷۵۴-۷۵۶.
- ۱۵۵ قبر باز لوند در نطنز [گنبد باز]، مجموعه مقالات، ص ۴۶۰-۴۶۳.
- ۱۵۶ قبة الکتاب سلطان علی مشهدی، مجله دانشکده ادبیات ۱۳، ص ۸۷-۹۳، یادگار، ج ۲، ش ۷، ص ۱۸-۱۷.
- ۱۵۷ قدیمی ترین نسخه های خطی رباعیات خیام، یادگار، ج ۳، ش ۳، ص ۴۸-۵۳.
- ۱۵۸ قسمتی از ماجرای خلیج فارس، یادگار، ج ۴، ش ۲، ص ۷۲-۱۳۰، ش ۳، ص ۱۶-۴۰ و ش ۴، ص ۲۴-۴۵.
- ۱۵۹ کاراسی شاهنامه خوان، یادگار، ج ۲، ش ۱۰، ص ۲۰-۲۳.
- ۱۶۰ کتاب آثارالبلاد قزوینی و ترجمه احوال شعرای فارسی، یادگار، ج ۴، ش ۹ و ۱۰، ص ۸۱-۹۴.
- ۱۶۱ کتاب حاجی بابا و داستان نخستین محصلین ایران در فرنگ، یادگار، ج ۱، ش ۵، ص ۲۸-۵۰.
- ۱۶۲ کتاب الحکمة فی الادعیه و الموعظه علامه محمدبن علی ناموس خورای فریومدی، یادگار، ج ۵، ش ۸ و ۹، ص ۱۳۱-۱۲۴.
- ۱۶۳ کتاب وقایع السنین والاعوام، یادگار، ج ۳، ش ۳، ص ۵۸-۵۵.



- ۱۶۴ کتاب نصاب الصبیان، مقالات اقبال، ص ۴۹۳ - ۵۰۰، آموزش و پرورش، ج ۹، ش ۳، ص ۹ - ۱۶.
- ۱۶۵ کشفیات راجع به مرض سل، آینده، سال دوم دوره قدیم (۱۳۰۶)، ش ۸، ص ۶۰۳ - ۶۱۶، مجموعه مقالات، ص ۲۸۷ - ۳۰۰.
- ۱۶۶ کلمات دوست داشتن در زبان فارسی، یادگار، ج ۳، ش ۴، ص ۷۵ - ۷۶.
- ۱۶۷ کلیله و دمنه فرهنگ ایران زمین، ۱۹ (۱۳۵۲)، دفتر ۱ - ۴، ص ۱۹ - ۴۸.
- ۱۶۸ لهجه تهرانی، یادگار، ج ۵، ش ۴ و ۵، ص ۱۵۰ - ۱۵۲.
- ۱۶۹ مأمون خلیفه عباسی و ترجمه کلیله و دمنه به عربی، مجموعه مقالات، ص ۴۶۲ - ۴۶۶.
- ۱۷۰ مادام حاجی عباس گل‌ساز، یادگار، ج ۲، ش ۶ و ۷، ص ۱۰۶ - ۱۰۹.
- ۱۷۱ مجموعه مکاتیب فارسی غزالی، مجله دانشکده ادبیات، ج ۱، ش ۲، ص ۱ - ۱۱، مجموعه مقالات، ص ۸۶۴ - ۸۷۳.
- ۱۷۲ مجموعه منشآت محمد طاهر وحید قزوینی، یادگار، ج ۵، ش ۱ و ۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۰.
- ۱۷۳ محل قبر صادق خان و جعفرخان زند، یادگار، ج ۳، ش ۳، ص ۶۰ - ۵۹.
- ۱۷۴ محمدبن الیعیث و زبان آذری، یادگار، ج ۳، ش ۶ و ۷، ص ۱۳۷ - ۱۳۹.
- ۱۷۵ محمدبن زکریای رازی، مجموعه مقالات، ص ۵۴ - ۴۰.
- ۱۷۶ محمود یلواج خوارزمی، مجموعه مقالات، ص ۸۹۳ - ۸۹۷.
- ۱۷۷ مختصری از شرح حال ادوارد براون، راه نو ۲، ص ۵ - ۷.
- ۱۷۸ مشوقین اولیه فردوسی، یادگار، ج ۴، ش ۹ و ۱۰، ص ۱۶۰ - ۱۶۳.
- ۱۷۹ مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، یادگار، ج ۳، ش ۴، ص ۸۰ - ۷۱.
- ۱۸۰ مضرب و مرغ، تعلیم و تربیت ۵، ص ۱۸ - ۱۲۶.
- ۱۸۱ مظفرالدین شاه در پاریس (ترجمه)، متن از پاولی گزاویه، یادگار، ج ۱، ش ۱، ص ۱۳ - ۴۰.

- ۱۸۲ معارف ایران در عهد انوشیروان، نوبهار دوره پنجم (۱۳۰۱)، ش ۱۶، مجموعه مقالات، ص ۱۸۵ - ۲۳۲.
- ۱۸۳ معنی بعضی از اصطلاحات شعری (ترانه - چکامه - سرود و ...)، یادگار، ج ۵، ش ۴ و ۵، ص ۱۵۴ - ۱۵۶.
- ۱۸۴ معنی بیتی از حافظ، یادگار، ج ۲، ش ۳، ص ۶۲ - ۶۳.
- ۱۸۵ معنی رند، یادگار، ج ۲، ش ۷، ص ۷۷ - ۷۸.
- ۱۸۶ معنی کلمه خواجو، یادگار، ج ۳، ش ۶ و ۷، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.
- ۱۸۷ معنی وطن، یادگار، ج ۵، ش ۳، ص ۷۶.
- ۱۸۸ معروفترین نسخه مصور الهی نامه و منطق الطیر، مقالات اقبال، ص ۹۵۷ - ۹۶۱.
- ۱۸۹ ملاحظات در باب زندگی و آثار ابوالعلا (ادبیات اصفهان، ش ۱۳ و ۱۴ (۱۳۵۵)، ص ۱۷۰ - ۱۸۰.
- ۱۹۰ ملاقات دو تن ایرانی باهوش، یادگار، ج ۱، ش ۲، ص ۷۶ - ۷۸.
- ۱۹۱ مقام محمدبن زکریای در فلسفه، مقالات اقبال، ص ۴۲۲ - ۴۴۲.
- ۱۹۲ مکتوب رؤسای بختیاری به سفرای خارجه در تهران، یادگار، ج ۵، ش ۳، ص ۶ - ۸.
- ۱۹۳ موسیقی قدیم ایران، کاوه، سال ششم (۱۲۹۹)، ش ۵، ص ۱۴ - ۱۶، مجموعه مقالات، ص ۲۷ - ۳۲.
- ۱۹۴ مولوی رومی و علامه شیرازی و داستان صدر جهان بخارایی، مهر، ص ۱۲۹ - ۱۳۴.
- ۱۹۵ مناقب الطاهرین، مجموعه مقالات، ص ۹۵۳ - ۹۵۶، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۳، ص ۶۸ - ۷۱.
- ۱۹۶ میرزا محمدرضا کلهر، یادگار، ج ۱، ش ۷، ص ۳۹ - ۵۶.
- ۱۹۷ میرعلی هروی کاتب سلطانی، یادگار، ج ۱، ش ۲، ص ۱۷ - ۳۲.

- ۱۹۸ ناخوشی ناصرالدین شاه (ترجمه)، متن از فوریه، یادگار، ج ۳، ش ۸، ص ۱۹-۲۷.
- ۱۹۹ نامه صدرالدین موسی صفوی به سلطان احمد جلایر، راهنمای کتاب، ۱۳۴۶/۱۰، ص ۵۷۷-۵۸۱.
- ۲۰۰ نامه سلطان سنجر به وزیر المسترشد بالله، یادگار، ج ۴، ش ۹ و ۱۰، ص ۱۳۴-۱۵۵.
- ۲۰۱ نخستین رابطه سیاسی ایران و آمریکا، یادگار، ج ۱، ش ۶، ص ۴۴-۶۱.
- ۲۰۲ نخستین روزنامه چاپی فارسی، یادگار، ج ۱، ش ۳، ص ۴۹-۵۴.
- ۲۰۳ نسخه تلخیص الهی نامه و منطق الطیر، یغما ۲۷ (۱۳۵۳)، ص ۱۹-۱۷.
- ۲۰۴ نسخه های مصور جامع التواریخ رشیدی، یادگار، ج ۲، ش ۳، ص ۳۳-۴۲.
- ۲۰۵ نظری به آسمان، نوبهار، دوره پنجم (۱۳۰۱)، ش ۱، ص ۸-۱۲، مجموعه مقالات، ص ۱۶۲-۱۷۱.
- ۲۰۶ نقش و نگار داستانهای ملی ایران، سیمرخ، ش ۱۲ (آبان ۱۳۵۴)، ضمیمه ص ۱۷-۲۶، مجموعه مقالات، ص ۵۴۷-۵۵۹.
- ۲۰۷ نوروز ملی و آداب قومی، یادگار، ج ۱، ش ۸، ص ۱-۷.
- ۲۰۸ وجه تسمیه چند نام جغرافیایی (خلخال - ترکان - تراکمه و ...) یادگار، ج ۲، ش ۹، ص ۵۸-۶۸.
- ۲۰۹ وجه تسمیه چند نام جغرافیایی (دولاب - تجریش - ونک - فرحزاد و ...)، یادگار، ج ۱، ش ۲، ص ۱۱-۱۷.
- ۲۱۰ وجه تسمیه چند نام جغرافیایی (تهران - ...)، ایران امروز، ج ۳، ش ۱۲، ص ۴-۵.
- ۲۱۱ وجه تسمیه چند نام جغرافیایی (ایران - عراق - ...)، سالنامه کشوری، سال ۱۱، ص ۳۷-۴۰.
- ۲۱۲ ورقی چند از تاریخ روابط ایران و فرانسه، نشریه وزارت امور خارجه، ج ۱،

- ش ۱، ص ۸-۱۸ و ش ۲، ص ۴۶-۵۱.
- ۲۱۳ وزارت خارجه میرزا سعیدخان در عهد ناصری، مهر سال اول (۱۳۱۲)، ش ۴، ص ۲۹۸-۳۰۳، مجموعه مقالات، ص ۴۹۹-۵۶۷.
- ۲۱۴ وفات سلطان ملکشاه سلجوقی، یادگار، ج ۱، ش ۳، ص ۶۲-۶۶.
- ۲۱۵ وصف آمریکا به قلم یک نفر ایرانی، مجموعه مقالات، ص ۶۷۹-۶۸۸.
- ۲۱۶ وصف نسخه‌هایی چند از کتابخانه سلطنتی، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۵۶-۲۰۴.
- ۲۱۷ هلاکو و مستعصم، مهر ۱، ص ۱۷-۲۵، مجموعه مقالات، ص ۴۱۲-۴۱۹.
- ۲۱۸ هلالی جغتایی استرآبادی، یادگار، ج ۲، ش ۳، ص ۶۵-۷۱.
- ۲۱۹ «ه» در کلمات سالیانه و ماهیانه، یادگار، ج ۴، ش ۹ و ۱۰، ص ۱۶۷-۱۶۹.
- ۲۲۰ یادداشتهای مرحوم عباس اقبال درباره خوشنویسان و نقاشان، مجله دانشکده ادبیات ۱۰، ص ۱۵-۳۲ و ۱۲، ص ۳۵-۵۰.
- ۲۲۱ یادداشتهای، تهیه و تنظیم محمد شیرانی، مجله ادبیات تهران ۲۳ (۱۳۵۵)، ش ۳، ص ۱۷۳-۱۸۹.
- ۲۲۲ یادداشتهای مرحوم عباس اقبال درباره رجال دوره قاجاریه، محمد شیرانی، مجله دانشکده ادبیات، ج ۸، ش ۴، ص ۲۵-۴۸.
- ۲۲۳ یحیی خان مشیرالدوله، یادگار، ج ۳، ش ۱، ص ۳۲-۵۱.
- ۲۲۴ یک جلد از وافی بالوفیات، یادگار، ج ۳، ش ۳، ص ۵۴-۵۵.
- ۲۲۵ یک حکایت حکیمانه راجع به کوشیار دیلمی، مجموعه مقالات، ص ۵۳۰-۵۳۲.
- ۲۲۶ یک درس لغت، مهر سال اول (۱۳۱۲)، ش ۴، ص ۲۵۱-۲۶۲، مجموعه مقالات، ص ۴۸۵-۴۹۸.
- ۲۲۷ یک رساله در عروض از رشیدالدین وطواط، یادگار، ج ۱، ش ۱۰، ص ۶۷-۷۱.
- ۲۲۸ یک رساله عربی از امامی هروی، ارمغان سال چهارده (۱۳۱۲)، ش ۵، ص

- ۳۱۳-۳۱۸، مجموعه مقالات ص ۴۵۶-۴۶۱، مقالات اقبال ص ۳۰۲-۳۰۶.
- ۲۲۹ یک شعر از دقیقی (به اهتمام ایرج افشار)، مجله دانشکده ادبیات، ج ۸، ش ۲، ص ۵۶-۵۸.
- ۲۳۰ یک قطعه شعر از کسایی مروزی، ایرانشهر، سال دوم (۱۳۰۳)، ش ۱۲، ص ۳۳۷-۳۴۱، مجموعه مقالات، ص ۲۶۷-۲۷۱.
- ۲۳۱ یک کتاب فراموش شده (فرج‌بعدالشدۀ)، یادگار، ج ۵، ش ۶ و ۷، ص ۴۹-۶۱.
- ۲۳۲ یک گوشه از عمارت نظامیه، یادگار، ج ۲، ش ۶، ص ۵۱-۵۴.
- ۲۳۳ یک نامه مهم از قائم مقام درباره روابط روس و ایران پس از قتل گریبایدوف، یادگار، ج ۲، ش ۹، ص ۳۸-۴۹.
- ۲۳۴ یک نسخه نفیس به خط خواجه نصیرالدین طوسی با امضای سلطان جلایر و الغ بیگ، اطلاعات ماهانه، ج ۴، ش ۱۰، ص ۹-۱۱.
- ۲۳۵ یک نکته تاریخی (مقایسه دو ایرانی هم‌عصر)، بهار سال دوم (۱۳۰۰)، ش ۵، ص ۷۱، مجموعه مقالات، ص ۱۱۲-۱۱۷.
- ۲۳۶ یکی از نسخ نفیس شاهنامه، مهر ۲، ص ۴۳۸-۴۴۱، مجموعه مقالات، ص ۴۲۶-۴۳۱.
- ۲۳۷ یکی از نقوش ری، نوبهار دوره پنجم (۱۳۰۱)، ش ۱۴، ص ۲۱۷-۲۱۸.
- ۲۳۸ یک بیت از سعدی، یادگار، ج ۵، ش ۱ و ۲، ص ۱۲۴.

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- در تألیف این زندگینامه، از منابع زیر سود جستیم:
- شرح احوال و فهرست آثار عباس اقبال، راهنمای کتاب ج ۱۸ / ۱۳۵۴، ص ۹۷۱-۹۷۶، ایرج افشار.
- مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، دنیای کتاب ۱۳۶۹، ج اول.
- مطبوعات و اقبال آشتیانی، محمد محیط طباطبایی، راهنمای کتاب ۱۳۵۵ / ۱۹، ص ۱۰-۲۰.

- عباس اقبال - نجم‌آبادی، راهنمای کتاب ۱۹/ ۱۳۵۵، ص ۶۰۲-۶۰۸.
- عباس اقبال، حبیب یغمایی، یغما، ۳۱/ ۱۳۵۷، ص ۶۰۷-۶۰۹ و ۹ ص ۴۴-۱۶.
- آثار چاپ نشده از عباس اقبال، ایرج افشار، مجموعه کمینه، تهران ۱۳۵۴، ص ۲۰۹-۲۱۵.
- درباره نظریات تاریخی عباس اقبال، ترجمه ابوالفضل آزموده، هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۵۱-۱۸۱، تألیف دارا سنکو، ی-آ.
- مکتوبی به عباس اقبال درباره ابن مقفع، نقد حال، مجتبی مینوی، تهران ۱۳۵۲، ص ۹-۳۱.
- نامه به عباس اقبال، وحید، ۱۳/ ۱۳۵۴، ص ۳۸۴-۳۸۶.
- فهرست مقالات فارسی، ایرج افشار (۴ جلد).
- مقدمه تاریخ مغول، عباس اقبال.
- عباس اقبال، فرهنگ ایران زمین ۳، ص ۴۱۱-۴۱۶.
- مرگ عباس اقبال، سخن ۷، ص ۹۴-۹۶.
- وفات عباس اقبال، مجله دانشکده ادبیات، ج ۳، ش ۳ ص ۶۷-۷۱.
- مقالات اقبال، دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، (۱۳۰۰) تهران.
- ۲- شیخ مرتضی نجم‌آبادی داماد حاج شیخ هادی عجم‌آبادی (۱۲۵۰-۱۳۲۰).
- ۳- مجموعه مقالات، فارسی ساختگی، ص ۵۲۲.
- ۴- مجله ایرانشهر، سال اول (۱۳۰۰) شمسی، ش ۶ ص ۱۴۶.
- ۵- استاد اقبال، راهنمای کتاب، ج ۱۹، ص ۶۰۷.
- ۶- نامه به میرزا ابوالحسن فروغی، مجموعه مقالات، ص نوزده.
- ۷- مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی.
- ۸- دفاع از زبان فارسی، یادگار، ج ۱۹، ص ۶۰۷.
- ۹- تاریخ شروع نثر فارسی، وفا، سال اول (۱۳۰۲)، ش ۱ ص ۷۸-۸۳.
- ۱۰- فارسی ساختگی، مجموعه مقالات، ص ۵۱۸.

## تن زنده دل گر بمیرد چه باک؟

نصرالله رهبری

دو زندگینامه نسبتاً مفصل از شادروان عباس اقبال آشتیانی وجود دارد. یکی توسط استاد فاضل، ایرج افشار در مقدمه کتاب پیرایه تاریخ مغول آمده است و دیگری را آقای دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی در کتاب دوره تاریخ ایران به رشته تحریر درآورده است. با وجود این منابع پر سود که از خامه توانای اندیشمندان مورد اشاره تراوش یافته است، اشاره‌ای کوتاه به زندگینامه او را نه در قالب سرگذشت، که از جهت تأکید بر نقاط حساس این عمر پر بار ضروری می‌داند.

زندگی اقبال به سه دوره ممتاز تقسیم می‌شود. او عمری کوتاه داشت، اما با بهره‌گیری مطلوب از این پنجاه و اندی سال زندگی، چهره‌ای ماندگار و نامی جاوید برای خود باقی نهاد.

مرحله نخست زندگیش دوران کودکی، نوجوانی و جوانی اوست که توأم با تحمل مسائل خاص این دوره و سعی او در فراگیری علم و دانش و فرار از ظلمت نادانی سپری گشت.

او به سال ۱۲۷۵ شمسی برابر با ۱۳۱۴ هجری قمری در آشتیان دیده به جهان گشود. در اوآن کودکی به درودگری اشتغال یافت. ضمن کار تشویق محبت‌آلود مادر بلندهمتتش، او را به درس و مکتب کشاند و با اندوخته‌ای که از درودگری به دست آورد، زادگاه آکنده از صفا و اِهالی با کمال خویش را به قصد کسب معرفت رها ساخت و به تهران عزیمت نمود. در حالی که حدود چهارده سال داشت در مدرسه دارالفنون به تحصیل پرداخت. رهایی از کارگاه نجاری و اشتغال به درس در یکی از بزرگ‌ترین مدارس ایران، از نتایج توجه به نصایح مادر و همچنین از نشانه‌های همت

بلند و علاقه سرشار او به ترقی و تعالی است. وی با اشاره به نقش و اهمیت تعالیم ارزنده مادرش در تشویق او برای تحصیل می‌نویسد:

«من در نتیجه تعالیم گرانبها لذت کارکردن و رنج بردن از دوران طفولیت را درک کردم و از همان ایام به سخت‌ترین طرزى که تصور شود تا سن ۱۴ سالگی که ابتدای شروع تحصیل است رنج‌ها برده و جسماً عذاب‌ها تحمل نموده‌ام.»

اقبال در آغاز مرحله دوم زندگی، یعنی در سال ۱۲۹۵ هجری شمسی از مدرسه دارالفنون فارغ‌التحصیل شد. متعاقب آن در کتابخانه عمومی اداره معارف مشغول به کار گردید و به علت علاقه و استعدادی که در کسب فنون، کلام و ادب پارسی از خود نشان داد به معلمی در مدرسه دارالفنون برگزیده شد. مطالعات او در تاریخ و جغرافیای ایران و جهان به تدریج قوام یافت و به اندازه‌ای مورد توجه مسئولان مدرسه نظام قرار گرفت که تدریس این قبیل درسها را به وی محول کردند.

زبان‌های فرانسه و عربی را به خوبی آموخت. تسلطی که در این زمینه به دست آورد موقعیت مناسبی را در زندگیش فراهم ساخت و اسباب توفیق در ادامه تحصیل را برایش به وجود آورد. بدین ترتیب که در سال ۱۳۰۴ شمسی به دلیل تسلط به زبان فرانسه با سمت منشی، از سوی وزارت جنگ به همراه یک هیأت نظامی به پاریس رفت. ملاقات او با شخصیت‌های علمی و ادبی ایرانی مقیم اروپا فرصت ادامه تحصیلات عالی را برای این شوریده علم و کمال رقم زد، و به دانشگاه سوربن در پاریس راه یافت.

در همین ایام توانست یک دوره کتاب درسی در زمینه جغرافیای جهان برای دانش‌آموزان دوره متوسطه بنویسد. در سال ۱۳۰۸ شمسی به ایران بازگشت و در دارالمعلمین آن روز (دانشسرای عالی) به تدریس اشتغال یافت. به علاوه در مدرسه سیاسی نیز دانش‌پژوهان را تعلیم می‌داد. تحقیق، مطالعه و نوشتن مقالات را که عملاً از سال ۱۳۰۰ هجری شمسی آغاز کرده بود در این ایام به اوج رساند.



در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی موافق دروس وزارت معارف، یک دوره تاریخ عمومی و ایران را برای محصلین نوشت و چندی بعد نفثة المصدور را نیز به رشته تحریر درآورد و مقاله انتقادی و تاریخی محمد قزوینی را در کنارش انتشار داد. گفتنی است که محمد قزوینی فرزند عبدالوهاب یکی از محققین اهل فضل و از جمله نویسندگان نامه دانشوران است که حکایت احوالش در این گفتار نمی‌گنجد. وی از دوستان ادوارد براون انگلیسی می‌باشد و این مرادده بعداً در زندگی عباس اقبال نیز اثر گذاشت.

تا سال ۱۳۱۵ شمسی، آثار برجسته‌ای همانند تاریخ مغول، تاریخ سیستان و تاریخ نویختی را به زیور طبع آراست. اقبال برای دوستی و دوستان اهمیت و احترام خاصی قائل بود.

از آنجا که او طعم تلخ ناکامی‌ها و نامرادی‌ها را از بدو تولد تا میانه عمر به طور مداوم تجربه کرده بود، از ناکامی و رنج‌های دیگران به سرعت آزرده و متألم می‌شد. خود می‌نویسد:

«تنها لذت من در دنیا این است که هر کجا بدبختی بیابم گوش و هوش خود را وقف شنیدن داستان بدبختی او کنم و در حد قدرت و امکان به رفع شقاوت او کمک کنم و تا عمر دارم این طریقه را از دست نمی‌دهم.»  
با این روحیه شقاوت‌ستیز این قلمزن توانا و اسیر در بند الفت‌ها پیوسته به دوستی و دوستی‌ها می‌اندیشد.

در سفرنامه‌اش به شیراز که در سال ۱۳۰۳ شمسی انجام شد در روستای ایزدخواست می‌نویسد:

«در حین تحریر این سطور، جمال با وقار ماه از پشت افق شرق به تائی مشغول طلوع است ... در این موقع آنچه بیش از همه خیال مرا اسیر می‌دارد و آرزوهای وجود آن را در مقابل این تماشاگاه بی‌آلایش می‌نمایم، حضور دوستان بهتر از جانم

است که الان آنها را در صد فرسنگی گذاشته و دل به مفارقت آنها نهاده‌ام و روزبروز هم از آنها دورتر می‌شوم. خدا صبر و تحمل دهد که هجران و فراق، بد بلایی است. بخصوص برای مردم صاحب عاطفه.»

مرحوم رشید یاسمی می‌نویسد:

«به سبب آشنایی با اسلوب تاریخ‌نویسی اروپائیان، دانشمندان ما به رفع نواقص و شیوه‌های سابق پرداخته‌اند و کتب خود را منطبق با اصول تاریخ‌نگاری جدید کردند». با استناد به این گفته و شیوه نگارش و تحقیق تاریخی در نزد اقبال او از معدود کسانی است که در این راه قدم نهاد. او در شرح رویدادهای تاریخی به واقعیت امور توجه داشت و شاید به دلیل همین واقع‌بینی در بیان مسائل طرف توجه مدیحه‌جویان قرار نگرفت. زیرا تعمق در اطراف رویدادهای تاریخی براساس آنچه که هست و نه آنچه که باید باشد، چندان به مذاق جمعی از مدیحه‌سرایان آن دوران خوش نیامد و به همین دلیل تا مدت‌ها در رشته تاریخ در زمره عالمان مطرح نشد و همانند حسن پیرنیا، نادر میرزا، عبدالله میرزا طهماسبی، نوبخت و عبدالحسین آشتیانی مهلت و فرصت برخورداری از شهرت را نیافت.

اما از آنجا که با شور و عشق به علم می‌پرداخت، به فرصتی کم‌نظیر و خداداد دست یافت. به این عبارت که از سال‌ها قبل چند جلد کتاب درسی را با القاب بسیار ساده و آکنده از احترام آن روزگار نظیر میرزا عباس اقبال و یا میرزا عباس‌خان اقبال آشتیانی برای محصلین تألیف کرد که به چند مورد نیز در پیش اشاره شد. به این ترتیب در میان جوانان شهرت یافت. این آشنایی فرصت کم‌نظیر معرفی او و آثارش را در مراحل بعدی تدارک بخشید و دایره اشتها فراوان او را در حد قابل ملاحظه‌ای توسعه داد.

وی به تحقیق تاریخی دلخوش نکرد، بلکه کوشش خود را در سایر زمینه‌های ادبی نیز به کار گرفت، «حداث‌البحر و تجارب‌السلف» را تصحیح و تحشیه کرد و طی

آن نشان داد که در تحقیقات ادبی شامل جستجوی شرح احوال شعرا و علمای سلف و چه از حیث تصحیح متون قدیم، دستی توانا و اندیشه‌ای غالب دارد. انتشار پی‌درپی آثار و مقالات پربارش او را در کنار استادانی چون عبدالعظیم قریب گرگانی، بدیع‌الزمان فروزانفر، سعید نفیسی و مجتبی مینوی قرار داد.

گفتنی است که پس از خاتمه جنگ جهانی اول تا حوالی سال ۱۳۱۵ شمسی را دوره بیداری شعرا و محققان و اندیشمندان ایران نامیده‌اند. اطلاق کلمه بیداری به این دوران نه به آن مفهوم است که آنان پیش از این در بی‌خیالی بودند، بلکه بدان معنی است که تقلید بی‌رویه از شیوه‌های پیشین و تأکید بر روش‌های کهنه کاهش یافت و زمینه ایجاد تحول و بروز افکار نوین فراهم آمد. اقبال نیز از این دوران سود جست اما به ظواهر خاص آن توجه نکرد و خود را آلوده ماجراهای روزگار نساخت. آنچه که به قول رشید یاسمی: «در این دوره در نثر فارسی تجلی یافت، سادگی و روانی بود» که خوشبختانه اقبال نیز از قلمی توانا و نثری روان برخوردار بود. به گفته استاد فقید دکتر محمدمعین: «وی در تصحیح تاریخی متون و اشعار ادبی روشی بس عالمانه و قلمی روان دارد.»

از سوی دیگر اقبال مورد مهر و علاقه مرحوم عبدالعظیم قریب استاد گرانقدر ادب ایران قرار داشت و نمی‌توان این حادثه را در تحول و ترقی او نادیده گرفت. زیرا حق استادی اقبال را داشت؛ در سمت‌هایی که در مدرسه نظام، علمیه، علوم سیاسی، دارالمعلمین و دارالفنون و بعدها دانشگاه تهران عهده‌دار بود، اقبال نیز توانست مشاغل مناسبی به دست آورد. این الفت از آنجا ناشی می‌گردد که علاوه بر پیوندهای علمی و معنوی استاد قریب و شادروان اقبال هر دو از خطه ادب‌پرور آشتیان برخاسته بودند.

ارادت زایدالوصف او به علم و مراتب علمی را در چند سطر از یکی از نوشته‌هایش در تاریخ سوم خرداد ۱۳۲۰ شمسی می‌توان دریافت که نوشت:

«پس تا می‌توانید علم بیاموزید و در این راه جز نفس علم طالب غرضی دیگر نباشید» و سپس می‌افزاید: «علم بهترین دلیل و عالم واقعی، خیرخواه‌ترین نصیحت‌گوی است».

قبلاً پیرامون الفت عباس اقبال با محمد قزوینی به اختصار سخن به میان رفت. اینک می‌افزاید که این دوستی در همان سالهای اقامت مرحوم اقبال در پاریس و تحصیل در دانشگاه سوربن فراهم آمد و به تألیف، تحشیه، تصحیح کتب و مقالات متعددی انجامید و در سال ۱۳۱۸ که قزوینی به تهران آمد تا سال ۱۳۲۸ که سال مرگ اوست شدت و قوام وسیعتری داشت و همکاری پرثمر علمی این دو در تنظیم آثاری مانند عتبة‌الکتبه، سمط‌العلی للحضرة العلیا، شدالازار فی حطّ الاوزار عن زوارالمزار و سپس چاپ جلد دوم بیست مقاله محمد قزوینی و در رأس آن نفثة‌المصدور انجامید. به علاوه آقای دکتر دبیر سیاقی در کتاب مجموعه مقالات می‌افزاید که الرسالة‌الثانیة تألیف سعدبن مهلهل با حواشی و پاره‌ای اصلاحات و یادداشتها از مرحوم اقبال و محمد قزوینی است و اضافه می‌کند، این اثر جغرافیایی مهم مربوط به ایران را ولادیمیر مینورسکی به سال ۱۹۵۵ میلادی در قاهره به طبع رسانده است.

ورود عباس اقبال آشتیانی به دانشگاه تهران از یک‌سو و از سوی دیگر نکته‌ای ظریف، در منش او می‌درخشید و آن این که اغلب افرادی که همزمان او می‌زیستند، در سمت‌های گوناگونی نظیر وزارت، وکالت مجلس شورای ملی، نمایندگی سنا و یا سایر پست‌های سیاسی و اجتماعی قرار داشتند. اما او در قبول سمت نیز پا را از دایره فرهنگ و ادب فراتر نهاد و مستشار فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا تقریباً اولین و آخرین سمت عمده اوست که فرصت مطالعه و خدمات صادقانه فرهنگی برای او را نیز رقم زد. بررسی در علت و چگونگی تفویض این سمت را نباید از خاطر برد که اگر چنین شود، حق مطلب در زمینه وارستگی زایدالوصف او ادا نشده است.

آنان که عباس اقبال را می‌شناختند، متفق‌القول هستند که او علاقه‌مند به انجام کارهای گروهی بود. اما علیرغم تسلط و مهارت او در تحقیق وقایع و رویدادهای تاریخی، از قبول پیشنهاد نوشتن دوره جدید تاریخ ایران استقبال نکرد. این کار بعداً به وسیله عباس پرویز انجام شد و نامبرده در آخرین صفحه از کتاب خود به تجلیل از مقام و منزلت علمی عباس اقبال آشتیانی پرداخت.

به راستی انگیزه این خودداری چه بود؟ این یکی از سؤالهای بسیار حساس در مورد این اندیشمند بزرگ است و پاسخ این که انگیزه این امر همانا عدم تمایل این انسان شریف و وارسته در نگارش غیرواقعی رویدادهای تاریخی است که از نقاط عطف زندگی آکنده از مناعت طبع، عرق علمی و وارستگی او به شمار می‌رود.

اقبال، دریایی از تفکر منطقی در رشته تاریخ است که وسعت کلام در ستایش و تمجید از او اغراق نیست. ارزیابی جامعه‌شناسانه افکار و نظریات و شرایط خاص اجتماعی آن روز حسن عمل او را به خوبی نشان می‌دهد. نگارنده را عقیده بر این است که باید به اندیشه‌های بلند و پاک او دست یافت و به گفته مولانا:

آب دریا را اگر نتوان کشید      پس به قدر تشنگی باید چشید

تهور حاصل از این اندیشه والا و لزوم اظهار ارادت به اندیشمندان خطّه پاک فراهان که زادگاه نگارنده نیز در جوار آن است دست در دست هم نهاد و تحریر این مطلب را سبب گشت که به قول عراقی:

اگر کسی به جهان در کسی دگر دارد      من غریب ندارم مگر ترا ای دوست

اینک که سخن بر پایه احساس به درازا کشیده است بهتر آن که از فعالیت مطبوعاتی وی نیز یادی به میان آید. مرحوم اقبال از سال ۱۳۲۳ به انتشار مجله یادگار همت گمارد. این مجله به مدت ۵ سال و هر سال ده شماره به نشر مقالات علمی، ادبی و تاریخی پرداخت. به جاست که مطلبی را به عنوان «مادام حاجی عباس گل‌ساز» در ۱۲۰۵ تا ۱۲۹۵ قمری را از شماره‌های ۶ و ۷ سال سوم این مجله از

باب نمونه نثر و قلم ایشان به اختصار نقل نماید. در این مجله آمده است که:  
 «در جلد سوم کتاب منتظم ناصری در ضمن وقایع سال ۱۲۶۴ ق اندکی بعد از جلوس ناصرالدین شاه سطری به این عبارت مندرج است: «مادام گلساز فرانسوی زوجه حاجی عباس شیرازی که به شرف اسلام مشرف شده به شغل مترجمی خادمان حرم جلالت برقرار گردید.» خوانندگان حق دارند پرسند که این مادام گلساز کیست و چگونه در دربار ایران راه یافته و سمت مترجمی اندرون شاهی را پیدا کرده است.

در زمانی که محمدشاه قاجار در تبریز ایام را پیش پدر خود عباس میرزا نایب السلطنه می‌گذراند، یکی از تجار فرنگی مقداری گل مصنوعی، یعنی گل‌هایی که در فرنگستان آنها را با کاغذ و پارچه‌های الوان درست می‌کنند، به ایران آورد. چند دسته از همان گلها از تهران به تبریز رسید و زنان اندرون محمدمیرزا عاشق و فریفته آن شدند. اما کافی نبود».

اقبال ادامه می‌دهد: «محمدمیرزا یکی از نقاشان دستگاه خود را که حاجی عباس شیرازی نام داشت روانه فرنگستان کرد تا این صنعت را بیاموزد و با این هنر به ایران برگردد. او در فرنگ هر چه کرد نتوانست هنری را که خانم‌های نازک‌کار پارسی دارند به درستی فراگیرد. آخر کار تدبیری که به نظر حاجی عباس رسید این بود که با تحصیل اجازه از محمد میرزا یکی از خانم‌های گلساز فرانسوی را با خود به ایران بیاورد و چون اجازه را یافت خانمی ۳۰ ساله از اهالی ارلثان را به سالی هشت هزار فرانک مزد به خدمت گرفت و روانه تبریز گردید.

در راه ملتفت شد که این خانم علاوه بر زیبایی، گلسازی، هنرهای دیگری هم دارد. حاجی آقا خانم را در همان بین راه بشرف اسلام مشرف ساخت و او را در عقد خود درآورد. در رسیدن به ایران در زیر کرسی نشین و قلیان‌کش شد و سپس ادامه می‌دهد که این زن با اِعمال نفوذ در دربار ناصرالدین شاه مشغول بود و توانست با

مهدعلیا طرح دوستی عمیق بریزد و حتی او را برای دخالت مستقیم در امور مملکت آماده ساخت و در ماجراهای ننگین این دوران از جمله شهادت میرزا تقی خان امیرکبیر نقش پلید او را می‌نمایاند. که بگذریم ...»

استاد گرانقدر ایرج افشار در دیماه ۱۳۲۹ چنین می‌نویسد:

«اینک من در این مجلد از مورخین و محققین سخن می‌دارم. مقصود از مورخین و محققین کسانی می‌باشند که در تاریخ و ادب و زبان و فرهنگ ایران تتبع کرده‌اند.» آنگاه در ردیف اسامی این گروه نام عباس اقبال آشتیانی را همراه با تصویری از او با نگاهی عمیق که حاوی سؤال‌های بسیار است و گوئی خاص دیدگان آن زنده‌یاد بود، با شرحی بر احوال او می‌آورد و اشاره‌ای دارد به آثارش که در آن زمان به ۱۲ تألیف، ۵ ترجمه، ۲۲ مورد تصحیح و تحشیه و ۵ مورد انتشار بالغ می‌گردید.

اضافه می‌کنم که استاد فاضل جناب آقای دبیر سیاقی در مقدمه بخش نخست مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی در چهاردهم مردادماه ۱۳۶۸ به حدود ۵۶ اثر او از قبیل تألیف، تصحیح، تحشیه و ترجمه اشاره دارد که نخستین آن در سال ۱۳۴۲ حدود ۱۳۰۵ شمسی و آخرین آن در سال ۱۳۶۰ شمسی انتشار یافته است و بعلاوه می‌افزاید در یادداشت‌های موجود از این فاضل اندیشمند حدود ۳ تألیف، ۵ تصحیح متن، ۳ ترجمه و تعدادی مقاله و فیش‌های پراکنده وجود دارد که تاکنون به زیور طبع آراسته نشده است.

قبلاً اشاره شد، که مرحوم اقبال حدود پنج‌سال آخر عمر را با عنوان مستشار فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا در شهر رم گذرانید.

و سرانجام در بیست و یکم بهمن‌ماه سال ۱۳۳۴ در این شهر دیده از جهان فرو بست. جسد او را به تهران آورده و در حضرت عبدالعظیم در مقبره ابوالفتح رازی و در کنار مزار یار دیرینه‌اش محمد قزوینی به خاک سپردند و بدینسان کتاب زرین زندگی او بسته شد. او وقایع نگارنده و ادیبی فرزانه، صداقت پیشه و هدفدار و

مردم سلوک بود.

به جرأت می‌توان گفت که افکارش از وسعتی دلپذیر برخوردار است و همین وسعت اندیشه، نگارنده ناتوان را به تقدیم این نوشته ترغیب نمود و گرنه به قول جامعه‌شناس بزرگ عصر ما شادروان دکتر غلامحسین صدیقی «چراغ مرده کجا و شمع آفتاب کجا» که ناگفته پیداست که وجود عباس اقبال آشتیانی از نظر من شمع آفتاب بوده و هست.

یکی از خدمات ارزنده و قابل ستایشی که در سالهای اخیر نسبت به ماندگار شدن اندیشه‌های زنده‌یاد عباس اقبال آشتیانی انجام گرفت، توجه ارزنده و صرف وقت و حوصله‌ای است که اندیشمند فاضل دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی در جمع‌آوری نوشته‌های او به عمل آورد و کتابی با عنوان مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی را در بخش نخست و حاوی پنجاه و دو عنوان تدوین و در سال ۱۳۶۹ منتشر نمود.

این مجموعه نشان می‌دهد که ۲۶ فقره از نوشته‌ها تا سال ۱۳۰۶ و بقیه تا سال ۱۳۱۳ در مجلات کاوه، اصول تعلیم، فروغ تربیت، بهار، ایرانشهر، فرهنگ ایران زمین، مجله نوبهار، وفا، یغما، آینده، آرمان، شرق، ارمغان و مهر برای نخستین بار درج شده است.

تعداد قابل ملاحظه‌ای از تألیف، تصحیح و تحشیه‌های او به شعر و احوال شعرا اختصاص دارد. از آن جمله مطلبی است که با قلمی محتاط و حاکی از فضل پیرامون نخستین شاعر پارسی‌گوی نوشته است.

در این مقاله که در کنار آن نوشته‌ای در همین رابطه از آرتور کریستین سن دانمارکی نیز درج است، اقبال ادیبانه و توأم با فروتنی زایدالوصف به طرح وضعیت شعر و شاعری در عهد ساسانیان و سپس در ناحیه سیستان پرداخت. شیوه عمل او التفات نظر و توجه این متفکر قدیم را به شعر پارسی نشان می‌دهد که اشاره به آن را خالی از



لطف نمی‌بیند. او با عنوان شعر قدیم می‌نویسد:

«شعر و تفاوت آن با نظم از دوره هخامنشی مطرح است. چیزی که باید متذکر باشیم اینکه رابطه کامل موسیقی با شعر است. در غالب السنه عالم وقتی می‌خواهند بگویند شاعری شعری گفته، گویند شعری خوانده و سرودن و سرائیدن به معنای آواز خواندن و سرود در معنای آواز است.»  
آنگاه به دنبال این تعریف می‌افزاید که:

«لفظ شعر به موجب تحقیقات بعضی از محققین عربی نیست بلکه معرب است و حتی می‌گوید شری عبری است و یعنی سرود و آواز و نتیجه می‌گیرد که اصولاً شعر به معنی سرود و آواز و در نتیجه ارتباط آن را با موسیقی نیز برقرار می‌دارد. بسیاری از محققان و متفکران ایرانی قدیم‌ترین اشعار ایرانیان را «گات‌ها» یا سرودهای اوستا می‌دانند. حضور راوی یا راویه را در نزد مسلمین برای همراهی شعرا در خواندن شعر دلیل ارتباط شعر و موسیقی قلمداد می‌نمایند. راوی آنان هستند که با آواز و یا نوای ساز شعر را به کلامی و نوایی خوش می‌خوانند.»

اقبال آشتیانی پس از نتیجه‌گیری جامع از این که به هر حال شعر و موسیقی در یک پیوند ناگسستنی هستند الفت دیرینه شعر و موسیقی را ازلی می‌پندارد و برخورد این دو (شعر و موسیقی) را با یکدیگر در طول دوران مدون تاریخ هر یک گویای این مطلب می‌شمرد. این اندیشه لطیف عباس اقبال آشتیانی در زمینه اسارت شعر و موسیقی در حلقه یکدیگر این کلام موزون وحشی بافقی را به خاطر می‌کشاند که گفت:

گردن بنه ای بسته زنجیر محبت

کز زحمت این بند به کوشش نتوان جست

او با تبحر قابل ستایش اثبات نمود که شعر در دوره هخامنشیان و سپس در زمان ساسانیان وجود داشته است، سپس به طرح سؤال زیر مبادرت می‌ورزد که:

حال که این رابطه کلی واضح شد، سؤال می‌کنم که با وجود ترقی کامل موسیقی در عصر ساسانی و رواج بازار غنا در آن دوره، چگونه ممکن است که ایرانیان با ذوق آن دوره شعر نداشته و به سرودن آن نپرداخته باشند و برای اثبات این مطلب ۳ فقره سند تاریخی را ارائه می‌دهد. نخست به مقدمه کتاب کلیله و دمنه در اثبات شعر در دوره قدیم می‌پردازد و انتساب غیرعلمی نخستین شعر به بهرام‌گور و اشاره تذکره دولت‌شاه را به یافتن شعری در محل قصر شیرین در عهد عضدالدوله دیلمی نتیجه‌گیری می‌کند که شعر در دوره ساسانیان نیز وجود داشته است. منتهی شعر منظور در عهد ساسانیان در قالب خاص خود قرار می‌گیرد، که به قولی شعر طبقه خاص و یا طرح موقعیت اجتماعی خاص است. توأم با یک غمازی است همان که باز وحشی می‌سراید که:

خموشی، پرده‌پوش راز باشد      نه مانند سخن غماز باشد

او با استناد به آنچه که بطور خلاصه اشاره شد و با تکیه بر اینکه بعضی از اقسام اشعار و الحان مثل خسروانی، اورامن، پهلوی، لاسکوی که از دوران قدیم قبل از اسلام مانده است، وجود شعر در عهد ساسانی را ثابت می‌کند و اضافه می‌نماید که: عدم وجود نام شاعر دلیل بر عدم وجود شعر نیست. زیرا که در این دوره علاوه بر این که موسیقیدانان می‌نواختند، کار سرودن شعر را نیز انجام می‌دادند و بعلاوه دوره تسلط اعراب به این سلسله بسیاری از موارد غیر ضروری از میان رفت. سپس با رجوع به تاریخ سیستان و اشاره به افسانه‌های مسطور در گرشاسب‌نامه شعر قدیم را تثبیت می‌کند و توأم با یک منش علمی در جمله‌ای کوتاه می‌نگارد: «این است عجالة آنچه ما از شعر دوره ساسانی اطلاع داریم.»

گویی اندیشه اقبال در این راه آرام نمی‌گیرد و بال‌زنان در بلندای تاریخ به جستجوی عمیق‌تر می‌پردازد. مقاله را به کلامی دیگر و با یاری گرفتن از تفکر فیلسوف شهیر ابونصر فارابی متوفی به سال ۳۳۹ ه. ق نقل می‌کند که:

«نخستین شاعر پارسی‌گوی ابو احوض سغدی است. از سرزمین سغد سمرقند که شهروز «نوعی آلت موسیقی» می‌نواخت». آنگاه با استناد به لباب‌الاباب و المعجم، اختلافات تاریخی را روشن می‌سازد و می‌گوید: «موضوع اوّل شاعر فارسی موضوع مهمی بوده و کسی هم درست از آن اطلاعی نداشته و همه به دانستن آن مولع بوده‌اند. در نتیجه به داستان‌سرایی پرداخته‌اند» و معتقد است که حقیقتاً تعیین اول شاعر فارسی بعد از اسلام مشکل و غیرممکن است.

اقبال در نگارش این مقاله لطیف استادانه کلام پارسی را تجزیه و ترکیب می‌کند و همانند بسیاری از متقدمان به سرود، تصنیف، قول و حراره توجه دارد و سرود را خاص ایرانیان باستان و امور مذهبی و سایر انواع را نیز رایج می‌داند و می‌افزاید: «به فرمان عبدالله ابن زبیر عده‌ای از بتیان ایرانی برای مرمت ساختمانهای مکه به حجاز رفتند. آنان در حین کار اشعاری زمزمه می‌کردند که توجه تازیان را جلب و به آنان الهام بخشید.»

در ادامه با شرح مفصل سرگذشت شعر به محمدابن وصف سیستانی از منشیان یعقوب لیث صفار اشاره دارد و به تاریخ سیستان تکیه می‌کند و می‌افزاید این کتاب فاقد مؤلف مشخصی است و زمان نگارش آن به ۶۷۵ تا ۶۸۰ هجری قمری می‌رسد و آن را در حد منبع ارزشمندی برای وقایع سیستان و حکومت صفاریان می‌ستاید و ضمن تجلیل از نگارنده گمنام کتاب از اعتمادالسلطنه به دلیل طبع آن قدر دانسته اما اضافه می‌کند که:

«نخستین کسی که به اهمیت و ارزش مندرجات تاریخ سیستان پی برد استاد بزرگوار من، دانشمند فرزانه آقا میرزا عبدالعظیم خان گرکانی معلم ادبیات فارسی است که مقاله جامعی در مجله اصول تعلیم (شماره ۲ به تاریخ ثور ۱۲۹۹) راجع به اوّل شاعر فارسی منتشر کرده و کاملاً حق موضوع را ادا فرموده‌اند.»

مقایسه مقالات آرتور کریستین سن و عباس اقبال که قریب هفتاد سال از تحریر

آن می‌گذرد، شور و اشتیاق و انسجام ارزنده تفکر اقبال و برتری استدلال او را می‌نماید که روانش شاد و یادش پیوسته در یادها زنده باد که به حق در حق این اندیشمند خطه آشتیان باید گفت: «تن زنده دل گر بمیرد چه باک...» که اقبال نمیرد که دلش زنده بود به علم.

#### منابع و مأخذ

- ۱- ادبیات معاصر، رشید یاسمی.
- ۲- نثر فارسی معاصر، ایرج افشار.
- ۳- مجله یادگار.
- ۴- فرهنگ معین.
- ۵- مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، بخش نخست، دکتر سید محمود دبیرسیاقی.
- ۶- دیوان وحشی بافقی.
- ۷- دیوان عراقی.
- ۸- کلیات عبید زاکانی، با تصحیح و اهتمام عباس اقبال، ۱۳۳۲.
- ۹- شعر و موسیقی در ایران قدیم، عباس اقبال، ۱۳۶۳.
- ۱۰- تاریخ دو هزار و پانصد ساله ایران، عباس پرویز.
- ۱۱- سخنرانی دکتر غلامحسین صدیقی در سال ۱۳۵۴ در دانشگاه تهران.

## مجله یادگار، یادگاری از عباس اقبال آشتیانی

حمیرا زمانی فراهانی<sup>(۱)</sup>

اقبال آشتیانی، محقق و مورخ شهیر ایرانی در سال ۱۲۷۵ شمسی در آشتیان متولد شد. وی در آغاز جوانی شاگرد درودگری بود و به واسطه هوش سرشار و پشتکار فراوانش به معاونت کتابخانه معارف انتخاب گردید، آنگاه در دارالفنون به تدریس پرداخت و بعدها به معلمی مدارس نظام، مدرسه علوم سیاسی و دارالمعلمین عالی منصوب شد. در سال ۱۳۰۴ شمسی به منشی‌گری هیأت نظامی ایران به پاریس رفت و در آن جا به تحصیل ادامه داد و به اخذ درجه لیسانس از سوربن نائل آمد و پس از بازگشت به ایران به سمت استادی و عضویت فرهنگستان انتخاب شد و سپس با سمت نماینده فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا به شهر رُم رفت و در آن جا اقامت گزید و در همان جا در سال ۱۳۳۴ شمسی در سن ۵۹ سالگی درگذشت.

روش عالمانه این اندیشمند شهیر در زمینه تحقیقات تاریخی و ادبی کاملاً شناخته شده است. وی در شهریور ماه ۱۳۲۳، اولین شماره مجله ماهیانه ادبی، علمی و تاریخی «یادگار» را در قطع وزیری با عنوان مدیر مسئول و سردبیر انتشار داد. این مجله از نشریات بنگاه مطبوعاتی اطلاعات محسوب می‌شده است. قیمت تک شماره این مجله ۱۵ ریال و قیمت اشتراک سالیانه آن ۲۵۰ ریال در ایران و ۲ لیره انگلیسی در خارج از کشور با تعداد ۸۰ صفحه به طور معمول بوده است.

وی مرام و روش مجله را خدمتی بر این آب و خاک و شناساندن حقایق، معارف و توسعه هر گونه معلومات به هموطنان گرامی و شناساندن ایران گذشته و حال به ساکنین این سرزمین و سپس به کلیه جهانیان، می‌دانسته است. او سعی داشته آنچه

که به ایران و ایرانی ارتباط داشته، آنچه که ایران و ایرانی را از سایر کشورها و اقوام مشخص و متمایز ساخته معرفی نماید، که این امر ناشی از علاقه وافر او به موطن و توجه به منافع و مصالح آن بوده است؛ کشوری با سابقهٔ درخشان، موقعیت خاص جغرافیایی، با مردمی که به شهادت گذشته و حال، از لحاظ استعداد ذاتی و هوش و هنرمندی از سایر اقوام، بالاترند. اهل این مرز و بوم در مملکت‌گیری، سیاست‌رانی، علم، حکمت، عرفان، شعر، ادب و هنر، یادگارهای بسیار عظیم و بدیعی را از خود بر جای گذاشته که مورد اعجاب دوست و دشمن بوده است.

اهداف نشر مجلهٔ یادگار چنین بوده است: (۱) نشر مطالب به زبان فارسی (۲) طبع و نشر نظم و نثر فصیحی که از گذشتگان به یادگار مانده و جزو ثروت این زبان محسوب می‌شود بخصوص نوشته‌ها و گفته‌هایی که مربوط به دوره‌های درخشان ادبیات فارسی است و هنوز تحت تأثیر تنزل ادبی و ذوقی ادوار بعد از مغول قرار نگرفته است (۳) مباهات به گذشتهٔ ایران بدون محافظه‌کاری و کهنه‌پرستی و معرفی پیشینه پرافتخار این سرزمین (۴) شناسایی ایران به ایرانیان و بیگانگان (۵) معرفی و نشر قصه‌ها و افسانه‌های محلی به شرط دوری از تصرفات عامیانه و حکایات و عبارات مستهجن (۶) تحقیق در مسائل تاریخی ایران و ترجمه و ذکر احوال بزرگان منصوب به این سرزمین، خصوصاً تحقیق در تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر و احوال بزرگان (۷) وصف کتابهای نادر و نسخه‌های خطی (۸) هر قسم معلومات و معارف عمومی که برای روشن شدن ذهن مردم و تربیت فکر و تهذیب نفس و تحریک ذوق و خوش کردن وقت لازم به نظر می‌رسد و ارائه روش تحقیق علمی جدید به همراه ترجمه مقالات و کتب علمای جدید.

اولین شمارهٔ دورهٔ اول این مجله ماهیانه در اول شهریور ۱۳۲۳، سپس در مهرماه، آذرماه، دی‌ماه، بهمن‌ماه، ۱۳۲۳ شمسی و شماره هشتم در فروردین و شماره نهم در اردیبهشت و شماره دهم در خرداد ۱۳۲۴ شمسی چاپ و منتشر

گردیده است.

مهم‌ترین مطالب دوره اول موضوعات ذیل است: «مسائل روز، تحقیقات ادبی، مباحث تاریخی، اشعار قدما، ترجمه احوال بزرگان، جغرافیای بلاد و نواحی، بحث لغوی، نوادر و امثال، هنرمندان و آثار هنری، مکاتب تاریخی، داستان‌های تاریخی، تمدن جدید و ایران، آثار باستان، اخبار علمی، خطوط مشاهیر، اسناد تاریخی، نسخ خطی از کتب گذشتگان، مطبوعات تازه، آثار قدما و ...» که از این میان ۴۵ مطلب و مقاله آن به قلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی بوده است.

دوره دوم شامل ده شماره مجله از شهریور ۱۳۲۴ شمسی تا خرداد ۱۳۲۵ شمسی بوده است.

دوره سوم ده شماره مجله از شهریور ۱۳۲۵ شمسی تا خرداد ۱۳۲۶ شمسی چاپ شده است.

دوره چهارم را تعداد ۶ شماره از شهریور تا اسفند ۱۳۲۶ شمسی شامل می‌گردیده است.

شناسنامه دوره پنجم مجله یادگار «یا آخرین دوره آن» شامل موارد ذیل می‌باشد:

شماره اول و دوم شهریور - مهرماه ۱۳۲۷ شمسی - ۱۵۲ صفحه.

شماره سوم - آبان‌ماه ۱۳۲۷ شمسی - ۸۰ صفحه.

شماره چهارم پنجم - آذر و دی ماه ۱۳۲۷ شمسی - ۱۶۴ صفحه.

شماره ششم و هفتم - بهمن و اسفند ۱۳۲۷ شمسی - ۱۵۲ صفحه.

شماره هشتم و نهم - فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ شمسی - ۸۰ صفحه.

شماره دهم - خرداد ۱۳۲۹ شمسی - ۸۰ صفحه.

موضوعات عمده مطالب درج شده در آخرین دوره این مجله، این موارد را شامل می‌شود: «مسائل روز، تاریخ قاجاریه، مکاتب تاریخی، مسائل علمی، مسائل جغرافیایی، اشعار خوب، ورقی از تاریخ مشروطه، عشایر ایران، یادداشت‌های

تاریخی، بزرگان مستشرقین، رجال دوره قاجاریه، ما و خوانندگان، آثار هنری، نوادر و امثال، شعرای گمنام، مطبوعات تازه، ورقی از تاریخ شرق شناسی، آثار باستانی، جغرافیای بلاد و نواحی، نسخ خطی، احوال بزرگان، به یاد بزرگان گذشته، آثار قدما، خاندان‌های تاریخی، طرز تدوین علوم قدیمی، تحقیقات تاریخی، علمای امامیه، خطوط مشاهیر».

موضوعات عمده مطالب چاپ شده با هر دوره‌ای کامل‌تر و تکمیل‌تر شده و در آخرین دوره فقط ۱۹ مورد مطلب به قلم عباس اقبال آشتیانی چاپ گردیده است و در دوره‌های بعد، از کاغذ سفید مرغوب‌تر و تصاویر و نقشه‌ها هم استفاده شده است. آگهی‌های چاپ شده در کلیه شماره‌ها معرفی کتاب‌های جدید و اخبار انتشار و فروش آن بوده است. در این مقاله سعی شده که اختصاراً به معرفی یکی از یادگارهای مطبوعاتی ارزشمند آن عالم عالقدر پرداخته شود، که امید است توانسته باشم در این زمان محدود، حق مطلب را آنچنان که رواست ادا کرده باشم. پایان این مقاله را، جملات گوهر بار استاد اقبال آشتیانی در زمینه چاپ و نشر مجله ارزشمند «یادگار» مزین می‌کند:

«این مجله در حقیقت تعلق بخصوصی به ما ندارد بلکه وسیله و زمینه‌ای است که به توسط ما ایجاد شده، تا جمیع کسانی که به زنده کردن نام و نشان ایران و تاریخ و جغرافیا و ادبیات و آثار گذشته آن علاقه دارند در این راه از آن استفاده کنند و از ما حاصل تحقیقات خود، هموطنان دیگر را بهره ببرند.»

#### منابع و مأخذ

- ۱- اعلام فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، جلد ۵، چاپ هفتم، ۱۳۶۴، انتشارات امیرکبیر.
- ۲- مجلد دوره‌های منتشر شده مجله یادگار، سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۸.





گزیده مقالات همایش بزرگداشت پروین اعتصامی



## سخنان خانم حبیبی مشاور محترم رئیس جمهور در امور بانوان در یادواره پروین اعتصامی

ابتدا می‌کنم به نام خدا	آن که هست از صفات نفی جدا
در ازل بوده و نبوده وجود	در ابد باشد و بود موجود
واحد عقل و صورت جان اوست	نقش بند نگار انسان اوست
ما به او روشن، او به ما تاریک	ما از او دور، او به ما نزدیک
بی‌نظیری منزه از مانند	بی‌مثالی مقدس از پیوند

سلام علیکم و رحمة الله. قبل از اینکه عرایض را شروع کنم، خدا را شکر می‌گویم که توفیقی نصیب کرد که در این مجمع فرهنگی باشکوه حضور یافتم. من این اجازه را به خودم می‌دهم که خوش آمد بگویم به عزیزان و بزرگوارانی که در صحنه علم و ادب بخصوص ادبیات زحمت کشیده‌اند و اینجا تشریف آورده‌اند و ان شاء الله این جسارت من را می‌بخشید که در ابتدا کسی که شاید خودش را شاگردی هم در این زمینه نمی‌داند بیاید و صحبت را شروع کند.

تأثیر ادبیات در روحیه و اخلاق و اوضاع زندگی بشر و در تحولات تاریخی - که در مجمع بشری رخ داده است - اگر بیشتر از تأثیر عقل و استدلال نباشد کمتر نیست. گاهی اتفاق می‌افتد که یک شعر یا یک ضرب‌المثل که فقط ارزش شعری و ادبی دارد یک پایه‌ی روحی ملتی را تشکیل می‌دهد و به شهادت تاریخ غالب تحولات و انقلابات علمی و فلسفی و صنعتی که در دنیا پدید آمده به دنبال انقلابهای ادبی بوده و در تمدن جدید اروپا تأثیر وجود شعرا و نویسندگان بزرگ کشورهای اروپایی کمتر از تأثیر وجود علمای طبیعی، ریاضی، فلاسفه، مخترعین و مکتشفین نبوده است. ارزش و اهمیتی را که علم ادب و ادبیات به جامعه می‌دهد و خدماتی که این رشته

در سرتاسر زندگی و تاریخ جوامع بشری نموده بیش از آن است که بشود آن را انکار کرد. اگر بگوییم کهن‌سال‌ترین علم و دانش در میان علوم، ادبیات است شاید خیلی دور از واقعیت نباشد. چون از همان آغاز که بشر می‌خواهد زندگی کند، اشاره کند و بفهمد و بفهماند، سخن بگوید و بنویسد، با زدنش، با غارتش، با شکارش و با محیط اطرافش دانش ادبیات را در سطح زندگی آن روزی خود پی‌ریزی کرده تا رفته‌رفته در این زمینه تکامل بیشتری پیدا کرد و صاحب تاریخ شد؛ که از اینجا به بعد را دیگر تا اندازه‌ای می‌توان گفت ادبیاتش مدون و مرتب شده است. لذا این پیر ریش سفید علوم نطفه‌اش به هنگام پیدایش انسان بسته شد و از نظر طول عمر سرتاسر زمان زندگی انسان را فرا گرفت. البته تنها خصوصیت علم ادب این نیست که عصری طولانی دارد بلکه امتیاز دیگرش که شاید از خصوصیت فوق‌کمتر نباشد این است که گسترش و فراگیری بسیار دارد، شاهی است که آسمان احساسات و افکار همه انسانها را از هر طبقه و هر جامعه‌ای زیر پر می‌گیرد؛ یعنی از آن کشاورز بیل به دستی که در میان مزرعه‌اش و به دنبال خیش گاوش ترانه‌های محلی می‌خواند و یا ساریانی که به دنبال شترانش است و آن چوپانی که در ماهورها و فضای آزاد دشتها برای سگ و گوسفندانش در نی خود می‌دمد از اینها گرفته تا آن کاخ‌نشینی که در شهر گوشش به قصه‌های رادیو و چشمش به زیر و بالا شدن فیلمهای سینماها و تلویزیونها و خواندن تاریخ و سرگذشت و شعرها است همه و همه دلیلی است برای گسترش و همگانی بودن ادبیات. برخلاف سایر علوم که نه طولشان به قدمت ادبیات می‌رسد و نه عرضشان به همگانی بودن آن.

اندیشه‌ها و سخنان یک فیلسوف و ریاضیدان را تنها آنهایی که فلسفه و ریاضی خوانده باشند و یا با فرمولهای ریاضی آشنا باشند می‌فهمند. ولی افکار و اعمال یک ادیب، هنرمند، نویسنده، شاعر و نقاش به معنای واقعی را همه درک می‌کنند. پیامبر اسلام (ص) فرمودند: که برنامه‌ی ما رهبران الهی این است که با مردم به اندازه‌ی فهم و شعورشان سخن بگوییم. انقلابات و تحولات عظیمی را که در طول

تاریخ در زندگی بشر رخ داده یا به دست انبیا و پیامبران بزرگ بوده و یا ادیبان و هنرمندانی که از میان مردم برخاسته و با مردم سخن گفته‌اند رمز اصلی این امر که باید این دو دسته سردمداران انقلابهای بزرگ تاریخ باشند همین است که هم اینها از میان مردم بوده‌اند و دردها را می‌فهمیدند و هم اینکه مردم اینها را درک می‌کردند.

انقلابات مهم تاریخ که به رهبری پیامبران بزرگ؛ ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و حضرت محمد(ص) به وجود آمده بر پیشانی تاریخ می‌درخشد و همچنین نقش اساسی و مؤثر رومن رولان، آندره ژید، ولتر، مونتسکیو، ژان ژاک روسورا در بوجود آوردن انقلاب عظیم فرانسه و بیداری غرب که تمدن صنعتی و پیشرفت علمی امروز مدیون زحمت آنهاست نباید از یاد برد.

یکی از بخش‌های مهم علم و ادب که موقعیت و نقش ویژه‌ای در محدوده‌ی این علم از نظر تأثیر بر افکار و تحولات زندگی دارد بخش شعر و شاعری است. واژه شعر که با شعور ریشه مشترک دارد به معنی آگاهی و شاعر یعنی آگاه و شاعر کسی است که بر قله بلند عقل و عواطف و احساس نشسته و از آنجا تمام جامعه را زیر نظر دارد و دردهای اجتماع را می‌فهمد و به وسیله اندیشه در جام مغزش ریخته و با چاشنی عواطف شعر می‌سراید. بین جامعه و شاعر واقعی هیچگاه فاصله‌ای وجود ندارد، زبانش را همه می‌فهمند و سخنانش را همه در اندیشه و احساس مزمره می‌کنند و همانطور که عرض شد از جهتی کار شاعر به کار انبیا شباهت دارد. یعنی رسالت شاعر در سازندگی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند و رسالت پیامبران هم به این صورت است. البته این نکته هم قابل ذکر است که آن شاعر هنرمندی که شعر و هنرش در مسیر آگاهی به کار گرفته می‌شود در اسلام ارزش دارد و من اینجا حدیثی را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کنم که فرمودند: «کسی که درباره‌ی ما یک بیت شعر سروده باشد خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا کرده است.» و همانطور که علامه اقبال می‌فرماید:

شعر را مقصود اگر آدم گری است      شاعری هم وارث پیغمبری است

در ادبیات و عرفان بارور، ایران زمین از گروه مردان، نوابغ بسیاری را به ما ارزانی داشته لیکن از گروه زنان در این زمینه هنوز کسی را سراغ نداریم که به پایه و مقام ادبی پروین اعتصامی برسد. چنانکه تاریخ ادبیات ایران را به دقت بررسی کنیم به زنان شاعره‌ای برخورد می‌کنیم مثل رابعه بنت کعب، مهستی گنجوی، زیب النساء و لاله خاتون و چند تن دیگر که در اواخر دوره قاجار شعرهایی از ایشان مانده است ولیکن پروین را تنها ستاره فروزان ادب زنان ایران باید دانست و هم اوست که مانند اختر درخشانی بر ادبیات ایران می‌درخشد و من خوشحالم که اینگونه مجامع برای شناخت شخصیت‌هایی از این قبیل برگزار می‌شود که خود این ارج نهادن باید الگوهای مشخص و سازنده‌ای را فراوری بانوان قرار بدهد که حق این را بدانند که در اسلام زمینه انجام هر کاری به شرط این که این کار مساوی با تنزل و انحطاط آنها در حد یک ابزار و وسیله نباشد قابل قبول است و این کار در هماهنگی صددرصدی که با آن وظیفه اصلی زنان بزرگوار و همیشه در صحنه ما که همان حفظ اصالت مادری و همسری است؛ باید در زمینه‌های مختلف انجام شود.

من بحثی را در این فرصت کمی که داشتم می‌خواستم مطرح کنم درباره‌ی شخصیت پروین ولی به واقع خود را در این زمینه صاحب حق نمی‌بینم که بخواهم در محضر اساتید بزرگواری که در اینجا حضور دارند تصدیق اوقات بکنم و جمعی را که اینجا آمده‌اند برای اینکه خیلی خوب و جامع با شخصیت پروین اعتصامی آشنا بشوند، من بخواهم با سخنان خودم وقتشان را بگیرم.

بنابراین امیدوارم که ان شاء الله همه‌ی شما موفق باشید و از دست‌اندرکاران بزرگواری که در تشکیل این مجمع زحمت کشیده‌اند واقعاً تشکر می‌کنم و امیدوارم که ان شاء الله اجرتان را از خدا بگیرید. از همه متشکرم.

## سخنان دکتر غلامعلی حداد عادل در بزرگداشت پروین

اهتمام اداره آموزش و پرورش شهرستان آشتیان و سایر مؤسسات آن شهرستان در بزرگداشت پروین اعتصامی اقدامی پسندیده و درخور تحسین است. پروین فرزند مرحوم یوسف اعتصامی و نواده ابراهیم آشتیانی است که در جوانی با سمت استیفای آذربایجان از آشتیان به تبریز رفته است. برگزاری مجلس بزرگداشت این شاعره ارجمند در آشتیان، نشانه توجه مردم با فرهنگ آن سامان به مآثر و مفاخر تاریخی خویش است و آشتیان در خزانه تاریخ خویش از این گونه گوهرها فراوان دارد.

حقیقت این است که قدر و قیمت پروین در جامعه ما هنوز شناخته نشده است، این بانوی گرامی همچنان که در زندگی کوتاه خود ناشناخته بوده پنجاه سال پس از وفات نیز همچنان ناشناخته مانده است. هر کوششی که در تجلیل از پروین در ایران امروز صورت پذیرد و هر قدمی که در این راه برداشته شود به سود فرهنگ کشور ماست. بزرگداشت پروین، تکریم مفاهیم عالیّه انسانی و معنوی مندرج در انشاء اوست. دیوان او سراسر درس عزت نفس و آزادگی و پاکی و پاکدامنی و مهرورزی و عرفان است و اگر در همه آن دیوان به فرض یک یا دو بیت قابل نقد و انتقاد وجود دارد، این امر نباید ما را از اهمیت اخلاقی و آموزشی این گنجینه گرانقدر غافل سازد. کدام شاعر را می شناسید که از لحاظ ادبی در مرتبه پروین بوده و در دوران سیاه ستمشاهی رضاخانی در باب حجاب شعری این چنین گفته باشد که:

نهفت چهره گلی زیر برگ و بلبل گفت

میپوش روی، به روی تو شادمان شده ایم

مسوز ز آتش هجران، هزارستان را

به کوی عشق تو عمری است داستان شده ایم



جواب داد کزین گوشه گیری و پرهیز      عجب مدار، که از چشم بد نهان شده ایم  
ز دستبرد حوادث، وجود ایمن نیست      نشسته ایم و بر این گنج، پاسبان شده ایم  
تو گریه می کنی و خنده می کند گلزار      از این گریستن و خنده، بدگمان شده ایم

تا آنجا که می گوید:

بکاست آنکه سبکبار شد ز قیمت خویش  
از این معامله ترسیده و گران شده ایم  
دو روزه بود هوسرانی نظر بازان  
همین بس است که منظور باغبان شده ایم  
(دیوان اشعار، گل پنهان، ص ۲۲۳ - ۲۲۴)

بزرگداشت پروین، نشانه اتمام و علاقه به زبان و ادب فارسی است و امروزه که خطر ورود لغات بیگانه زبان شیرین ما را تهدید می کند پاسداری از این زبان و حفظ میراث ارزشمند ادبی آن، که دیوان پروین را باید حتماً از آن جمله دانست؛ وظیفه ای همگانی است. گذشته از این، احترام به پروین به عنوان یک بانوی دانشمند و شاعر عالیقدر، در حقیقت احترام به شخصیت همه زنان دانشمند و نجیب و بزرگوار این سرزمین و معرفی یک الگوی با فضیلت به همه آنان است. اینجانب ضمن سپاسگزاری از مسؤولان محترمی که این مجمع را تشکیل داده اند برای همه شرکت کنندگان و برای همه مردم عزیز و فرهنگ پرور آشتیان آرزوی توفیق دارم و این اقدام مبارک را به آنان تبریک می گویم.

## پروین و چالش در ادب

میرجلال‌الدین کزازی

پروین اعتصامی که بی‌گرافه می‌توان او را مهین بانوی سخن پارسی خواند، نامبردارترین زن سخنور در پهنه ادب گرانسنگ و فزون مایه ایرانی است. با آن که این «اختر چرخ ادب» در شیوه‌ها و کالبد‌های گوناگون در شعر پارسی به استادی و توانایی شاعری کرده و در همه آنها خوش درخشیده است بیشتر در گونه‌ای از ادب نام برآورده است که می‌توان آن را ادب چالش خواند. ادب چالش آن است که سخنور، با بهره جستن از پندارهای نغز شاعرانه دو قهرمان و دو هم‌آورد را که از هر گونه می‌توانند بود، در برابر یکدیگر می‌ایستاند و به رویارویی و ستیزی دلاویز و شورانگیز می‌کشاند. دو ستیهنده هم‌آورد، پس از چالش تب‌آلوده و چند و چونی تپنده، بناچار ستیزی را به کناری می‌نهند زیرا که یکی از آن دو در برابر دیگری به زانو درآمده است و چیرگی و برتری او را در این کشاکش دلپذیر بر خویش پذیرفته است. در این هنگام سروده که در پی ستیز و ناسازی دو قهرمان و به شیوه‌ای حماسی تب و تاب یافته است و آکنده از انگیزختگی و افروختگی هنری است و از آن تاب و تب فرو می‌افتد و به گونه‌ای هموار و آرام و پیکره‌ای اندرزی و آموختاری می‌یابد. سخنور در پایان «چالش‌نامه» خویش، از آن بهره می‌جوید تا نکته‌ای نغز و اندرزی راهگشای و اندیشه‌ای باریک را با سخن دوست در میان بگذارد. بدین سان از آن روی که سخن دوست در سرشت خویش آنچنان است که همواره دل با چیرگان و برتران دارد، خواه ناخواه، خود را با هم‌آوردی می‌سنجد و همتا می‌شمارد که در آن چالش و چند و چون، توانسته است با برهانی استوار و اندیشه‌ای تیز و توانا، آن دیگری را از میدان بدر کند. این ویژگی و هنجار روان‌شناختی در سخن دوست، او را

کتابخانه تخصصی  
تاریخ اسلام و ادب  
تألیف: میرجلال‌الدین کزازی

برمی‌انگیزد که با هم‌آورد پیروز، همدل و همداستان گردد و بدانچه باور و اندیشه اوست بگراید و بگردد. سخنور بدین‌گونه و با بهره جستن از ادب چالش، پیام هنری خویش را به شیوه‌ای کارساز و اثرگذار، با خواننده یا شنونده خود در میان می‌گذارد و در یاد او جایگیر و پایدار می‌گرداند.

بر پایه همین کارآیی و اثرگذاری در شعر چالش است که پروین، در سروده‌های خود به گستردگی و گونه‌گونی از آن سود جسته است. پروین سخنوری است اندرزرگر و راهنمون؛ شعر، در چشم او ابزاری است که به یاری آن می‌توان یافته‌ها و آزموده‌ها و پیام‌های روشنگر و آموزنده را با خوانندگان و سخن‌دوستان، به رسایی و کارایی بسیار، در میان نهاد.

از آن است که پروین، با روشن‌بینی و ژرف‌اندیشی، شیوه چالش را در ادب، برای رسیدن به آرمان هنری خویش که آموختن و آگاهانیدن مردمان است برمی‌گزیند و آن را کمابیش هر زمان که می‌خواهد پند و رهنمودی را در سخن خویش بسراید و بازنماید، با چیرگی و استادی ستایش‌انگیزی به کار می‌گیرد؛ بدین‌سان پروین، چونان سخنوری توانا، شیرین و شورآفرین، شرنگ تلخ پند را با شهد شعر شکرین درمی‌آمیزد و با گفته‌های خود که در آنها نیش، همه‌نوش گردیده است در جان می‌آویزد و از آن صد شور برمی‌انگیزد.

شعر چالش که پیشینه سروده‌های پروین را می‌سازد در ادب و فرهنگ ایران پیشینه‌ای دیرین دارد؛ کهن‌ترین نمونه‌ای که از این گونه شعر در دست است و در پیوسته‌ای به زبان پهلوانیک (پهلوی اشکانی) که درخت آسوریک نام دارد، در این سروده دیرینه، بزی با خرما بنی گرم چالش و ستیزند. هر کدام از آن دو شایستگی‌ها و توانایی‌های خویش را برمی‌شمارد و خود را بر دیگری برتری می‌نهد. سرانجام، بز بر خرما بن چیره می‌آید و او را خیره درهم می‌کوبد و فرومی‌شکند.

در این سرود چالش که از کهن‌روزگاران به یادگار مانده است می‌توانیم به شیوه‌ای

نمادین، هموردی و رویارویی دو شیوه زیست را با یکدیگر بیابیم. خرما، نماد زندگانی ایستای کشاورزانه است و بز نماد زندگانی پویای کوچندگان و دامپروران که در پی چراگاه‌های خرم از سویی به دیگر سوی روانند.

چالش در ادب پارسی نیز نموده‌ها و بازتاب‌هایی یافته است و پاره‌ای از سخنوران، گاه از آن در باز نمود اندیشه‌های خویش سود جستند. در آن میان بویژه، اسدی توسی بدین شیوه نیک، گرایان بوده است و چند چامه بلند در چالش سروده است؛ همچون چامه‌هایی که در آنها از هموردی شب و روز، تیر و کمان، مغ و مسلمان به شیوایی و فراخی سخن رفته است؛ لیک بدان‌سان که نوشته آمد، این شیوه در سروده‌های پروین، کاربرد و بازتابی گسترده یافته است و بیشینه سروده‌های وی را در برگرفته است.

هماوردان چالشگر در سروده‌های پروین از هر گونه می‌توانند بود: جاندار و بی‌جان، هوشمند و بی‌هوش. در این سروده‌ها، هر چه هست ستیز و آویز، جنبش و جوشش و تلاش و تکاپوست.

نمونه را، در دیوان بانوی سخن، به چالش‌هایی از این گونه باز می‌خوریم: دانا و نادان، پیر زن و دوک، گل و بلبل، مور و مار، بلبل و مور، مور و پیل، ماهیخوار و ماهی، الماس و زرگر، مردمک و مژگان، دیده و دل، آب و آتش، نهال و درخت، سپیدار و تیر، بلبل و ماه، نخ و سوزن، نخود و لوبیا، سیر و پیاز، تابه و دیگ، آینه و شانه، دیوار و پایه و سوزن و پیرهن.

از آنجا که بایسته ادب چالش هموردی و کشاکش در میانه دو قهرمان است که می‌کوشند به ناورد و آورد دیگری را درهم بشکنند و از پای در آورند، این قهرمانان به ناگزیر از هر گونه که باشند جان و جنب خواهند داشت. پس می‌توان بر آن بود که در شعر چالش، از ترفندی شاعرانه که گونه‌ای استعاره شمرده شده است گزیری نیست، این ترفند و رفتار هنری همان است که استعاره کنایی نام گرفته است و بنیاد آن بر

آدمی‌گونگی و جاندارگرایی است. به یاری این ترفند شاعرانه، بیجانان و خاموشان جان می‌گیرند؛ به سخن درمی‌آیند؛ و از رفتار و کرداری آدمی‌گونه برخوردار می‌گردند.

با آنکه استعاره کنایی گونه‌ای هنرورزی در ادب شمرده شده است و در دانش بیان که یکی از دانشهای زیباشناسی سخن است کاویده و بررسی می‌شود، پیشینه آن تا به جهان باستان و تا به فرهنگ نمادین اسطوره‌ای باز پس می‌رود. می‌توان انگاشت که این استعاره بازتابی است از بنیاد و نهادی اسطوره‌شناختی در قلمرو ادب. یکی از استوارترین بنیادهای اسطوره‌ای که در نمادهای باستانی به شیوه‌های گونه‌گون بازتافته است، یگانگی جهان و انسان است. جهان و انسان دو نمود از یک بردارند و به دو روی سکه‌ای می‌مانند. یکی در دیگری به نمود آمده است: انسان افشرد جهان است و جهان گستره انسان. جهان سترگ و ناپیدا کرانه را فرو فشرده‌اند، انسان از آن پدید آمده است، انسان در برون خُرد و در درون بس بزرگ را فراگسترده‌اند، جهان از آن پدیدار شده است. هر کدام از این دو دیگری است با همه ویژگیها و توانها و شایستگی‌هایش، در پیکره و نمودی دیگرگون. بسیاری از نمادها، آیین‌ها و ارزش‌های اسطوره‌ای در جهان باستان از این بنیاد جهان‌شناختی برآمده است و مایه گرفته است. یادگاری از آن در قلمرو ادب که قلمرو پندارهای نغز و شاعرانه آدمی است؛ در ساخت استعاره کنایی، از فراسوی هزاره‌ها، برجای مانده است.

بدان‌سان که از این پیش نوشته آمد؛ اگر در شیوه‌های دیگر شعر، سخنور به دلخواه از این ترفند بهره می‌جوید؛ در شیوه چالش از آن‌گزیری نیست. سخنور ناچار است که در این شیوه، قهرمانان بی‌جان و جنب را به استعاره کنایی، زندگی و تکاپوی ببخشد و در برابر هم بایستاند. پس چندان شگفت‌انگیز و باورناپذیر نمی‌نماید اگر بر آن باشیم که در این گونه از ادب نیز به همچنان نمودی از جاندارگی

جهان و آدمی‌گونگی آن را بازمی‌یابیم که بنیادی باستانی و نمادشناختی در آیین‌های کهن است. همان شیوه‌ای که پروین آن را در روزگار ما به فرازنای پروردگی و پرمایگی رسانیده است و بدان، نامی جاودان در ادب جهان و جهان ادب برآورده است.

## پروین، شاعر تصویر آفرین

دکتر حکیمه دبیران

اگر چه استاد بزرگوار و فقید، مرحوم ملک الشعراء بهار می‌گوید «سبک خاص پروین تلفیقی از سبک خراسانی و سبک عراقی است با امتیازاتی خاص»، اما انوار سبک هندی را هم در اشعار پروین می‌توان دید. لذا به صورتی ملایم‌تر این عنوان را اختیار کردم که پروین شاعری تصویر آفرین.

شکوفه‌های من از روشنی چو خورشیدند به برگ و شاخه من ذره غباری نیست  
به حق یکی از ستاره‌های رخشنده آسمان شعر و ادب فارسی و خورشید فروزان  
سپهر اخلاق و فضایل اسلامی، پروین اعتصامی است چه خوش درخشید ولی  
دولت مستأجل بود.

در ۱۲۸۵ در تبریز پا به عرصه وجود نهاد و در ۱۳۲۰ از این جهان رخت بر بست و بهار زندگی جاودانی را آغاز نمود. در کودکی با پدرش یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی به تهران آمد و تحت مراقبت‌های دایه‌ای او به کسب معلومات و سرودن اشعار پرداخت. در پایه و مایه شعری به جایی رسید که همگان به استادی وی معترفند و دیوان اشعار وی در جمع دواوین فارسی مقامی بس رفیع دارد و شیوایی کلامش زبانزد خاص و عام است. پروین برای بیان معانی لطیف و مضامین عالی، گاه از قصاید بلند و کوتاه مدد می‌گیرد و گاه گوهر ثمین سخن را در سلک مثنوی و قطعه و سمط به رشته نظم می‌کشد. قصاید غرای او یادآور سبک و شیوه هر یک از استادان سخن باشد یارای مقابله با آن را دارد؛ معانی در نهایت شیوایی و کلام آن در کمال زیبایی است.

گویند عارفان، هنر و علم کیمیاست  
و آن مس که گشت همسر این کیمیا طلاست  
فرخنده طائری که بدین بال و پر پرد  
همدوش مرغ دولت و هم‌عرصه هماست  
در آسمان علم، عمل برترین پرست  
در کشور وجود، هنر بهترین غناست

چنان‌که گذشت مرحوم ملک‌الشعراء بهار در دیباچه چاپ اول دیوان پروین می‌فرماید «این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی آمیخته با سبکی مستقل و آن دو، یکی شیوه شعرای خراسان است و دیگر شیوه شعرای عراق و فارس و از حیث معانی نیز بین افکار حکما و عرفاست و این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو معانی و حقیقت‌جویی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع به وجود آورده است.» مؤید این مطلب بسیاری از اشعار پروین است که در اقتفای شاعران دیگر سروده است. از آن نمونه نظیره‌گویی پروین نسبت به قصیده منوچهری با مطلع زیر است:

شبی گیسو فروهشته به دامن      پلاسین معجر و قیرینه‌گرزن  
که پروین می‌فرماید:

شباهنگام کاین فیروزه گلشن	ز انوار کواکب گشت روشن
غزال روز پنهان گشت از بیم	پلنگ شب برون آمد ز مکمن
دروگر، داس خود بنهاد بر دوش	تبرزن رخت خود پوشید بر تن
ز بی‌خوابی شکایت کرد بیمار	که شد نزدیک رنج شب نخفتن
برآمد صبحدم مهر جهانتاب	بسان حور از چنگ هریم
ز سر بگرفت سعی رنج خود مور	بشد گنجشک بهر دانه جستن
بدین گونه است آیین زمانه	زمانی دوستدار و گاه دشمن



دریغا کاروان عمر بگذشت      ز سال و ماه و روز و شب گذشتن  
ز گیر و دار این دام بلا خیز      جهان تا هست کس را نیست رستن  
(اشعار پروین، شب، ص ۱۴۲ - ۱۴۵)

از ویژگی‌های این سبک بدیع و اسلوب مستقل، قدرت خیال و تصویرآفرینی پروین در صحنه پردازیهاست که بی اغراق می‌توان گفت کمتر شاعری از مرد و زن چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت در این فن به پایه و مایه وی رسیده‌اند. تصویرآفرینی پروین اغلب در قطعات به چشم می‌خورد و گاه در مثنویها و بیشتر آنها به صورت مناظرات و محاورات گوناگون است. عالم هستی پروین را آنگونه به خود مشغول می‌کند که گویی تمامی پدیده‌ها را در پیوند با یکدیگر و در حقیقت به صورت یک معلم اخلاق، یک حکیم، یک عارف و یا یک مصلح اجتماعی می‌بیند. مناظر، شاهد و شمع، گل و بلبل، کبوتر و زاغ، جوان و پیر، تیر و کمان، سوزن و رفوگر، همه در مذمت عجب و خودپسندی، هوا و حرص و طمع، خیانت در انجام وظیفه، ظلم و ستم و از طرفی دیگر تشویق و تحریض به فداکاری و ایثار، رضا به قضای الهی، یکرنگی و اتفاق، عفاف و سایر فضایل انسانی است.

شاهدی گفت به شمع‌ی کامشب	در و دیوار مزین کردم
دیشب از شوق نخفتم یکدم	دو ختم جامه و بر تن کردم
دو سه گوهر ز گلوبندم ریخت	بسستم و باز به گردن کردم
کس ندانست چه سحرآمیزی	به پرند از نخ و سوزن کردم
تو به گرد هنر من نرسی	ز آنکه من بذل سر و تن کردم
شمع خندید که بس تیره شدم	تا ز تاریکیت ایمن کردم
پی پیوند گهرهای تو بس	گهر اشک به دامن کردم
خوشم از سوختن خویش از آنک	سوختم بزم تو روشن کردم

خرمن عمر من ار سوخته شد حاصل شوق تو خرمن کردم  
(اشعار پروین، ص ۱۴۱ - ۱۴۲)

یا در قطعه جوان و پیر:

به شکوه گفت جوانی فقیر با پیری به روزگار مرا روی شادمانی نیست  
بلای فقر تنم خسته کرد و روح بگشت به مرگ قانعم آن نیز رایگانی نیست  
به خنده پیر خردمند گفت تند مرو که پرتگاه جهان جای بدعنانی نیست  
به ملک زندگی ای دوست رنج باید برد دلی که مرد سزاوار زندگانی نیست  
(اشعار پروین، روح آزاده، ص ۱۱۹ - ۱۲۰)

در مشاهده سوزن در دست رفوگر این ابیات را ذکر می‌کند:

گفت سوزن با رفوگر وقت شام شب شد و آخر نشد کارت تمام  
روز و شب بیهوده سوزن می‌زنی هر دمی صد زخم بر من می‌زنی  
من ز خون رنگین شدم در مشت تو بس که خون می‌ریزد از انگشت تو  
زین همه نخهای کوتاه و بلند گه شدم سرگشته گاهی پایبند  
گفت در پاسخ رفوگر کای رفیق نیست هنر رهپوی از اهل طریق  
تو چه می‌دانی چه‌ها بر من رسید موی من شد زین سیه‌کاری سفید  
من چو گردم خسته فرصت بگذرد چون گذشت آنکه که بازش آورد  
جهد را بسیار کن عمر اندکی است کار را نیکو گزین فرصت یکی است  
کاردانان چون رفو آموختند پاره‌های وقت بر هم دوختند  
(اشعار پروین، رفوی وقت، ص ۱۰۹ - ۱۱۲)

پروین، با استفاده از این تمثیل‌ها در بسیاری از مشاهدات دیگرش بر نکته‌های  
نغز و دلنشینی تأکید دارد و پندها و حکمت‌ها و احساسات و عواطف لطیفی را با  
استعداد خداداد در قالب قصاید می‌ریزد که نشان‌دهنده قدرت تصویرآفرینی اوست.

وقت مانند گلوبند بود پروین      چو شود پاره پراکنده شود گوهر

در غنیمت شمردن و از دست ندادن فرصت با ذکر تمثیلی که تمام ارکان تشبیه را به همراه دارد و در عین حال متضمن دو وجه شبه یکی پیوستگی و دیگر گرانقدری در این بیت دیده می‌شود آنچه شرط بلاغ است می‌گوید.

این کلام یادآور فرمایش مولا علی بن ابی طالب در دعای کمیل است آنجا که می‌فرماید حتی تکون اعمالی و اورادی کلّها ورداً و احداً. قبل از این قسمت که می‌فرماید پروردگارا روز و شب مرا آنچنان به یاد خودت معمور و آبادان بگردان و در خدمت به هم پیوسته و متصل قرار بده «حتی تکون اعمالی و اورادی کلّها ورداً و احداً» مبدا دانه‌ای از گردنبند وقت به باطل گراید و رشته بندگی گسسته گردد. این اتصال خدمت و دوام مراقبت مورد نظر پروین است که مجموعه اوقات و نحوه گذران عمر خویش را با توجه به گرانبها بودن و اتصال اعمال خیر و نیات خیر و خدمت به گردنبد و گوهرهای به هم پیوسته تشبیه کرده است.

باز در قصاید دیگری می‌بینیم که پروین نه تنها از کنار هیچ پدیده‌ای بی‌تأمل نمی‌گذرد بلکه علاوه بر نگرش دقیق به آثار آفرینش و دریافت صد معنی نهان از هر برگ گلی گاه به تناسب و اقتضای کلام، حکایتی کوتاه و نکته‌ای برگرفته از گفتار و رفتار دیگر موجودات می‌آورد تا صفات پسندیده را از ناپسند نشان دهد. در نکویش سستی و تن‌آسانی این بیت را در اثنای یک قصیده ذکر می‌کند:

اندرز کرد مورچه فرزند خویش را      گفت این بدان که مور تن‌آسان نمی‌شود  
(اشعار پروین، ای دوست دزد حاجب و دربان نمی‌شود، ص ۵)

ادعاهای دروغین در شامگاه جهل و ظلمت و اثر تاریکی‌های غفلت در ایجاد زمینه فریب و نیرنگ و در مقابل آن امید بر دمیدن صبح و رسوایی مدعیان دروغین و در نتیجه پیروزی نور بر ظلمت مورد نظر پروین بوده که الیس صبح به قریب لذا در

احتراز از ادعاهای دروغین و بالاخره برملاشدن حقیقت، داستانی را در نهایت ایجاز در بیتی از یک قصیده چنین بیان می‌کند.

زاغکی شامگهی دعوی طاووسی کرد صبح دم فاش شد این راز ز رفتاری چند  
و یا در قصیده دیگری این نوشته را در وجه شکوفه می‌خواند که :

ایام در گردش است و بهار دیری نمی‌پاید  
خاصه دهر بر شکوفه هر بهاری به پی خزانی داشت

از گردش ماه و سیر آن در آسمان چشم‌نگران و حیران روزگار را می‌بیند که در جستجوی داراها و اسکندرهاست و به زبان عبرت می‌گوید که عمر پایدار نیست  
«کل شی هالک الا وجهه» :

ماه چون شب شود از جای به جایی حیران  
بی کیخسرو دار او سکندر گردد

درباره کوتاهی عمر و بیان این حقیقت که «الفرصت تمر و مَرِّصحات» صحنه زیبای دیگری می‌آفریند که انسان را به دانه و روزگار را به مرغان تشبیه می‌کند. چون پس از افشاندن شدن چندی نمی‌پاید که بر چیده می‌شوند.

تا بیفشانند برچینندمان طوطی وقت و زمان را شکریم

در اظهار دورویی و چندرنگی هواپرستان و خودکامگان منظور خود را به طور صریح در قالب تشبیه و تمثیل بیان می‌کند و برای نشان دادن تسلط هوا بر نفس راهی بهتر از این نمی‌بیند که آن را به نقاشی مانند کند که در کارگاه خودکامگی و بی‌ثباتی عقیده هر دم آدمی را به نوعی رنگ می‌کند.

تو تصویر و هوا نقاش و خودکامی نگارستان

از آن رو که سپیدی گه سیاهی گاه الوانی

گویی پروین به زبان تمثیل می‌گوید که هیچ رنگی چون بی‌رنگی و یک‌رنگی خدا نیست که «سبقه‌الله و من احسن من الله سبقتاً» و به هر رنگی جز رنگ الهی در آمدن دور افتادن از حقیقت است و مشمول این آیه کریمه قرار گرفتن که «والله يشهد ان المنافقين لكاذبون».

در بسیاری از اشعار از آن جمله نغمه رفوگر علاوه بر ارائه مضامین از لحاظ سبک، هندی است.

دل ز خون یاقوت احمر ساخته است	من نمی‌دانستم اینجا معدن است
جامه‌ها کردم به تن اما به تن	جامه‌ای دارم که چون پرویزن است
دیده تا یارای دیدن داشت دید	این چراغ اکنون دگر بی‌روغن است
بس رفو کردم ندانستم که عمر	صد هزارش پارگی بر دامن است
چرخ تا گردیده خلق افتاده‌اند	این فتادنها از آن گردیدن است
سوزنش صد نیش زد این خیرگی	دست‌مزد دست لوزان من است

ارسال المثل یکی از صنایع رایج بدیعی است که در اکثر آثار شاعران بویژه در آثار پروین دیده می‌شود. اما گاهی استفاده بجا و ابتکاری از مثل‌ها تصویری گویا و روشن را به همراه دارد که بر قدرت مفهوم تمثیلی برتری پیدا می‌کند. داستان ارزش گوهر که حاوی ضرب‌المثل «اگر به ارزنی بی‌ارزد» می‌باشد از این خلاقیت پروین حکایت می‌کند که از ارزن در جای خودش استفاده کرده است:

مرغی نهاد روی به باغی ز خرمنی  
 ناگاه دید دانه لعلی به روزنی  
 پنداشت چینه‌ایست به چالاکی‌اش ربود  
 آری نداشت جز هوس دانه چیدنی  
 چون دید هیچ نیست به خاکش فکند و رفت  
 زبانش آزمود چه نیک آزمودنی

خواندش گهر به پیش که من لعل روشنم  
روزی به این شکاف فتادم ز گردنی

و بعد از توصیفات بسیار درباره لعل می فرماید:

خندید مرغ و گفت که با این فروغ و رنگ بفروشم اگر بخرد کس به ارزنی  
اما آنچه بیش از همه آوازه پروین را تا به پروین رسانده تصویرآفرینی در مثنویها  
و قطعات این شاعره تواناست. پروین که می بیند همه در حرکتند و در تکاپو و  
جستجو، عشق هر پدیده ای در دل او شوری می افکند و او را به اندیشه ای وامی دارد.  
پروین در قطعات از تجربه های شخصی خود استفاده می کند، استقلال فکر و ابتکار  
ذوق در ارائه صحنه های تصویری یا بقولی تصویری مرکب و قصه واره، مهمترین  
امتیاز شعر پروین است. البته با این اوصاف از بازگو کردن تجربه های دیگران یا  
تشبیهات رایج و توجیه و توضیح تشبیهات و ضرب المثل ها ابایی ندارد و هر چند  
از این تصاویر و قصاید با رعایت ایجاز می گذرد اما در مثنوی ها و قطعات تا  
حداکثر به اطناب کشیده و تمام جزئیات داستان را بازگو می کند و هر مضمونی را  
گاه به چند تعبیر بیان می کند و نتیجه داستان را نیز به تصویر می آورد. در داستان مادر  
موسی تمام احساسات و عواطف مادر و برتر و بالاتر از آن لطف حق یعنی مادر  
آفرین را از آیات قرآن الهام می گیرد و به روشنی بیان می کند آنجا که خدا می فرماید  
و «اوحینا الی ام موسی ان ارضه و اذا خفت علیه فالقی فی الیم و تخاف و لما  
تحزنی» ۵۰ و چند بیت از این آیات الهام می گیرد و تصویری بسیار زیبا می آفریند تا  
بازگو کند بسیاری از نکات را از آن جمله مهر آن مادرآفرین و قدرت خدا در نگه  
داشتن جعبه ای کوچک بر روی اقیانوسها و دریاها و درهم شکستن کشتی با آن  
عظمت. نگه داشتن فرزندی اینگونه آنچنان که خود می خواهد و پروردن فرعونی که  
با توصیفات پروین با آنهمه لطف و نوازش الهی و با آن همه خیری که از آن نجات

دیده است سر به طغیان برمی دارد و در نتیجه آنچه که در آخر داستان خود بازگو می کند :

مادر موسی چو موسی را به نیل	درفکسند از گفته ربّ جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه	گفت کی ای فرزند خرد بی گناه
گر فراموش کند لطف خدای	چون رهی زین کشتی بی ناخدای
گریارد ایزد پاکت به یاد	آب خاکت را دهد ناگه به باد
وحی آمد کاین چه فکر باطل است	رهرو ما اینک اندر منزل است
پرده شک را بر انداز از میان	تا ببینی سود کردی یا زیان
ما گرفتیم آنچه را انداختی	دست حق را دیدی و نشناختی
در تو تنها عشق و مهر مادری است	شیوه ما عدل و بنده پروری است
نیست بازی کار حق، خود را مبارز	آنچه بردیم از تو باز آریم باز

(اشعار پروین، لطف حق، ص ۲۵۲)

بعد به همین مقدار بسنده نمی کند بعد از ذکر تصویرهای گوناگون از این صحنه راز و نیاز و آرامش در دلها «تخافی و لاتحزنی» و طمأنینه ای که با وحی معبود بی نیاز پیدا می کند داستان نجات کودک را تصویر می کند.

سنگ را گفتم به زیرش نرم شو	برف را گفتم که آب گرم شو
صبح را گفتم به رویش خنده کن	نور را گفتم دلش را زنده کن
لاله را گفتم که نزدیکش بروی	ژاله را گفتم که رخسارش بشوی
رنج را گفتم که صبرش اندک است	اشک را گفتم مکاهش کودک است

(اشعار پروین، لطف حق، ص ۲۵۴)

تا بالاخره به پایان داستان آنجا که

آخر آن نور تجلی دود شد	آن یتیم بی‌گنه نمرود شد
خواست تا لاف خداوندی زند	برج و باروری خدا را بشکند

(اشعار پروین، ص ۲۵۶)

و آن ادعاهای نمرود و نتیجه را صریح بیان می‌کند که خداوند با قدرت آفرینی خود می‌فرماید:

ما که دشمن را چنین می‌پروریم	دوستان را از نظر چون می‌بریم
این سخن پروین نه از روی هواست	هر کجا نوری است ز انوار خداست



## اندرزهای حکیمانه در شعر پروین

دکتر عباس کی‌منش

با تشکر از برگزارکنندگان این جلسه ادبی که به مناسبت بزرگداشت پروین اعتصامی شاعر بزرگ عصر ما ترتیب داده‌اند چگونه می‌توان تشکرگزار بود در مقابل اینگونه محبت‌هایی را که از بعد از ظهر دیروز تاکنون عزیزان به ما ابراز فرمودند. از جناب آقای استاندار مرکزی و جناب آقای فرماندار و جناب آقای محمودی آشتیانی و بزرگان مجلس صمیمانه سپاسگزاریم ولی بعد از سخنرانی عالمانه و فاضلانه و بسیار عمیق حضرت استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر اسماعیل حاکمی و با حضور داشتن جناب آقای دکتر مظاهر مصفا و جناب آقای دکتر روح‌الامینی و جناب آقای دکتر جلیلی چگونه جرأت پیدا کنم که عرایضی چند به عرض برسانم ولی تکلیفی که بر عهده این بنده است، سخنرانی تحت عنوان اندرزهای حکیمانه در شعر پروین اعتصامی است.

آسمان تبریز در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی با طلوع اختر پروین فروزان گشت اما پدرش یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی می‌باشد. متوفی به سال ۱۳۱۶ صاحب نشریه بهار. در سال ۱۲۹۱ شمسی دل از تبریز برکند و با همسر آذربایجانی و دیگر اعضای خانواده به تهران آمد؛ پروین به دانش‌اندوزی در نزد پدر همت گماشت تا به ادب فارسی و عربی یگانه شد. پس از آن دیری نپایید که به مدرسه آمریکایی رفت و زبان انگلیسی را نیز بیاموخت. پروین به سائقه فطری از هشت سالگی به سرودن شعر آغاز کرد و اندک‌اندک در این شیوه تا آنجا پیش رفت که از ارکان برجسته ادب فارسی معاصر شد. دریغا که در شب ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ شمسی نیمه شب با بیماری حصبه در تهران چشم از جهان فرو بست و با آرامش خاطر دعوت حق را

لبیک گفت و در قم در صحن مقبره خانوادگی در کنار مزار پدرش یوسف اعتصامی به خاک سپرده شد. زندگی کوتاه پروین نمودار هیجان و طوفانی است که در روزگار وی برخاسته. زمان پروین ایام سرگشتگی و حیرانی است. عصری که خودکامگی بر همه چیز و همه جا تسلط دارد. پروین نگران مردمی ساده دل و بی پشتیبان است. چشمان دوربین آینده نگرش، ورطه ها و مغاک های هولناک جهل و استبداد را می بیند. آنگاه در اندیشه عمیق فرو می رود و راهی بر این گم گشتگان وادی درد و غم می جوید. پروین آرزوها و دردهای مردم روزگارش را با کلمات رسا و زیبا در قالب تعبیراتی ساده و دلنشین به سلک شعر درآورده و مطاوی و مضامین این اشعار سوزناک دردهای جامعه را بیان کرده و برای بهبود زندگی مردم و تقویت نیروی اخلاقی آنان چاره می اندیشد. این بانوی اندیشمند، عارفانه در قلمرو ادب و اجتماع ایران گشت و گذاری بسزا کرده، با نبوغ خداداد، شاهکاری جاودانه و اثری حکیمانه بر گنجینه حکمت و ادب زبان پویای فارسی و فرهنگ و معارف اسلامی افزوده است و حلقه پیوند شعر کهن با ادب عصر ما شده است. قصاید حکیمانه پروین و مقطعات و مثنویهای او، گوهر شب چراغ افسانه ای شعر زبان فارسی است. اشعارش از درونمایه عشق و محبت سرشته و ساخته و پرداخته شده است. عشقی که به گفته حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی از مذهبها جدا و اسطرلاب اسرار خداست، در دریای دیوانش جوش می زند؛ عشق رسیدن به حق تعالی. عشق به خدا و عشق به مظاهر آفرینش از چشمه سار اندیشه اش بیرون می تراود، افکار عارفانه و اندرزه های حکیمانه پروین در جان اندیشه و بینش کم نظیر است. دیوان پروین بر احساسات، آمال و عواطف انسان دوستی پی ریزی شده است و چه بسیار معانی عارفانه و اندیشه های نو همراه با صورتهای خیالی دلپذیر در دیوانش پراکنده است. دریای ناپیدا کرانه اندیشه پروین، موج خیز است و طوفانهای عظیم آن برانگیخته از درد دل های شکسته و روانهای خسته ای است که از جفای ستم پیشگان فریاد برآورده اند.

تلاش و کوشش و پرهیز از تن‌پروری یکی از پایه‌های اساسی اندیشه و فلسفه فکری پروین است و او از گویندگانی است که ورقی چند گرانها بر کتاب شعر و ادب تعلیمی زبان فارسی افزوده است. پروین وصول به هدف را دستاورد پی‌گیری و استقامت همه جانبه انسان در کار می‌داند و بر تن‌پروران که ناکامیهای خود را معلول قضا و قدر می‌دانند سخت می‌تازد و راه بهانه را بر آنان می‌بندد.

وقت گذشته را نتوانی خرید باز      مفروش خیره کاین گهر پاک بی‌بهاست  
تا اینجا که می‌فرماید:

دیوانگی است قصه تقدیر و وصل نیست      از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست  
آرزوهای کودکان و بلندپروازیها را اینگونه پاسخ می‌گوید:

بنگر به بلبل از ستم باغبان چه رفت      تا کرد سوی گل نکه عاشقانه‌ای  
هر کس که توسنی کند او را کنند رام      در دست روزگار بود تازیانه‌ای

(اشعار پروین، کودک آرزومند، ص ۱۹۶ - ۱۹۷)

پروین را ظاهری آرام بود و کسی نمی‌دانست که در ورای خموشی و آرامش ظاهری چه آتشی در سینه نهفته دارد. پروین گرمی‌ترین عواطف بشری مانند مهر مادری را چه خوب بیان کرده است آنجا که می‌فرماید:

مادر موسی چو موسی را به نیل      در فکند از گفته رب جلیل  
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه      گفت کای فرزند خرد بی‌گناه  
گر فراموش کند لطف خدای      چون رهی زین کشتی بی‌ناخدای  
گر نیارد ایزد پاکت به یاد      آب و خاکت را دهد ناگه به باد

و اما به دنبال آن چه پاسخ عظیم و بزرگ می‌شود:

وحی آمد این چه فکر باطل است      رهرو ما اینک اندر منزل است

پرده شک را برانداز از میان	تا ببینی سود کردی یا زیان
ما گرفتیم آنچه را انداختی	دست حق را دیدی نشناختی
در تو تنها عشق و مهر مادری است	شیوه ما عدل و بنده پروری است

(دیوان اشعار، با مقدمه استاد بهار، لطف حق، ص ۲۵۲)

در این شعر که یادآور اشعار مولانا جلال‌الدین است پروین آنچه را که باید، در خصوص مهر مادری، بیان فرموده و همین طور عشق و فداکاری را در نسخه‌های آسمانی خود جلوه خاصی بخشیده است. عناوین و مضامین اشعار او چون سفر اشک، لطف حق، گوهر اشک، دیده دل، روح آزاد، نغمه صحیح، کعبه دل و بسیاری دیگر از قصاید و قطعات او گواهی بر صحت این ادعاست. او از ناسازگارهای روزگار نیک سخن می‌گوید و جفای خداوندان زر و زور را بر زیر دستان بر نمی‌تابد و ما را به شکیبایی و ایستادگی و عبرت‌آموزی فرامی‌خواند و نابسامانیها و کاستیهای روزگار خود را آشکارا می‌نماید.

ای دل عبث مخور غم دنیا را	فکرت مکن نیامده فردا را
کنج قفس چو نیک بیندیشی	چون گلشن است مرغ شکبیا را
این دشت خوابگاه شهیدان است	فرصت شمار وقت تماشا را
در پرده صد هزار سیه کاری است	این تندسیر، گنبد خضرا را
پیوند او مجوی که گم کرده است	نوشیروان و هرمز و دارا را
دیدار تیره روزی نابینا	عبرت سراسرست مردم دنیا را
ای دوست تا که دسترسی داری	حاجت برآر اهل تمنا را
از بس بخفتی این تن آلوده	آلود این تن مصفا را
خود رای مباش که خود رایی	رانده از بهشت آدم و هوا را
اول بدیده روشنی آموز	زان بیوی این ره ظلما را

پروین به روز حادثه و سختی      در کار بند صبر و مدارا را

پروین بارها ظلم و بیداد قدرتمندان و اغنیا را بر طبقهٔ مرحوم جامعه مورد انتقاد قرار داده چنانکه قطعه «قصه ما، صاعقه ما ستم اغنیاست» یکی از کوبنده‌ترین اعلام جرم‌های شاعری آزاده است علیه طبقه اشراف و ستمگران. در این شعر روان‌پرور از ظلم و ستمی که بر محرومان جامعه رفته است در قالب گفتگویی که میان دهقان و فرزند جوانش ساخته و پرداخته، نمایشی هیجان‌انگیز ترتیب داده است که طی آن دهقان سالخورده، برخی اندرزهای حکیمانه و راهنمایی‌های سودمند را برای فرزندش باز می‌گوید از قبیل «کشت کن آنجا که نسیم و نمی است» و یا «دانه چو طفلی است در آغوش خاک» و یا «هر چه کنی کشت همان بدروی» و نظایر اینها. ولیکن بعد کشاورز زاده جوان با پرخاش پدر سالخورده را متوجه مسائل اساسی تر و دست و پاگیرتر جامعه می‌کند و زندگی آمیخته با فقر و بیچارگی خود را در برابر ثروت و مکتب بی‌دلیل اغنیا نابرابری و ظلم فاحش می‌شمرد و به صراحت از فراگیر شدن بیداد سخن ساز می‌کند.

گفت چنین کای پدر نیک رأی	صائقه ما ستم اغنیاست
پیشهٔ آنان همه آرام و خواب	قسمت ما درد و غم و ابتلاست
دولت و آسایش و اقبال و جاه	گر حق آنهاست حق ما کجاست
قوت به خوناب جگر می‌خوریم	روزی ما در دهن اژدهاست
غله نداریم و گه خرمن است	همه نداریم و زمان شتاست
از چه شهان ملک‌ستانی کنند	از چه به یک کلبه ترا اکتفاست
پای من از چیست که بی‌موزه است	در تن تو جامه خلقان چراست

(اشعار پروین، صائقه ما ستم اغنیاست، ص ۱۵۷ - ۱۵۸)

تکیه بر دین را کاری عبث و بیهوده می‌داند و اوضاع عمل را در دوران شباب لازم می‌داند و پایداری و استقامت را ارج می‌نهد و آزار زیردستان را تقبیح می‌کند و زشت می‌شمارد. پروین با دلی که از عشق ابنای بشر سرشار است و از فلاکت آنان متألم و متأثر، وضع سخت طبقات اجتماع و ظلم و بیدادگری که همچون جراحی کریه بر پیکر جامعه ایران آن روز جلوه‌گر است را می‌بیند روح بلندش آزرده می‌شود اما آنچه مطلوب اوست و به اعتقاد او استقرار عدالت و غلبه خیر و محبت را در عالم ممکن می‌سازد تربیت اخلاقی است که میان ایمان و عمل تعادل برقرار می‌کند و زندگی آدمی را از حد ارضای شهوتهای جسمانی برتر نشان می‌دهد و آنچه را مربوط به خور و خواب و خشم و شهوت و وابسته به زندگی بهیمة انسان عادی است درخور دلبستگی و مایه خرسندی نمی‌بیند. روح در نزد او در عالم تن و در زندان بی‌امان دنیای جسم و ماده گرفتار آمده است و از مصاحبت تن که بدان محکوم است کاستی می‌پذیرد و رنج می‌برد و آزرده می‌شود.

تو بلند آوازه بودی ای روان	با تن دون یار گشتی دون شدی
ملک آزادی چه رخسارت رساند	کامدی در حسرتن مسجون شدی

و کمال روح را در رهایی از تعلیقات و تعینات دنیوی می‌داند و در این اندیشه است که با اندرزهای حکیمانه برای آزادی انسان از این زندان راه گشایش و رهایی نشان دهد.

تو چو زری، ای روان تابناک	چند باشی بسته زندان خاک
بحر امواج ازل را گوهری	گوهر تحقیق را سوداگری
واگذار این لاشه ناچیز را	در نورد این راه آفت خیز را
تو یکی تابنده گوهر بوده‌ای	رخ چرا با تیرگی آلوده‌ای

(اشعار پروین، لوح آزاد، ص ۱۱۶)

پروین حتی در شعری که برای کشف حجاب ساخته و پرداخته نیز بر خلاف آرزوی طراحان آن جنبش کاذب بازار زن، تصویر دیگر گونه و بکلی خلاف خواست تجاوزگران حقوق انسانی زن به دست می‌دهد و اینگونه با زنان سخن ساز می‌کند که ای زن ارزش واقعی و آزادی راستین تو آنگاه بدست تواند آمد که از تقلید کورکورانه بپرهیزی و به کسوت عفاف ملبس شوی:

بهر زن تقلید، تیر فتنه و چاه بلاست  
 زیرک آن زن کو رهش این راه ظلمانی نبود  
 آب و رنگ از علم می‌بایست شرط برتری  
 با زُمُرد باره و لعل بدخشانی نبود  
 جلوه صد پرنیان چون یک قبای ساده نیست  
 عزت از شایستگی بود از هوسرانی نبود  
 زن سبک‌باری نبیند تاگران سنگ است و پاک  
 پاک را آسویی از آلوده دامانی نبود  
 زن چو گنجور است و عفت گنج و حرص و آزدزد  
 وای اگر آگه ز آیین نگهبانی نبود  
 (اشعار پروین، میزان زن در ایران، ص ۱۲۲)

عزت نفسی که پروین دارد و در اشعار بلند آیینش منعکس است حاصل تجربه‌ای است که این بانوی پرهیزگار در طول زندگی کوتاه و پرنشیب و فراز و سرشار از ناکامی و حرمان حاصل کرده است.

اینکه پروین خود را اختر چرخ ادب می‌نامد تفاخر نیست و اگر هم باشد حق اوست که تنها در همین بیت نام پرآوازه خود را به ایهام به کار گرفته آنچنانکه گویی این هنر را با کمال ظرافت از خواجه بزرگ حافظ شیراز آموخته است و لٰی باز هم

آشکارا در همین شعر زبان به ایراد پند و حکمت می‌گشاید و نقش‌بند سخنان عارفانه و به یاد ماندنی بر لوح مزار خود می‌شود.

اینکه خاک سیهش بالین است	اختر چرخ ادب پروین است
صاحب آنهمه گفتار این روز	سائل فاتحه و یاسین است
بیند این بستر و عبرت گیرد	هر که را چشم حقیقت‌بین است
هر که باشی و ز هر جا برسی	آخرین منزل هستی این است
خرم آنکس که در این محنت‌گاه	خاطری را سبب تسکین است

(اشعار پروین، با مقدمه استاد بهار، ص ۳۱۰)



## خاورشناسان و پروین

### ۱. نیکوهمت

درباره میرزا یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک) مدیر مجله «بهار» و پروین اعتصامی - دختر وی -، شیوه نگارش مقالاتی که از اعتصام‌الملک انتشار یافته، اثری که مجله «بهار» در تحول نثر فارسی معاصر داشته و همچنین تأثیرات فراوان اندیشه‌ها و آثار آنان در تطور و تحول شعر و نثر، علاوه بر پژوهندگان ایرانی پاره‌ای از ایران‌شناسان و استادان ادب و زبان پارسی در کشورهای جهان مقالاتی محققانه به رشته نگارش درآورده‌اند که هر کدام در جای خود حائز کمال اهمیت می‌باشد و نشان‌دهنده عظمت اندیشه و شخصیت والای این پدر و دختر در تطور نثر و نظم معاصر می‌باشد.

یان ریپکا (Yan Rypka) که در سال ۱۸۸۶ میلادی در چکسلواکی تولد یافته و در سال ۱۳۱۳ خورشیدی از مدعوین جشن هزارمین سال ولادت فردوسی بوده و پیرامون آثار حکیم نظامی هم پژوهش‌هایی نموده، درباره پروین اعتصامی و اشعار او تحقیق کرده است.

مادام وراکوبیچکوا (vera Kubechukova) اهل چکسلواکی و شاگرد یان ریپکا یکی از ایران‌شناسان نامی معاصر است که روش استاد خود را در تحقیق درباره ادبیات فارسی تعقیب کرده است.

کوبیچکوا در بخشی از مطالعات خود در مورد ادبیات نوین معاصر ایران از «مجله بهار» به مدیریت یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک) - پدر پروین - به عنوان شاعر و روزنامه نگار یاد می‌کند. در صورتی که بر پژوهندگان و صاحب‌نظران روشن و مبرهن است که اعتصام‌الملک هرگز شاعر نبوده ولی دارای نثری شیواست که

مضامین و ترکیبات خاص را هنگام نگارش بکار برده است به طوری که می‌توان او را یکی از پیشروان نثر جدید معاصر دانست که در انعکاس اندیشه‌ها و مکثات قلبی خود شیوه‌ای خاص در نثر داشته که حاوی ویژگی‌هایی بدیع می‌باشد.

کوبیچک‌کوا در بخش دیگری از مقاله مفصل خود که تحت عنوان «نگرش بر ادبیات نوین ایران» نوشته، درباره ویژگی‌های نوزایی ادبی دوران معاصر مطالبی به نگارش درآورده و درباره حیات ادبی در خلال سالهای ۱۳۰۰ الی ۱۳۳۰ شمسی (مطابق با سال ۱۹۲۱ الی ۱۹۴۱ میلادی) و نشریات ادبی که در این برهه از زمان در ایران انتشار یافته بحث می‌کند و در ضمن آن درباره مجله «بهار» که مؤسس و مدیر آن مرحوم یوسف اعتصامی بوده چنین می‌نویسد:

«نشریه بهار به سردبیری اعتصام‌الملک شاعر و روزنامه‌نگار برای مدت کوتاهی با ارمغان<sup>(۱)</sup> به رقابت برخاست. ارزش و معیار این نشریه بالا بوده ولی اثر و نفوذش در تحولات و گسترش ادبی به پای ارمغان نمی‌رسید [اظهارنظر مستشرق است] اشعاری که در آن چاپ می‌شد مرکب از اشعار خود سردبیر و اشعار دخترش پروین و منظومات رشید یاسمی بود...»

مادام وراکوبیچک‌کوا در بخش «جریان‌های عمده در شعر» درباره شیوه سخن و معلومات پروین چنین می‌گوید:

«معروف‌ترین شاعره این دوره پروین اعتصامی بود که به نسل جوان تعلق داشت و آثارش عهد انقلاب را درک نکرد [منظور او انقلاب مشروطیت است]. پروین که دختر روزنامه‌نگار و شاعر معروف یوسف اعتصام‌الملک بود در سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰ چشم به جهان گشود و در کالج آمریکایی دختران تهران از تعلیم و تربیت نوین و نیز از تعلیم و تربیت سنتی و بالاتر از همه از آموزش اشعار فارسی و عربی در خانه

---

۱ - منظور مجله ادبی ارمغان است که مؤسس و مدیر آن شادروان وحید دستگردی بوده و اندکی بیش از ده سال بعد از انتشار مجله بهار فعالیت مطبوعاتی خود را آغاز کرده است.

توسط پدرش برخوردار گردید.

بدون شک اشعار نخستین او به کمک و راهنمایی پدرش سروده شده که در جلد دوم نشریه بهار اعتصام‌الملک به چاپ رسیده و نمونه‌هایی از آثار او در گلچین‌های جدید نیز دیده می‌شود.

دیوان پروین در سال ۱۳۴۴ شمسی در تهران طبع شد و به وضوح نشان داد که شاعره، کاملاً از جدل‌های نظری زمانش و از قوالب مورد بحث به دورست ... اظهارنظر این خاورشناس درباره شاعر بودن اعتصام‌الملک قرین به صحت نیست. وی همچنین درباره طرز سخن و موضوع اشعار پروین چنین اظهار کرده است:

«موضوع اشعار خود را از میان زندگی پابره‌نه‌ها و فقرا و طبقات پایین انتخاب می‌کرد و نسبت به فقر و بدبختی آنها احساس دلسوزی می‌نمود ...»

الساندرو باوسانی (Alessandro Bausani) ایران‌شناس ایتالیایی که پیرامون تاریخ و فرهنگ ایران تحقیقات جالبی کرده، درباره «پروین اعتصامی» و شیوه سخن و نقد آثار او با اشاره‌ای که به پدرش کرده چنین می‌نویسد:

«پروین در تبریز چشم به جهان گشود ولی از همان دوران طفولیت اکثر ایام عصر خود را در تهران گذراند. او ادبیات عرب و فارسی را نزد پدرش اعتصام‌الملک - که در سال ۱۳۰۸/۱۹۲۹ با کامیابی تمام کتاب بینوایان و ویکتور هوگو را به فارسی برگرداند - یاد گرفت و از همان ایام جوانی به سرودن شعر پرداخت. اشعار او کلاً با اوزان و قوافی سروده شده و گرایشهای اخلاقی او در این اشعار برای نوگرایان خسته کننده بود. ولی نباید فراموش کرد که همین نوگرایان بعداً مجبور شدند به طرف خود ایران برگردند و از گرایشهای اخلاقی بعضی از ادبای سستی سود جویند.»

مضمون اکثر اشعار وی مبارزه بین اغنیا و فقرا و اعتراض علیه نابرابری‌ها و ستم‌های اجتماعی و غیره است که در این جا البته باید نامی از اشعار شخص وی

نظیر شعری که در خصوص گم شدن ناگهانی گریه‌اش سروده به میان آورد. این شعر با سبک مکالمه‌ای شروع می‌شود که مصرع‌های اول هر بیت، هم‌قافیه است و مصرع‌های دوم هم، هم‌قافیه می‌شود.

ای گریه ترا چه شد که ناگاه	رفتی و نیامدی دگر بار؟
بس روز گذشت و هفته و ماه	معلوم نشد که چون شد این کار
جای تو شبانگه و سحرگاه	در دامن من تهی‌ست بسیار
در راه تو کند آسمان چاه	کار تو زمانه کرد دشوار

پیدا نه به خانه‌ای نه بر بام

«محمد اسحاق» معلم زبان و تاریخ ادبیات فارسی در دارالعلوم کلکته که در جشن هزارمین سال ولادت فردوسی به نمایندگی دولت هندوستان به ایران آمده و یکی از ایران‌شناسان و استادان ادب فارسی در دوره معاصر به شمار می‌رود، او که مؤلف کتاب ارزنده «سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر» در دو مجلد می‌باشد در مقاله مفصلی که درباره بررسی آثار یاره‌ای از شعرا و نویسندگان معاصر ایران نوشته، درباره پروین اعتصامی هم بحث جالبی کرده و چنین می‌گوید:

«وقتی که اشعار او برای نخستین بار در نشریه «بهار» منتشر شد و خوانندگان خیال کردند که این اشعار از آن یک شاعر مرد است. او در قطعه زیر روشن ساخت که این اشعار سروده یک شاعره می‌باشد:

از غبار فکر باطل پاک باید داشت دل

تا بداند دیو کاین آئینه جای گرد نیست

مرد پندارند «پروین» را چو برخی ز اهل فضل

این معما گفت نیکوتر که پروین مرد نیست»

«... اشعار او در قالب‌های مثنوی و قطعه، دارای مضامین تعلیمی، اخلاقی،

اجتماعی و عناوین رآلیستی است ... اشعار او احساسی است و گیرندگی زیادی دارد، خصوصاً طفل یتیم او برای آنهایی که والدین خود را در ایام کودکی از دست می‌دهند و از عشق و محبت مادرانه محروم می‌شوند بسیار دل‌انگیز و گیراست. این شعرگویی از دل برخاسته که در ایام کودکی غم بی‌مادری را چشیده است. آگاهی از ستم اغنیا بر فقرا در شعر او بازتابی روشن دارد. او در این نوع شعر تصویر رقت‌انگیزی از وضع فلاکت‌بار فقرا که محصول ظلم و بی‌عدالتی اغنیاست ترسیم کرده است.»

و در پایان این مقاله جامع می‌نویسد:

«پروین نمونه یک زندگی ساده و فکر و اندیشه عالی بود. او یک زن محجوب و خوب‌سرشت و متفکر و خوش‌قلب بود و این خصوصیات را درباره دوستان و آشنایانش دقیقاً رعایت می‌کرد.»

وقتی یکی از معاصران در تعریف و تمجید پروین اعتصامی غلو می‌کرد و اشعار او را بر ملک‌الشعرا بهار هم ترجیح می‌داد ملک‌الشعرا قطعه‌ای در این باره سروده که سه بیت آن چنین است:

فلان سفیه که بر فضل من نهد انگشت  
به محضر فضلائاز شد مر او را مش  
فضیحت است که تسخر زند به کهنه شراب  
عصیر تازه که نابرده محنت چرخشت  
برای خاطر پروین اعتصام‌الملک  
من و رشید و گروه دگر نباید کشت

در سال ۱۳۴۶ شمسی از طرف «انجمن ادبی صائب» غزلی از پروین اعتصامی به مطلع:

به باغ نظم که هر سوگل و بهاری بود      نهال طبع مرا نیز برگ و باری بود

به اقتراح گذاشته شد که پاره‌ای از شعرا به همان شیوه غزل‌هایی سرودند. بنده هم غزلی سروده‌ام که مطلع آن چنین است:

به روزگار جوانی مرا نگاری بود      خوشا زمان جوانی، چه روزگاری بود  
سراسر دیوان پروین تجلیگاه آثار متعالی اوست که حکایت از عظمت روح و  
پاکی گوهر و نژاد او می‌کند.  
مطلع یکی از قصیده‌های او چنین است:

سوخت اوراق دل از اخگر پنداری چند      ماند خاکستری از دفتر و طوماری چند  
اینجانب هم در دی ماه ۱۳۴۸ غزلی به همان شیوه سروده‌ام که مطلع آن این است:  
فصل گل با زیبا جانب گلزاری چند      رنجه بیهوده مشو از اثر خاری چند

## گل و بهار در شعر پروین اعتصامی

### مهدی حدیثی قمی

پروین اعتصامی گلی بود در گلزار ادب ایران که در بهار جوانی و در فصل گل و بهار طراوت، عطر ادبی خویش را از بوستان پر گل ادب ایران برگرفت و به سرای باقی شتافت و در جوار حضرت معصومه (ع) در شهر قم آرمید. «روحش شاد»  
پروین که شاعر مناظره‌هاست، به بهار و گل در شعر خود توجهی بسیار دارد گویی از فصل خزان هم در ضمیر بهاریش گریزان بوده و مناظراتی از بهار و گل با عناصری همچون شبنم، خاک، ابر و ... دارد که بعضی آنها را نام می‌برم:

مناظره «گل و شبنم»

گلی خندید در باغی سحرگاه	که کس را نیست چون من عمر کوتاه
فروزان شبنمی کرد این سخن گوش	ببخندید و ببوسیدش بنا گوش
بگفت ای بی‌خبر ما رهگذاریم	بر این دیوار، نقشی می‌نگاریم

(اشعار پروین، با مقدمه بهار، ص ۲۳۲)

### مناظره «گل و خاک»

صبحدم، تازه‌گلی خودبین گفت	کز چه خاک سیهم در پهلوست؟
خاک خندید که منظوری هست	خیره با هم ننشستیم، ای دوست

### مناظره «گل سرخ و ابر»

گل سرخ، روزی ز گرما فسرد	فروزنده خورشید رنگش ببرد
در آن دم که پژمرد و بیمار گشت	یکی ابر خُرد از سرش می‌گذشت

(اشعار پروین، با مقدمه بهار، ص ۲۲۴)

مناظره «گل و گل خودرو»

به طرف گلشنی در نو بهاری      گلی خودرو دمید از جوکناری  
بدو گل گفت کای شوخ سبکسار      بجوی و جَنگَلِ خود روست بسیار

مناظره «گل و بلبل»

نهفت چهره گلی زیر برگ و بلبل گفت

میوش روی، بروی تو شادمان شده‌ایم  
مسوز ز آتش هجران هزاردستان را  
بکوی عشق تو عمری است داستان شده‌ایم  
جواب داد کزین گوشه‌گیری و پرهیز

عجب مدار، که از چشم بد نهان شده‌ایم  
(اشعار پروین، ص ۲۲۳ - ۲۲۴)

بهار همیشه همراه نام پروین است. او در بهار چشم فرو بست و حتی دیباچه دیوانش به قلم بهار است و در شعر «به باغ نظم» می‌گوید:

به باغ نظم که هر سو گل و بهاری بود  
نهال طبع مرا نیز برگ و باری بود  
چکامه و سخن من به صفر می‌مانست  
که در برابر اعداد در شماری بود  
امید هست که کار آگهانش بپذیرند  
به کارگاه اَمَل، هر چه بود کاری بود  
غبار شوق من، از نور خور ندید، چه غم  
همین بس است که بر عرصه‌اش غباری بود



من این ودیعه، بدست زمانه می‌سپرم  
زمانه زرگر و نقّاد هوشیاری بود  
سیاه کرد مس و روی را به کوره وقت  
نگاهداشت بهر جا زر عیاری بود  
چو باغبان نگرائید، باغبان وجود  
به بوته‌ای که در آن، گل نبود خاری بود  
نبود درخور ارباب فضل، گفته من  
در این صحیفه ناچیز یادگاری بود

## روانشناسی پروین با نگاهی به شعر او

### تذرویی هروی

به نام آنکه روی دشمن و دوست به هر جانب که باشد جانب اوست

پروین اعتصامی، بدون تردید، از شاعران بزرگ و شیرین گفتار این سرزمین است که در آسمان ادب گران سنگ پارسی همچون ستاره‌ای فروزان می‌درخشد و به دور از گزافه، یکی از بزرگترین و تواناترین شاعران قرن اخیر به شمار می‌آید. پروین با احاطه به شعر کهن پارسی و به مدد شیوه‌ی خاص خود، سبک مستقلی را در شعر به وجود آورده که نام و هنر او را در تاریخ ادبیات ایران جاویدان ساخته است. تلفیق زبان شکوهمند و فاخر شعر خراسان، با فصاحت و ایجاز سبک عراقی، که در آن به ناصر خسرو قبادیانی نظر دارد و در این، به شیخ مصلح‌الدین سعدی، با گرایش‌ات معنوی، عرفانی و فلسفی، که شعر والای مولانا، عطار و حافظ را به ذهن خواننده القا می‌کند، از یکسو و طرز خاص شعر معاصر که حقیقت‌جویی و تجسم معانی را با بهره‌گیری از زبان ساده و خالی از تکلف و تصنع ادوار پیشین فرا رو دارد از سوئی، شعر پروین اعتصامی را از معاصرانش متمایز می‌سازد؛ به طوری که (قطعات) دیوان او که بیشتر در قالب مناظره است از شاهکارهای شعر فارسی به شمار می‌آید. او در این نوع از شعر، به زبان همه چیز و همه کس سخن می‌گوید. چشم و مؤگان، دام و دانه، مور و مار، سوزن و پیراهن، دیگ و تاوه، خاک و باد، صیاد و مرغ، ابر و باران و بالاخره جماد و نبات و انسان و حیوان. او خواننده را در خاطرات کودکی و جوانی و پیری و هزاران احوال خودآگاه و ناخودآگاه سیر می‌دهد و آرامش می‌بخشد. پروین، مرکب تخیل را در هیأت ماکیان، کبوتر، گنجشک، گریه دزد، کودک فقیر،

عجوز، مسکین ناتوان، گل پژمرده و صدها نماد دیگر، جولان می‌دهد و خواننده را در فضای خاصی قرار می‌دهد و با این اسباب و ابزار، به حیرت و تفکر وامی‌دارد.

با کمال تأسف باید اعتراف کرد، قدر و منزلت پروین اعتصامی در تاریخ ادبیات معاصر ما آنطور که باید و شاید شناخته نشده است. علیرغم اشعار زیبا و دلنشینی که از او به یادگار مانده، شخصیت وی به روشنی مورد پژوهش قرار نگرفته است. در تذکرها و تراجم احوال و تحقیقاتی که در شعر معاصر بعد از مشروطیت منتشر شده، یا مطلقاً اسمی از او نیامده‌اند و یا حداکثر در کنار نام پدر دانشمندش مرحوم یوسف اعتصام‌الملک، مشخصات کوتاهی از او ثبت شده است. به نظر می‌رسد، این بی‌لطفی و جفا به خاطر «زن بودن» پروین بر او رفته است. در جامعهٔ مرد سالاری که زنان و دختران را از تحصیل علم و معرفت باز می‌داشتند و تعلیم و تربیت زنان امری قبیح بود؛ اگر پروین، پدری روشنفکر و فرهیخته چون یوسف اعتصام‌الملک نداشت چه بسا امروز حتی نامی و یادی از او در تاریخ بجا نمانده بود. باری، نبوغ و شخصیت هنری پروین اعتصامی چندان مایه‌ی شگفتی بود که بعضی ادیبان و شاعران آن روزگار، با تنگ نظری حتی، دیوان شعر او را از آثار پدرش معرفی کردند. برای جماعتی از به اصطلاح اندیشمندان آن عهد، بعید می‌نمود که یک زن، بتواند چنین هنر و اعجازی در کلام نشان دهد.

خیلی از معاندان، او را زنی گوشه‌گیر و سرخورده از زندگی، که در ازدواج شکست خورده بود می‌دانستند و شعرش را ثمره‌ی ناهنجاریهای روانی ناشی از ناکامی در عشق می‌پنداشتند. با این امید که در روزگار ما که زنان از نظر دانش و معرفت همدوش مردان پیش می‌روند، صاحب‌نظران و اندیشمندان، هر چه بیشتر به پژوهش در آثار و احوال زنان نامدار تاریخ فرهنگ و هنر کشورمان بپردازند. حال، به بررسی شخصیت پروین، با بهره‌گیری از شعر اصیل او می‌پردازیم. به قول شاعر

پارسی گوی هندی، «زیب النساء بیگم» متخلص به مخفی:

در سخن مخفی شدم، چون رنگ و بو در برگ گل

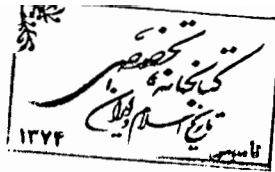
هر که خواهد دید، گو اندر سخن بیند مرا

غالب پژوهشگرانی که در احوال پروین، بررسی کرده‌اند و شاید همه آنها، او را انسان منزوی و ناامید معرفی می‌کنند که از نظر روانشناسی، شخصیتی مایوس و بدبین دارد. در روانشناسی هنری، امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که آفرینش هنری، فعالیت خلاقه است که با احساس شادی همراه می‌باشد. حتی اگر کار هنری با اندوه و شک و اضطراب نیز آغاز شود در نهایت، احساس شادی و سرور که همزمان با حصول توفیق و پیروزی ایجاد می‌شود، بر هرگونه احساس درد و رنج غلبه خواهد کرد. پس، نتیجه‌ی خلق هنری، احساس شادی و سرور است و هر جا آفرینش و خلاقیتی هست، شادی نیز هست. حتی در ذهن هنرمند پریشان و شوریده و شاعر نوامید و اندوهگین نیز، نشاط و بهجت پوشیده و پنهانی وجود دارد، شادی، خود به خود از آفرینش هنری می‌تراود و هر آفرینشی، همراه با احساس وجد و شادمانی است؛ تا آنجا که برخی از روانشناسان هنری این دو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌دانند.

شاید یکی از عللی که موجب می‌شود، پروین را هنرمندی مایوس و سرخورده معرفی کند؛ این است که در سرتاسر دیوان ارجمند این شاعر، سخنی از عشق، به مفهوم متداولش نرفته است. در اینجا باید اشاره کنم، پروین اعتصامی از مکانیسم دفاعی روانی، (تصعید) یا والایش، به نحو گسترده‌ای سود می‌جسته است. در این پدیده‌ی روانشناسی، انسان به شکل ناخودآگاه، امیال و غرایز پست و حیوانی را که مورد پذیرش جامعه نیست، با توسل به پدیده‌های مورد قبول اجتماع عینیت می‌بخشد. فی‌المثل، غرایز و خواسته‌های جنسی و شهوانی را با انتخاب همسر و

آیین ازدواج، متعالی می‌کند و یا حس زیباپرستی و عشق به زیبایی و جمال را با پرداختن به هنر، ارضا می‌نماید و طرفه آن که هر قدر انسان، فرهیخته‌تر باشد و از نظر فهم و کمال به مراتب والاتر دست یابد، بیشتر و بهتر می‌تواند از مکانیسم دفاعی «تصعید» بهره‌گیرد. نکات تربیتی گوناگونی در بلوغ روانی انسان دخالت دارند که از مهمترین آنها تربیت درست خانوادگی در سن کودکی، اعتقادات عمیق مذهبی، آموزش علمی - فرهنگی و عزت نفس را می‌توان نام برد. پروین، در خانواده‌ای پرورش می‌یابد که مهد علم و ادب و سرشار از معنویات است. پدرش، دانشمندی متدین است که علاوه بر تسلط به ادب پارسی در زبان و ادب عرب یکی از نوادر است. اعتصام‌الملک در جامعهٔ مرد سالار آن روز و در اوج تعصب کور، با تألیف و انتشار کتاب «تربیت نسوان» درباره‌ی حقوق و آزادی زن، تحولی بزرگ را بنیان نهاد. از همین جا می‌توان فهمید که پروین، تحت نظر چگونه پدری و با چه نوع تربیتی، رشد کرده است. پروین علاوه بر تحصیل فارسی و عربی نزد پدر و شرکت در مجالس و محافل ادبی که با شرکت بزرگان ادب در منزل پدری، به طور مرتب تشکیل می‌شود، زبان انگلیسی و علوم جدید را در مدرسهٔ آمریکایی آن زمان فرا می‌گیرد. بعد از فراغت از تحصیل، ۱۰ سال در همان مدرسه‌ی آمریکایی به کار تدریس می‌پردازد و در کنار پدر به قصد سیر در آفاق و انفس، چندین بار به خارج از کشور مسافرت می‌کند. چنین زن فرزانه‌ای، به رسم معهود و شاید علیرغم میل درونی، با یکی از خویشاوندان، ازدواج می‌کند؛ این ازدواج نامتناسب، که فقط در حدود سه ماه طول می‌کشد، با روحیات شاعر و بافت روانی او سازگار نیست و منجر به جدایی می‌شود.

از نظر روانشناسی جالب است که اشاره شود که برخلاف همجنسان خود، تا پایان عمر از این ناکامی و شکست شکوه‌ای ندارد. تنها در این مورد، سه بیت به کنایت در دیوان او می‌توان یافت.



همایش بزرگداشت پروین اعتصامی / ۱۷۷

ای گل، تو ز جمعیت گلزار چه دیدی      جز سرزنش و بدسری خار، چه دیدی  
ای لعل دل افروز تو با این همه پرتو      جز مشتری سفله به بازار، چه دیدی  
رفتی به چمن، لیک قفس گشت نصیب      غیر از قفس، ای مرغ گرفتار چه دیدی  
(اشعار پروین، مقطعات، ص ۳۰۶)

بنابراین در شعر پروین، از عشق مجازی و جلوه‌های آن مانند جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوز و گداز، فراق و افسانه‌هایی از این دست اثری نمی‌بینیم. او به طور ناخودآگاه و به زبان روانشناسی جدید، با استفاده از مکانیسم «جابجایی»، عشق حقیقی را جایگزین عشق مجازی می‌کند. پروین، شاعر هنرمندی است که پیش از شاعر بودن، زن است. عاطفه مادری و عشق به داشتن فرزند، از ویژگیهای روانی زنان است که از سنین کودکی و بلکه به طور غریزی در آنان بدون استثناء وجود دارد. بنابراین، طبیعی می‌نماید، با توجه به ناکامی پروین در عشق و ازدواج و محرومیت از داشتن فرزند، شاعر حساس ما، مهر مادری را که از پاک‌ترین و بارزترین نمونه‌های عشق حقیقی است در سرتاسر دیوان ارجمندش به نمایش بگذارد، به طوری که در جای جای این کتاب گرانقدر، حدیث پاک عشق مادری را پیش‌رو داریم و برای نمونه می‌توان به مناظره‌ی زیبای «حدیث مهر» اشاره کرد که با این مطلع شروع می‌شود:

گنجشک خرد گشت سحر با کبوتری      کاخر تو هم برون کن ازین آشیان سری  
گنجشک، کبوتر را شماتت می‌کند که چرا از لانه خارج نمی‌شود و به سیر و گشت نمی‌پردازد، لاغری کبوتر را به رخ می‌کشد و طعنه‌ها می‌زند، سرانجام کبوتر می‌گوید:

گفتا، حدیث مهر بیاموزدت جهان      روزی تو هم شوی چو من ای دوست مادری

گرد تو چون که پر شود از کودکان خرد  
جز کار مادران نکنی، کار دیگری  
هر چند آشیانه گلین است و من ضعیف  
باور نمی‌کنم چو خود اکنون توانگری

نکته‌ی جالب‌تری که از دیدگاه روانشناسی باید به آن توجه داشت، اینست که پروین، به سبب ازدواج نامناسب و تجربه‌ی تلخ «طلاق» در زندگی زناشویی، علیرغم آن که خود، فرزندی ندارد مشکلات روانی و اجتماعی کودکان آواره‌ی محصول ازدواج‌های ناخواسته و تحمیلی را نیک درک می‌کند و در اشعار خود، این احساس تلخ را در قالب شرح سختی‌ها و مشقات کودکان ناکام و مأیوس، یا اطفال یتیم و بی‌سرپرست بیان می‌کند.

از جلوه‌های درخشان تجلی عشق حقیقی، در روان به هنجار پروین، ایمان به خدا و لطف و عنایات پروردگار است، که شاعران عارف، به آن سر نیاز فرود آورده‌اند. عشقی که به حقایق و معنویات و معقولات وابسته است، عشقی که بنیان آفرینش انسان به آن استوار است و در حقیقت این روح عرفانی و عشق و جذبه‌ی الهی است که اساس شعر و دیوان پروین را تشکیل می‌دهد. این نوع گرایش‌ات متعالی روحی انسان در ساختار روانی و شخصیت افراد به «من برتر» تعبیر می‌شود و وجدانیات آدمی را شامل می‌گردد.

دقت کنید، در یکی از قصاید عارفانه‌ی پروین که یادآور قصیده‌های بلند حکیم سنایی غزنوی است می‌خوانیم:

کار مده، نفس تبه کار را	در صف گل، جا مده این خار را
کشته نکودار که موش هوی	خورده بسی خوشه و خروار را
بار و بال است، تن بی تمیز	روح چرا می‌کشد این بار را
روح گرفتار و به فکر فرار	فکر همین است، گرفتار را

در اینجا، پروین چونان روانشناسی آگاه، به مذمت «نفس اماره» یا «yā» که همان غرایز ابتدایی و حیوانی است می‌پردازد و ارزش آدمی را در تکامل روحی و معنوی او می‌داند.

یکی از نکات جالب شخصیتی پروین که از نظر روانشناختی قابل بحث و بررسی است، این است که پروین شاعری اجتماعی است. او در عین حال که به سیاست بازی زمان خود گرایش نداشت درد جامعه را نیک می‌شناسد. ظلم را تشخیص می‌دهد و ظالم را در هر لباس و مقامی که باشد محکوم و مطرود می‌داند. سراسر دیوان پر بار پروین، سرشار از اشعاری است که نشان‌دهنده‌ی رنجها و مصائب موجود در اجتماع پیرامونش می‌باشد. بنابراین او شاعری است مردمی و اجتماعی، چنین شاعری نمی‌تواند درونگرا و منزوی باشد. شعر او حدیث نفس نیست، شعر او محصول رویاها و تخیلات فردی نیست. شعر پروین، شعری مردمی است. کلام او نمایانگر ستم‌هایی است که بر انسانهای شریف به ناروا، می‌رود. این درد کهنه‌ی بشر است و زمان و مکان خاصی را شامل نمی‌شود. بیاد بیاوریم که پروین اعتصامی در سالهایی زندگی می‌کند که اوج خفقان و دیکتاتوری در تاریخ زندگی ملت ایران است. او در بحبوحه‌ی قدرت و خودکامگی رضاخانی به بلوغ روانی می‌رسد و استعداد هنری‌اش شکوفا می‌شود. در این زمان رضاشاه داعیه‌ی آزاد سازی زن ایرانی را دارد و قضیه‌ی کشف حجاب را علّم می‌کند. اما ظاهر سازی‌های رایج زمان، نه تنها پروین را نمی‌فریبد، بل او را آگاهتر به مقابله با دروغ و ریا و می‌دارد. وی مدال زرین اهدایی دولت وقت را که به عنوان به اصطلاح قدردانی از هنر می‌آورند با مناعت طبع، باز پس می‌فرستد و یکی از ویژگیهای پروین همین است که او زنی است متفکر و وارسته و به هیچ وجه، پای‌بند زر و زیور و عنوان و مدال نیست. او در همان ایام، اشعار تند و آبداری می‌سراید که کمتر مرد شاعری جرأت انتشار آنها را دارد. برای نمونه، قطعه‌ی هشت بیتی «اشک یتیم» را بازگو می‌کنم:



روزی گذشت پادشهی از گذرگی  
فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست  
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم  
کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست  
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست؟  
پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست  
نزدیک رفت، پیرزنی گوژپشت و گفت  
این اشک دیده من و خون دل شماست  
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است  
این گرگ، سالهاست که با گله، آشناست  
آن پارسا که ده خرد و ملک، رهزن است  
آن پادشا که مال رعیت خورد، گداست  
بر قطره‌ی سرشک یتیمان نظاره کن  
تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست  
پروین، به کجروان، سخن از راستی چه سود؟  
کو؟ آنچنان کسی که نرنجد زحرف راست  
(اشعار پروین، ص ۲۷ - ۲۸)

این قطعه‌ی زیبا که به یاد آورنده‌ی قطعه‌ی معروف انوری است با مطلع:

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی      گفت این والی شهر ما گدایی بی‌حیاست  
علاوه بر قدرت لفظ و بیان، نشان می‌دهد که پروین از نظر تفکر چگونه انسانی  
است. در این قطعه «شاه» به طور کلی مورد بحث قرار می‌گیرد و سمبل ظلم و جور  
معرفی می‌شود. این شاه معینی نیست که اینگونه است. هر حاکم مستبد و  
دیکتاتوری در هر زمان و در هر محدوده جغرافیایی از جهان، مورد نظر شاعر است.

پروین در این شعر نه تنها با شاه مستبد و ستمکار سرستیز دارد، بل با زاهد ریایی و دغل‌باز نیز می‌ستیزد. او با هر کس که مردم را به حساب نیاورد و آنها را بفربید سر ناسازگاری دارد.

یکی از مبانی پژوهش در روانشناسی اجتماعی در هر عصر و زمانی، ادبیات می‌باشد. ادب پارسی مشحون است از حکایات و کنایاتی که در آن از قاضیان و حاکمان بی‌بایک سخن رفته است و به خاطر نفوذ و قدرت فراوان این دو گروه اجتماعی که هر یک به نوعی بر توده‌ی مردم اعمال می‌شد، تاریخ، تقریباً در این مورد ساکت است. پروین، یکی از شاعرانی است که بهترین و زیباترین شعرهای خود را در ارتباط با مسایل روانشناسی اجتماعی، به طرزی بدیع و دلنشین بیان می‌کند. او ظلم و جور و بی‌عدالتی و حق‌کشی، تجاوز به حقوق ضعفا و دزدی و بی‌عفتی و هزاران فاجعه‌ی دیگر را که ثمره‌ی سوءاستفاده‌ی صاحبان زر و زور از موقعیتشان می‌باشد، در قالب مناظرات زیبا و روان، با مؤثرترین شیوه‌ی ممکن به رشته‌ی نظم می‌کشد. مثنوی زیبای «دزد و قاضی» از شاهکارهای پروین در این مورد است:

برد دزدی را سوی قاضی عسس	خلق بسیاری روان از پیش و پس
گفت قاضی کاین خطاکاری چه بود	دزد گفت از مردم آزاری چه سود
گفت هان بر گوی شغل خویشتن	گفت هستم همچو قاضی راهزن

(اشعار پروین، دزد و قاضی، ص ۹۱ - ۹۲)

و قطعه‌ی بسیار دل‌انگیز و معروف «مست و هشیار» هم در همین زمینه، قابل ذکر است که وضع اجتماعی آن زمان را به روشنی باز می‌گوید. هر بیت این قطعه، از نظر جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی به قدری یک مقاله به خواننده مطلب می‌آموزد. بطورکلی پروین در این قبیل اشعار خود، تزویر، ریا، سالوس و دورنگی را شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد و در این طریق نه تنها از استادان سلف، همچون ناصر خسرو، مولوی، سعدی و حافظ چیزی کم ندارد که اگر حمل برگزافه گویی نکنید، در

مواردی موفق تر هم هست.

باری، سیر در دیوان پروین اعتصامی، شخصیت والا و ویژگیهای روانشناختی او را به خواننده می‌نمایاند. پروین، سراینده توانایی است که با پشتوانه‌ی غنی از ادبیات پارسی و عربی و احاطه‌ی کامل بر زبان انگلیسی، که بدون تردید او را با فرهنگ و تفکر سایر ملل آشنا می‌کند و با استعداد فطری و طبعی روان در شاعری، پا به عرصه‌ی هنر می‌گذارد. او در جامعه مردسالار زمان خود، مرعوب و منفعل نمی‌شود. پروین اعتماد به نفس بالایی دارد که نشانه‌ی هنجار روانی اوست. این بهنجاری، ناشی از تربیت درست زمان کودکی است که در خانواده‌ی تحصیل‌کرده‌ی روشنفکر و متدین رشد می‌یابد. مجالست و درک فیض از محضر پدر دانشمند، ادیبان و بزرگانی که در خانه یوسف اعتصامی، آمد و شد دارند، پروین را با واقعیات زندگی پیرامونش آشنا می‌کند.

اختناق سیاسی - اجتماعی زمان را لمس می‌کند. مردانه، علیرغم محدودیت‌های موجود و به مدد تخیل و اندیشه‌ی لطیف و زنانه‌ی خویش، به خلق اشعاری می‌پردازد که از نظر زیبایی و استحکام زبان و لطف معنی، بزرگان ادب را به شگفتی وامی‌دارد. شاید یکی از علل بی‌مهری نویسندگان و محققان به پروین و شعر او همین بار اجتماعی آثار اوست که در سالهای پیش، به اجبار و از سر مصلحت، به آسانی از کنار شعر و هنر پروین گذشتند. به هر حال، پروین اعتصامی، شاعری است اجتماعی و مردمی، او هنرمندی است که برخلاف تصور خیلی‌ها، در خود فرو رفته و در عشق شکست خورده و مفلوک و وامانده نیست. از نظر روانشناختی، پروین، زنی پر عاطفه و نجیب و در عین حال امیدوار و تلاشگر است که به روایت آثارش، عشق به پروردگار، شور به زندگی و محبت به مردم تحت ستم، همه‌ی وجود او را سرشار کرده است. دریغ، که دست اجل مهلتش نداد و مرگ نابهنگام، طومار عمر کوتاه ولی پر بارش را خیلی زود در هم نوردید و آسمان ادب ایران را از درخشش و

نورافشانی ستاره‌ی پروین محروم ساخت.

در اینجا، ضمن سپاسگزاری و ادای احترام به دست اندرکاران مراسم بزرگداشت امروز، که عاشقانه پایمردی کرده‌اند، امیدوارم، اهل ادب و صاحب‌نظران و پژوهشگران والامقام در سرتاسر میهن اسلامی که خوشبختانه تعدادشان هم کم نیست، با برگزاری مراسم ویژه و انتشار کتب و مقالات، نسبت به ادبیات گرانسنگ این سرزمین ادای دین کنند و چهره‌ی مظلوم و شعر روان پروین را بیشتر و بهتر معرفی کنند که خود او زیبا سروده است:

من این ودیعه به دست زمانه می‌سپرم	زمانه زرگر و نقاد هوشیاری بود
سیاه کرد مس و روی را به کوره وقت	نگاهداشت به هر جا زر عیاری بود

#### منابع و مأخذ

- ۱ - دیباچه دیوان پروین به قلم مرحوم ملک‌الشعراء بهار.
- ۲ - دیوان پروین، چاپ چهارم.

## سیمای قضات عصر در نگاه پروین اعتصامی

مسعود جوادیان<sup>(۱)</sup>

هنگامی که در خدمت یکی از اساتید تاریخ که عمری را به مطالعه و تدریس تاریخ سپری کرده بود، دربارهٔ برخی مسائل اجتماعی به صحبت نشسته بودیم، نگارنده از ایشان پرسید که ریشه برخی مفاسد اجتماعی و بخصوص مفاسد اداری را در کجاها می‌باید جستجو کرد. در پاسخ اظهار داشت که «نابسامانیهای مذکور از دوران فتح‌علیشاه قاجار آغاز شده است، از زمان او بود که به تدریج پای روس‌ها و انگلیسی‌ها به دربار ایران باز شد و پس از آن در دوره ناصرالدین شاه، این دو برای تحصیل امتیازات، به رقابت پرداختند، بخصوص انگلیسی‌ها برای پیشبرد کارهایشان به درباریان و برخی دیگر از اقشار، فراوان رشوه می‌پرداختند. از آن زمان این سنت غلط جا افتاد و استمرار یافت و گرچه امروزه در آن حد نیست اما آثار آن هنوز از بین نرفته است.»

ولی حقیقت این است که نگاهی به تاریخ سیاسی-اجتماعی ما نشان می‌دهد که مفاسد اجتماعی ریشه در گذشته دورتر فرهنگی ما دارد؛ زیرا مردم ما گذشته‌ی دردناکی را پشت سر گذارده‌اند و نسل اندر نسل در چنگال حکومت‌گران، مظلومانه زیسته‌اند. مورخین دربارهٔ مناصب اداری و شیوه اعطای این مناصب از سوی خلفا و سلاطین و تحصیل درآمدهای گوناگون حاکمان از حوزه فرمانروایی‌شان به تفصیل به سخن نشسته‌اند و با نگاهی به گزارش‌های آنان به خوبی می‌توان دریافت که در طول تاریخ «عدالت اجتماعی» چهره خود را کمتر به ما نشان داده است.

۱- کارشناس تاریخ سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.

از دیرباز ادبیات به مثابه آینه‌ای بوده است که در آن، تصویر اوضاع اجتماعی - سیاسی مذکور دیده شده و دیوان پروین اعتصامی از جمله دیوان‌هایی است که از بسیاری جهات، اوضاع و احوال اجتماعی و بخصوص احوال برخی اقشار جامعه را در آن می‌توان ملاحظه نمود که با استادی تمام به تصویر کشیده شده‌اند. در دیوان او در یک طرف حاشیه‌نشینان جامعه اعم از ضعفا، فقرا، یتیمان و پیرزان قرار دارند و در طرف مقابل حکام جائز، دین‌فروشان منافق، قضات ستمگر و مرفهین بی‌درد جامعه. در دیوان او به کرات از یتیم و پیرزن به عنوان سمبل‌های مظلومیت و محرومیت یاد شده است و ما در جای دیگر نشان داده‌ایم<sup>(۱)</sup> که سخن از ایتم در دیوان او ارتباطی با محروم شدن خودش از پدری همچون مرحوم یوسف اعتصامی نداشته است و اساساً اشعاری که در آن به ترسیم احوال فردی‌اش پرداخته باشد بسیار اندکند. در نوشته‌ی حاضر در باب «قضات زمانه» به عنوان سمبل قدرتمندانی که سرنوشت مردم را در دست داشته‌اند به بحث می‌نشینیم. این امر از جهتی خود نوعی مطالعه تاریخ اجتماعی عصر پروین یعنی «عصر رضاخانی» و از جهت دیگر شناخت افکار و احوال این اختر چرخ ادب محسوب می‌گردد.

بجز جاهایی که پروین در اشعار مختلف خود به مناسبت، اشاره به احوال قضات دارد،<sup>(۲)</sup> در چند مثنوی، مستقلاً به شرح عملکرد آنان پرداخته و از زبان خود آنان دیدگاه و عملکرد ضد انسانی‌شان را بیان داشته است. در شعر «ناآزموده»<sup>(۳)</sup> می‌خوانیم که قاضی بغداد بیمار می‌گردد و همین بیماری، که مدتی او را خانه‌نشین کرده موجب کساد بازارش می‌شود:

... مدعی دیگر نیامد بر درش	ماند گردآلوده مهر و دفترش
دادخواه و مردم بیدادگر	هر دو رو کردند بر جای دگر
آن دکان عجب شد بی‌مشتري	دیگری برداشت کار داوری

مدتی قاضی ز کسب و کار ماند	آن متاع زرق، بی‌بازار ماند
کس نمی‌آورد دیگر نامه‌ای	بره‌ای، قندی، خروسی، جامه‌ای
نیمه‌شب، دیگر کسی بر در نبود	صحبتی از بدره‌های زر نبود
از کسی دیگر نیامد پیشکش	از میان برخاست، صلح و
کش‌مکش	مانده بود از گردش دوران عقیم
حرف قیّم، دعوی طفل یتیم	بر نمی‌آورد بَرّاز دغل
طاقه کشمیری از زیر بغل	زر دگر ننهاد مرد کم فروش
زیر مسند تا شود قاضی خموش	

(اشعار پروین، با مقدمه بهار، ص ۲۶۸ - ۲۶۹)

قاضی ناچار پسر را فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که حجره‌اش را اداره کند.  
ببینید او به فرزند چه سفارشهایی می‌کند:

... حق بر آنکس ده که می‌دانی غنی است	گر سراپا حق بود مفلس، دنی است
حرف ظالم هر چه گوید، می‌پذیر	هر چه از مظلوم می‌خواهی بگیر
گاه باید زد به میخ و گه به نعل	گر سبند خواهند، باید کرد جعل
در رواج کار خود چون من بکوش	هر که را پر شیرتر بینی، بدوش ...

(اشعار پروین، ص ۲۷۰)

پسر البته در کار افراط می‌کند؛ صبحگاه وقتی که به محضر می‌رود، روستازاده‌ای به شکایت از کدخدای ده و کسان او به محضر می‌آید که: «شبانگاه کسانِ کدخدا به خانام ریختند و همه چیز را ویران کردند، کودک شش ساله‌ام از ظلم ایشان دیوانه شده است، بره و بزهایم را غارت کردند ...» و از قاضی جدید می‌خواهد که داد او را بستاند. پسر قاضی شرط رسیدگی به شکایت او را کیسه زر و دینار بیان می‌دارد.

روستا زاده چون زر ندارد و در عوض زبان درازی نیز دارد، توسط پسر قاضی به قتل می‌رسد. پسر شبانگاه با دست خونین به خانه می‌آید و در توجیه و توضیح ماجرا به پدر چنین می‌گوید:

... گر تو می‌بودی به محضر جای من	همچو من کوتاه نمی‌کردی سخن
چونکه زر می‌خواستی و زر نداشت	گفته‌های او اثر دیگر نداشت
خیره سر می‌خواندی و دیوانه‌اش	می‌فرستادی به زندانخانه‌اش
تو به پنبه می‌بری سر، ای پدر	من به تیغ این کار کردم مختصر

(اشعار پروین، ص ۲۷۱)

مثنوی «دزد و قاضی»<sup>(۴)</sup> از اشعار خواندنی پروین است. شعر مذکور مناظره میان دزد و قاضی شهر است که در آن، پروین با کلام آتشین خود به بیان اندیشه‌هایش در این باره پرداخته است. در این شعر می‌خوانیم که دزدی را نزد قاضی شهر می‌برند. قاضی (پس از اطلاع از کم و کیف ماجرا) در بازجویی از دزد خطاب به او می‌گوید: کیفر تو همچون عملت بد خواهد بود. دزد پاسخ می‌دهد که گر چه من بدکار هستم، با این حال بدکار از منافق بهتر است! قاضی از او شغلش را می‌پرسد، دزد پاسخ می‌دهد «همچو قاضی راهزن هستم». دنباله این گفتگو که به ظاهر قصه‌ای می‌نماید، در عین حال بیان ریشه‌های مفاسد اجتماعی با نگاهی جامعه‌شناسانه است که در آن، پروین به مسئولیت سردمداران جوامع اشاره‌ها دارد و اصلاح جامعه را منوط به اصلاح آنان می‌داند،<sup>(۵)</sup> و نیز در عین حال به فساد عصر رضاخانی اشاره می‌کند. آنچه در این شعر و امثال آن از زبان دزد می‌خوانیم، در واقع اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خود شاعر است که به نیکوترین شیوه ارائه شده‌اند. بشنوید دنباله گفتگو را:

گفت: آن لعل بدخشانی چه شد؟	گفت می‌دانیم و می‌دانی چه شد
گفت: پیش کیست آن روشن نگین؟	گفت بیرون آر دست از آستین



دزدی پنهان و پیداکار تُست	مال دزدی جمله در انبار تُست
تو قلم بر حکم داور می‌بری	من ز دیوار و تو، از در می‌بری
حد به گردن داری و حد می‌زنی	گر یکی باید زدن صد می‌زنی
می‌زنم گر من ره خلق، ای رفیق	در ره شرعی تو قطاع الطریق
می‌برم من جامه درویش عور	تو ربا و رشوه می‌گیری به زور
دست من بستی برای یک گلیم	خود گرفتی خانه از دست یتیم
من ربودم موزه و طشت و نمد	تو سیه دل، مدرک و حکم و سند
دزد جاهل گر یکی ابریق <sup>(۶)</sup> برد	دزد عارف دفتر تحقیق برد
دیده‌های عقل گر بینا شوند	خود فروشان زودتر رسوا شوند

می‌بینید که کلام پروین پر از درد است، دردهای مزمن جامعه‌ای که در آن می‌زیسته است. (لازم به ذکر است که «دزد مدرک و حکم و سند» در این شعر از نظم خانم دکتر کراچی، کنایه از خیانت ویرانگران فرهنگ می‌باشد).<sup>(۷)</sup>

مثنوی «دو محضر»<sup>(۸)</sup> سومین و آخرین نمونه از این نوع اشعار است که به بررسی آن می‌پردازیم. در این شعر، قاضی در صحبت با همسرش با صراحت بیشتری به شرح کرده‌های خویش می‌پردازد؛ چرا که عصبانی است و انسان به هنگام عصبانیت ناگفته‌ها را از دل به زبان می‌آورد. ماجرا از این قرار است که قاضی کشمیر شبانگاه خسته و خشمگین به خانه می‌رود؛ در حالی که با همه کس اعم از دربان و خدمتکار و حتی کودکان برخوردی خشونت‌آمیز دارد. سپس نگاهش به همسر متوجه می‌گردد:

... کرد خشم‌آلوده سوی زن نگاه	گفت کز دست تو روزم شد سیاه
تو ز سرد و گرم گیتی بی‌خبر	من گرفتار هزاران شور و شر
... هر چه کردم گرد با وزر و وبال	تو به پای آز کردی پایمال

هم تو خوردی گاه پخته گاه خام	توشه بستم از حلال و از حرام
کردی از دل، آرزوی زیوری	تا که چشمت دید همیان زری
تو خریدی گوهر و دُر یتیم	تا یتیم از یک به من بخشید نیم
تا که شد هموار از بهر تو راه	کور و عاجز بس در افکندم به چاه
ماست را من بردم و مظلوم دوغ	از پی یک راست گفتم صد دروغ
اشک‌ها آمیختم با آه‌ها	سنگ‌ها انداختم در راه‌ها
بی تأمل روز را گفتم شب است	بدره زر دیدم و رفتم ز دست
سوختم با تهمتی کاشانه‌ها ... <sup>(۹)</sup>	حق نهفتم، بافتم افسانه‌ها

نمونه‌هایی که با هنرمندی تمام سروده شده‌اند نشان می‌دهند که پروین گرچه همچون رجال سیاسی عصر خویش پای در میدان سیاست و قیل و قالهای مربوط بدان نهاده است - که زمانه او نیز چنین مجالی را به زنان نمی‌داد - لیکن از کنار صحنه اجتماع، با حساسیت و دقت قابل توجهی جریانات اجتماعی عصر رضاخانی را زیر نظر داشته و نسبت بدانها بی‌اعتنا نبوده است و نیز تصویری که وی از قاضیان و حاکمان در اشعار خویش ارائه می‌دهد بیانگر اندیشه روشن و موضع انسانی - انقلابی او می‌باشد.<sup>(۱۰)</sup>

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱ - کیهان هوائی، شماره ۹۲۶، چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۷۰، ص ۱۷.
- ۲ - از جمله: دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات، چاپ هفتم، تهران، ابوالفتح اعتصامی، ۱۳۶۶، شعر شماره ۹، بیت ۲۴.

۳- دیوان، شعر شماره ۱۸۹.

۴- همان کتاب، چاپ ششم، ۱۳۵۳، شعر شماره ۱۸۹.

۵- همان مأخذ، شعر شماره ۱۰۰، اخذ سوژه مذکور از انثوری و امثال آن، از اصالت کلام پروین نمی‌کاهد. چرا که وی مفاهیمی را از دیگران اخذ کرده است که با روحیه و افکارش سنخیت داشته‌اند.

۶- از جمله نگاه کنید به شعر شماره ۵۱ با عنوان «آسایش بزرگان» و نیز شعر شماره ۱۹۲ با عنوان «نامه به نوشیروان». البته پروین در جای جای دیوان خویش خواننده را به کسب علم، تهذیب نفس، حذر از شیطان و نفس، شناخت سنتهای حاکم بر هستی و عبرت‌آموزی از تاریخ فرا می‌خواند و نمونه‌های فوق دلیل بر این نیست که وی نقش مسئولیت فردی را چیزی نمی‌انگارد بلکه تنها مسئولیت آنان را به ایشان یادآور می‌شود.

۷- ابریق: ظرف سفال لوله‌دار با دسته برای آب یا شراب (معرب آبریز)

۸- کراچی، روح‌انگیز، «سهم زنان در شعر فارسی»، کتاب صبح، شماره چهارم، تابستان و پاییز ۱۳۶۸، ص ۳۲.

۹- دیوان، همان مأخذ، شعر شماره ۱۰۲.

۱۰- در دنباله ماجرا همسر قاضی می‌گوید حال که چنین است و تو خسته شده‌ای از این پس من به جای تو به محضر می‌روم و تو به جای من در خانه بمان و وظایف مرا در خانه انجام بده. قاضی با این تصور که اداره منزل کار سبکی است می‌پذیرد. فردای آن شب، با رفتن زن به محل کار قاضی مشکلات قاضی در خانه آغاز می‌گردد. اختلافات خدمتکاران خانه اعم از آشپز و خادم و فراش و دربان و آنچه که در حضور قاضی نثار یکدیگر می‌کنند، وی را میبهوت می‌سازد. او که در محضر عمری را به رسیدگی به دعاوی گذارنده است، از حل اختلاف خدمتکاران درمی‌ماند و اداره منزل را کاری مشکل می‌یابد. در حالی که قاضی درمانده است که چه کند و می‌خواهد از منزل بیرون برود، همسرش از راه می‌رسد [و از ماجرا مطلع می‌گردد] و به او می‌گوید که تو این همه از کار خود گفתי لیکن من هرگز از اداره منزل با تو سخنی نگفته بودم و تو امروز دریافتی که این امر چندان هم که تو می‌پنداشتی سهل نیست.

پروین در این مثنوی از جمله قصد داشته است از حقوق زن در برابر مرد دفاع کند و جایگاه او را نشان دهد. اشعار «فرشته انس» و «زن در ایران» و نیز بسیاری از مناظرات و تمثیل‌هایی که از عالم حیوانات بیان شده، مکمل اندیشه‌های او در این باره می‌باشند.

۱۱- برای مطالعه بیشتر در این باره رجوع کنید به: پروین اعتصامی، دکتر محمد حسین روحانی یادنامه پروین اعتصامی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰، ص ۱۸۱- ۱۷۹ و نیز همان مأخذ مقاله دکتر علی سلطانی با عنوان شهر اندیشه‌های پروین، ص ۲۲۷- ۲۲۶.

### سروده‌های جمعی از سرایندگان

یاد و نام شادروان عباس اقبال آشتیانی را گرامی می‌داریم و این مثنوی را که در ۱۱۴ بیت (به تعداد سوره‌های قرآن) سروده شده به روح پرفتوح آن بزرگمرد تقدیم می‌داریم.

چو از جان عاشق ایران‌زمینم	پی آبادی این سرزمینم
برای اعتلای نام ایران	نویسم شرح احوال بزرگان
نویسم از بزرگی شرح احوال	جوانمردی چنان «عباس اقبال»
اگر «اقبال» از نام آورانست	مؤرخ، هم ادیبی نکته دانست
اگر او از مشاهیر جهانست	ولی از خاک پاک آشتیانست
چو او از خاندانی پیشه‌ور بود	به کار خانواده مفتخر بود
به نجاری چو رو آورد «اقبال»	در این ره بود او تا چهارده سال
که با آن روح و استعداد سرشار	چو مادر دید او باشد سزاوار
لذا او را به مکتب‌خانه‌ای بُرد	به دست اوستادی خوب، بسپرد
سوی مکتب روان گردید اقبال	دگر تغییر کرد اوضاع و احوال
که با تعلیم «نجم‌آبادی» راد	به راه علم و دانش او بیفتاد

این مثنوی با استفاده از کتاب تاریخ مفصل ایران (جلد اول) چاپ سوم، سال ۱۳۴۷ ه. ش و کتاب خاندان نوبختی چاپ دوم، سال ۱۳۴۵ ه. ش سروده شد و برگردان نثر کتاب می‌باشد.

سپس او وارد دارالفنون شد	غم بیحاصلی از دل برون شد
از اینجا او ره تحصیل طی کرد	که اسب علم و فن را نیز پی کرد

ز دانش او بسی آگاه گردید  
به سرعت راه دانش نیز طی کرد  
در آنجا با «محمدخان» ز «قزوین»  
سپس اقبال آمد چون به ایران

سپس استاد دانشگاه گردید  
ز دانشگاه سوربن<sup>(۱)</sup> سر برآورد  
بشد در دوستی چون جان شیرین  
شد او استاد دانشگاه تهران

\*\*\*

سخن از «ایرج افشار» بشنو  
چو او راه بزرگان را بپوید  
به علم و دانش او پوینده بوده است  
ز تألیفات آن مرد یگانه  
یکی «تاریخ ایران در سه جلد» است  
دگر «جغرافیای اقتصاد» است  
علاوه بر کلام و بر تدین  
هم از «جغرافیا در کلیاتش»  
سه جلد دیگر از استاد والا  
«بنای انجمن در نشر آثار»<sup>(۳)</sup>  
که «تاریخ مغول» را آن روانشاد  
«مجله یادگار» آثار دیگر  
ز ایران در کلام او نشانست  
که متن آن بود «خاص وزیران»<sup>(۴)</sup>

از آن مرد نکو رفتار بشنو  
چنین در مورد «اقبال» گوید  
صریح اللهجه و بخشنده بوده است  
که نامش را نموده جاودانه  
که با «جغرافیا»<sup>(۲)</sup> گردیده یک دست  
مزین با کلام اوستاد است  
ز «کلیات تاریخ تمدن»  
تعمق در کلام و در صفاتش  
چو «تاریخ عمومی» هست بر جا  
یکی دیگر ز کار آن نکوکار  
به سعی خویشان بنموده بنیاد  
ز «اقبال» آن ادیب دادگستر  
سخن از دوره سلجوقیانست  
و با سلجوقیان گردیده، عنوان

۱ - نام دانشگاهی در فرانسه.

۲ - جغرافیا سه جلدی است.

۳ - تأسیس انجمن نشر آثار ایران.

۴ - وزرای سلاجقه.

فسراوان ترجمه، صدها مقاله  
سخن رانده است در «تاریخ بحرین»  
که کارش جمله مافوق خیاله  
«خلیج فارس» را نیز آن مهیم<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

که او درباره «نوبختی» اینسان  
به گفتار وی این مطلب پدید است  
توجه داشت بر «تاریخ ادیان»  
«بر احوال ملل و شرح آرا»  
بگفتا هر زمان حتی دقایق  
ولی درک حقیقت نیست یکسان  
از اینرو انبیا و مصلح دین  
به تدبیر و به حکمت رو نمودند  
ولی همواره افرادی بد اندیش  
که یا با ادعای پیشوایی  
هم از نیرنگ در راه سعادت  
چو در باطن خلاف عقل و ایمان  
به استظهار معلومات ناقص  
سپس چون رهزنی طرّار آیند  
چو آن ایمان لازم را ندارند  
که جمعی با صفای پاک ایمان  
چو تاریخ جهان نقش زمانست  
که طبق شاهد و مکتوب و آثار

روان و ساده بنموده است عنوان  
عقاید زاده بیم و امید است  
هم او بود عاشق «فرهنگ ایران»  
«مقالات فِ سَرَق» کرده مهتا  
همه هستند در درک حقایق  
به یک میزان، میان جمع انسان  
چنان افراد خیراندیش و خوشبین  
همیشه باب خوشبختی گشودند  
مقابل بوده با هر خصلت و کیش  
جوامع را نماید رهنمایی  
بشر را نیز بنماید هدایت  
مخالف بوده او با جمله ادیان  
و مُشتی نیز مجهولات ناقص  
به نیکی راه را اوّل گشایند  
تَبَر بر ریشه ایمان گذارند  
به سر افتند اندر دام آنان  
حقایق در دل آنها نهانست  
شود تاریخ عالم نیز تکرار

از این رو در عقاید اختلاف است به زعمی هست خود «تاریخ ادیان» ولی جمعی دیگر نیرنگ بازند تصادم بین این دو، بحث خیز<sup>(۲)</sup> است از این بحث آمده اقسام آنرا و گویا مسلمین اول ملل بود چنین تاریخ، حکم بوستانست گروه معتزل<sup>(۵)</sup> بوده در آغاز و «در احوال و آراء و دیانات» که او خود با مقالات مناسب ز راه فلسفه خوب آشنا شد پس از او دیگران این کار کردند چو دیگر فرقه‌های دین اسلام تمام دانشی مردان شیعی کتب دارند در باب مقالات ولیکن غالباً در ردّ آرا

و گاهی بین آنان ائتلاف<sup>(۱)</sup> است صفای باطن و اخلاص و ایمان که از اخلاص با مردم ن سازند بشر با آن همیشه در ستیز است ز اهواء<sup>(۳)</sup> تا نحل<sup>(۴)</sup>، عالی و آذنی که در تدوین مکتوب نحل بود که از گل تا علف در آن عیانست که با آداب یونان گشت دمساز نوشته تحت عنوان «مقالات» چو با یونانیان اندر مذاهب لذا در کارها فرمانروا شد که کار «معتزل»، انکار کردند نمودند این روش را نیز اعلام «کرامی»<sup>(۶)</sup>، اشعری، سنی و صوفی و یسا «احوال و آراء و دیانات» به هرجا انجمن می‌گشت بر پا

\*\*\*

چو او بر این سخن اقرار دارد در این بابت سخن بسیار دارد

۱- الفت.

۲- بحث خیز = بحث برانگیز.

۳- هوسها.

۴- جمع مذهب و دیانت.

۵- فرقه، معتزله = پیرو اصل بن عطاء از شاگردان حسن بصری.

۶- منسوب به کرامیه، دیگر گروه متکلمان معتزله.

سخن از فرقه‌ها بسیار گفته	که هر یک را چنان درّی بسفته
از اینها گر که بنموده است نقلی	طرفداران «استدلال عقلی»
گروه معتزل در راه خدمت	تمسک داشت بر اخلاق و حکمت
ولیکن اشعری و اهل سنت	تعصّب داشته در راه خدمت

\*\*\*

سخن رانده است کز آغاز اسلام	که در ایران چگونه گشت اعلام
سخن دارد درخشان و ملمّع	ز «عبداللّٰه ابن الْمُقَفَّع»
بُود چون «دادبه» <sup>(۱)</sup> آن مرد نامی	هم ایران بود نزد او گرمی
لذا پا در ره تحقیق بنهاد	در این ره باب‌های تازه بگشاد
عقیده داشت آن مرد نکو نام	بباید دید در هر کار، فرجام
شکست قوم در بُعد سیاسی	نباشد انقضاضی بس اساسی
ولی آداب و اخلاق و زبانست	همی عادات و رسم باستانست
که آن را گر شکستی بود، از پی	فرو ریزد دگر آن خانه از پی
از این رو «دادبه» آن مرد هشیار	نهاده شیوه‌های تازه در کار
به حفظ سرزمین نیکویی انگاشت <sup>(۲)</sup>	«زبان و خط» ایران را نگهداشت
که تا هر دم مسلمانان ایران	ز آداب درخشان نیاکان
همیشه تا ابد بر خود ببالند	بسه کار خویشان همّت گمارند
اشارت دارد او بر عهد ساسان	بویژه از مسلمانان ایران
کلامش حکمت و اخلاق و دین است	که خود سرمایه این سرزمین است

\*\*\*

در اینجا چون ز «نوبختی» نشانست بدین موضوع هم شرح بیانست

۱ - دادبه پسر دادجشنش.

۲ - پنداشت.



چو از زرتشت بود آبای نوبخت  
هم اوّل مرد در اخترشناسی است  
هم او از نسل گیو پهلوانست  
چو با منصور او خود همزمان بود  
ولی نوبخت تنها یک پسر داشت  
به گینه بود اگر او را ابوسهل  
ولیکن ده پسر در طالعش بود  
حسین کوکی<sup>(۱)</sup> دارد حکایت  
که جدّ ما چو در زندان اهواز  
در او یک هیبت مردانه‌ای دید  
از او پرسید آیا گنیهات چیست؟  
بگو اهل کدامین سرزمینی  
بگفتا مردی از شهر مدینه  
بپرسیدم تو از بیت رسولی  
بگفتا گنیهام را از چه خواهی  
بگفتم در وجودت هست مردی  
در آن زندان به وی عهدهی ببستم  
ابوجعفر چو در دربار ره یافت  
سوی دربار رفتم با دلی شاد  
ابوجعفر مرا فوراً پذیرفت  
گرفت او دستخط خویش و گفت

که تاریخ وطن شد جای نوبخت  
در احکام و نجوم او را قیاسی است  
که او خود رهبر این خاندانست  
لذا هم‌دوره عباسیان بود  
به نیکی او قدم در راه بگذاشت  
به حق او بود دور از حيله و جهل  
که راه جدّ خود را نیک پیمود  
ز اسماعیل نوبختی روایت  
بشد با مرد والایی هم آواز  
جلال و شوکت شاهانه‌ای دید  
که مردی چون تو در این سرزمین نیست  
که در بین جماعت چون نگینی  
که اسراری مرا باشد به سینه  
که الحق در صف مردان قبولی  
ابوجعفر بُود خواهی نخواهی  
بزودی مالک این مُلک گردی  
نوشتاری هم او بنهاد دستم  
مرا دل سوی او ناگاه بشتافت  
چو مرغی از قفس آزاد آزاد  
سخن درباره آن روز می‌گفت  
تو هستی زین سپس مولا در اینجا

۱ - شاگرد اسماعیل بن علی نوبختی بوده است.

مرا از جان پذیرا گشت منصور      به درگاهش شدم من نیز مأمور  
سپس گشتم متجم هم به دربار      صداقت شد ز کار او پدیدار  
ز رفتار و سلوک آن نکو نام      پذیرفتم دگر من دین اسلام  
دگر اسلام با خونم عجین است      زه مردان حق الحق همین است

\*\*\*

بگفتم این سخن را گر به اجمال      کنم تقدیم روح پاک اقبال  
برای آنکه اهدایی مژگان      مزین گشته خود با نام قرآن

اقدس کاظمی (مژگان)

## یادى از شادروان اقبال آشتیانی

دوش خواندم نامه اقبال و حسب و حال وی  
نامه‌ای مشحون ز شرح و بسط و قیل و قال وی  
همچو غواصان بدریا در پی صید صدف  
غوطه‌ور گشتم بیایم گوهر اقبال وی  
ضمن کنکاش و تفحص دفتر سمط العلی  
زیور تاریخ کرمان دیدم و اعمال وی  
جستجو کردم میان آن همه گفت و شنود  
تا کنم کسب خبر از گویش و اعمال وی  
فصلی از تاریخ خونبار مغول را بی‌نظر  
خواندم و تمجید کردم شیوه سیال وی  
عالمی معقول و استادی مسلط بر علوم  
دیده کم ایران زمین در هر زمان امثال وی  
بود چون عباس اقبال از تبار عالمان  
کاتبان کردند کسب فیض از افعال وی  
بسکه در تحقیق سرکرد و تفحص در متون  
تشنگان راه تحقیقند در دنبال وی  
من ندیدم بعد از آن علامه استادی دگر  
طی کنند راه بلاغ و شیوه اگمال وی  
ریشه هر واژه و گل واژه‌های هر لغت  
بود همچون تکه مومی در کف چنگال وی  
داشت نثر و نظم را یکسان عزیز و ارجمند  
طبع مواج و نگارخانه خونپال وی

چونکه در تحقیق بودی بی‌نظیر و بی‌نظر  
در جهان پیچیده شد آوازه صلصال وی  
می‌شود شایسته تسلیغ در بزم سخن  
هرکه گیرد بهره‌ای از جامع و اجمال وی  
یادگارش چون نشد تسلیم رأی اهرمن  
اهرمن شد در پی کوییدن و پامال وی  
هرکه دارد در بساطش یک مجلد یادگار  
دست دارد بر کامل و بهترین احوال وی  
زنده یاد است آن گرامی بلبل باغ ادب  
تا در این دنیاست باقی جنبش و جنجال وی  
باگذشت چند سال از درگذشت آن فقید  
زینت هر دفتر لوحی بود تمثال وی  
آشتایانا هرکه اقبال تو را تجلیل کرد  
مرحبا بر همت و پویایی عمال وی  
زاده شد آن مرد نام‌آور بشهر آشتیان  
در کنار شیخ رازی خاک شد ائصال وی  
خرده بر «قاصد» مگیرید ای بلند اقبالها  
گر نگفتم شعر تر با شیوه و منوال وی  
تا جهانی هست و ایرانی و نام آشتیان  
نام اقبال است جاویدان و حسب و حال وی

## آسمان ادب و شعر و هنر

سفره عشق عجب رنگین است	به غم و خون جگر تزئین است
آسمان ادب و شعر و هنر	خانه مهر و مه و پروین است
صعود را جلوه‌گه جولان نیست	دشت در زیر پر شاهین است
برق اندوه که زد بر دل ما	از فراق صنم دیرین است
سر نهادیم بصحرای جنون	تا بگوئیم ره عشق این است
آنکه هرگز غم ما را نشناخت	چرخ دون‌پرور کج آئین است
هدف تیر غم و رنج و ملال	دل ویران شده مسکین است
گر چه پروین بدل خاک سیه	سائل فاتحه و یاسین است
هر چه گوئیم از او یا شنویم	گاه تلخ و آید و گه شیرین است
با ستاره سخن از عشق مگو	کز ملالش دل او خونین است
هر که ره برد به گلزار غزل	مست از بوی گل و نسرين است

اختر شفیعی (ستاره)

### سرچشمه دانش و معانی<sup>(۱)</sup>

خورشید که سر زند ز خاور	گردد همه جهان منور
از جیب افق چو برکشد تیغ	تاریکی شب کند مسخر
آن منبع ز رنگار فیاض	بخشد به شفق پرند احمر
جنبش گردد دوباره آغاز	گیتی گیرد حیات از سر
گل جلوه‌گری کند به گلزار	بلبل به چمن شود نواگر
شبم شوید غبار از گل	تا چهره نباشدش مکدر
بر شاخ شکوفه‌ها شکوفد	خوشبوی و لطیف و روح‌پرور
نوری که ز خور شود فروزان	از بام رفیع چرخ اخضر
شوری فکند به ملک هستی	هستی است بنور شمس مضر
این شور عطیه الهی است	بر جان جهان ز لطف داور
تا جان گیرند جمله ذرات	تا نشو و نما کنند یکسر
در پرورش جهان هستی	خورشید شده است اصل مصدر
چونانکه بعالم ادب نیز	مهر است فزون و بی حد و تر
لکن بخشد صفا فزونتر	آنکس که بُود مهین سخنور
پرمايه سخنور ادیبی	استاد و شهیر و مهر گستر
می بود بنام همچو پروین	بودی به سخنوری هنرور
در چرخ ادب بسان پروین	نادیده، کسی، بر او برابر
چون او نه بدیده دیده دهر	مانندش را، نژاده مادر
مانده است از و قصائدی چند	پر مغز و بدیع و تازه و تر
شیرین سخنش بود همواره	بودی قلمش مگر ز شکر
در عرصه آسمان ز مضمون	بخشنده تر از هزار اختر

۱. به مناسبت بزرگداشت پنجاه و یکمین سال شاعره توانا سرکار خانم پروین اعتصامی.

در ملک ادب بُدی توانا  
جاوید و نکوست شعر بکرش  
گلزار ادب ز لطف شعرش  
با فن قصیده بس حکایت  
بسیار معانی و مضامین  
از لطف شمیم شعر او هست  
در قالب کهنه خوش سروده  
گه سعدی را تداعی آید  
تیغ قلمش ز موشکافی  
ارزنده بود مقام شعرش  
سرچشمه دانش و معانی  
از بهر مقام اوست یاران  
این محفل با شکوه و فرخ  
بالد بخود این مکان از این جشن  
با مهر نبی دلش مزین  
در سال هزار و سیصد و بیست  
خواهم که شود روان او شاد  
بر بند لب از مدیحه قاضی  
کاین نکته هزار راز دارد

در عالم شاعری توانگر  
در فن سخنوری دلاور  
بسیار گرفته زیب و زیور  
گفته است ز جور و داد افسر  
از او شده با قلم مصوّر  
پیوسته مشام جان معطر  
مضمون نوین بوجه بهتر  
گه ناصر خروش برابر  
برندی بُدی بسان خنجر  
کاو هست گرانبها چو گوهر  
آثار ملیح اوست یکسر  
این مجلس یاد بود ایدر  
در آشتیان شده مقرر  
دارد بخود افتخار کشور  
با حب علی گلشن مخمر  
زین دهر برفت آن سخنور  
یارب به بتول و آل حیدر  
دیگر مکن این سخن مکرر  
وین رشته سر دراز دارد

## گوهر آشتیان

آفرین بر آشتیانی کاینچنین دارد ثمر  
حبذا بر بر ایران کاینچنین دارد گهر  
شیر زن مامی که خود «اقبال» را پرورده است  
صیت نام نامیش از خاوران تا باختر  
آبروی ملت و کشور زهی فرزانه زن  
افتخار دوده و گوهر فری نیکو گهر  
ای خداوند سخن ای خسرو ملک خرد  
ای مهین «عباس» ای فخر تبار و بوم و بر  
آفرین بر آشتیان آن زادگاه پاک تو  
سرزمین نامداران و زنان نامور  
داده با شعر ترش «پروین» به بستان تو آب  
از نژاد آریا مانده به خاکت پا و سر  
آنچنان کاخ سخن را پایه دادی استوار  
کش نباشد از گزند روز و سال و مه خطر  
کوشش تو بهر استحکام بنیاد زبان  
نه چنان کاید زبان از عهده شکرش به در  
کنگره افکند شوری در سر من ای شگفت  
نقل ارباب سخن دارد چنین شوری به بر  
ای ستاره این غزل در شأن آن استاد نیست  
شعر تو جادوست جادویی همه معجز اثر

اختر شفیعی (ستاره)



### شعری برای اقبال<sup>(۱)</sup>

ای حکیم بزرگوار اقبال	به وطن مجد و افتخار اقبال
ای که دادی به ملک جم رونق	همچو گلهای نوبهار اقبال
چون به عرش ادب درخشیدی	شد قمر از تو شرمسار اقبال
گوی چوگان پر توان کردی	پیش‌تازان تکسوار اقبال
ای دلیل غرور و عزّت ما	مایه صیت و اعتبار اقبال
ای به جان و روان بدگهران	شعله سوزناک نار اقبال
ای که بودی به طالبان خرد	ماه تابان شام تار اقبال
ای هژیر شهیر و دانشمند	صاحب رأی پایدار اقبال
ای به سامان ملک علم و ادب	نافذ الامر و شهریار اقبال
وی بدست صنیع صورتگر	بی‌همانند و شاهکار اقبال
ای حکیم فنون و رسم سخن	بر رسایل ثمن‌گذار اقبال
اختر آسمان علم و هنر	ای ابر مرد اعتبار اقبال
نقش اوراق کرده دُرّ ثمین	برتر از دُرّ شاهوار اقبال
رحمت حق به روح پر نورت	افتخاری بر این دیار اقبال
چونکه بودی تو مخبر الاحوال	در حقیقت سند نگار اقبال
بر ورق چون گهر بهادادی	تاگرفتی قلم بکار اقبال
توئی اندر کمال و فضل و هنر	همچو دریای بی‌کنار اقبال
تو به تاریخ ما بهادادی	صاحب کلک دربار اقبال
بر فنون و علوم تاریخی	بس محیط و طلایه‌دار اقبال
فاتح باب مجمع‌الاسناد	پشت تاریخ را فقار اقبال
لوح تاریخ را به کلک روان	زده‌ای مهر اعتبار اقبال

۱ - به مناسبت کنگره بزرگداشت مورخ شهیر و ادیب نامی ایران استاد عباس اقبال آشتیانی.

رازهایی ز روزگار کهن  
شاخ گل آشیان کرکس نیست  
چون تو گل‌واژه‌های تاریخی  
کرده‌ای بس نفایسی تألیف  
در مقالات بی‌شمار وزین  
علم تاریخ و بحث و تحقیقت  
از وفور فنون علم و ادب  
خوان پر فیض معرفت بودی  
هست همواره در بساط فلک  
آمدندی بخوان معرفتت  
تا قیامت در آسمان ادب  
کردی اندر کمند فضل و هنر  
از نفوذ کلام و خامه تو  
که به شیراز مهد شعر و ادب  
شرح احوال قوم نوبختی<sup>(۳)</sup>  
مغولان را به تیغ کلک روان  
با دریغ و اسف بیان کردی  
بر نوشتی که آهوان وطن  
آتش قهرشان رقم کردی  
خانه مردمان کشور جم

کرده‌ای فاش و آشکار اقبال  
تا بود چون تویی هزار اقبال  
در جهان کردی انتشار اقبال  
شرح و تصحیح بی‌شمار اقبال  
نکته‌ها گفته بس قصار اقبال  
ثبت اوراق روزگار اقبال  
بحر ژرفی و بی‌کنار اقبال  
ای سلیمان روزگار اقبال  
خوان جود تو بر قرار اقبال  
از یمین و هم از یسار اقبال  
می‌درخشی ستاره‌وار اقبال  
علم تاریخ را شکار اقبال  
پر به‌گشت «الازار» اقبال<sup>(۱)</sup>  
بنوشتی به یادگار اقبال  
بر نوشتی هم از تثار اقبال  
رو سیه کرده‌ای و خوار اقبال  
ظلم آن قوم نابکار اقبال  
کرده چنگیز تار و مار اقبال  
زد به هفت آسمان شرار اقبال  
شد مبدل به تل نار اقبال

۱ - تصحیح شدالآزار فی حطالآوزار عن زوارالمزار تألیف معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی.

۲ - خاندان نوبختی، تألیف استاد عباس اقبال.

از امیر کبیر بنوشتی <sup>(۱)</sup>	که دلم شد جریحه‌دار اقبال
شد قتیل جفای نامردان	آن خردمند نامدار اقبال
بس بناهای نیک فرهنگی	در وطن کرده برقرار اقبال
هم به دارالفنون و مطبوعات	خدمتی کرده بی‌شمار اقبال
حاصل زحمت بزرگان را	کی شود چون تو پاسدار اقبال
تو کتاب «رشید» را کردی <sup>(۲)</sup>	ز غلط پاک و سکه‌دار اقبال
شد ز رنجت کتاب «غزالی» <sup>(۳)</sup>	جلوه‌گر چون رخ نگار اقبال
شرح احوال «بن مقفع» شد <sup>(۴)</sup>	از تو بر عالم آشکار اقبال
گر چه اندر دیار غربت ژم	رخت بستی به سوی یار اقبال
نام و آوازه‌ات بپام فلک	برقرار است و پایدار اقبال
رفتی اما که شد ز رفتن تو	خون فشان چشم روزگار اقبال
از افول ستاره‌ای چون تو	روز ما گشت شام تار اقبال
طالبانت به آه و وا اسفند	عاشقان تو بی‌قرار اقبال
در غمت مادر وطن ریزد	از بصر دتر شاهوار اقبال
باز هم چون سحاب نیسانی	بر گلستان ما ببار اقبال
کرمی کن دوباره جاری شو	تا نخشکیده جویبار اقبال
تا ز لطف تو شادمانه شود	چمن و دشت و کوهسار اقبال
چهره را از حجاب عاری کن	در علن باش و آشکار اقبال
دل محزون ما به دست آور	خواهش عاشقان برآر اقبال
دیده خواهیم هزار تا گریم	در رشای تو زارزار اقبال

۱ - زندگینامه میزرا تقی‌خان امیرکبیر.

۲ - تصحیح حدائق‌السحر فی دقائق‌الشعر رشید و طواط.

۳ - تصحیح فضایل‌الانام من رسائل حجت‌الاسلام غزالی.

۴ - شرح حال عبداللہابن مقفع فارسی.

من ز درگاه کردگار اقبال  
سر نهم کاش در مزار اقبال  
مجلسی گشته برگزار اقبال  
با صفا همچو مرغزار اقبال  
بر مزار تو لاله زار اقبال  
داری از آشتیان تبار اقبال  
چو تو پرورده در کنار اقبال  
سربلندی و افتخار اقبال  
چون شدی فعل و کامکار اقبال  
کمتر آید ز انتظار اقبال  
خامه خواهد دو صد هزار اقبال  
می نگنجد به وصف یار اقبال  
بندگانی و خاکسار اقبال  
مخلص و عبدجان نثار اقبال  
عذر بیگانگی میار اقبال  
زانکه هستیم همجوار اقبال  
از کفم برده اختیار اقبال  
خالی الوجه و شرمسار اقبال

در غمت عاجزانه می خواهم  
تو شوی زنده و بجای تو من  
اینک اندر سرای معرفت  
محفلی گرم و شاد و جانانه  
گل بریزیم تا به رشک آید  
زادگاهت دیار عرفانست  
مرحبا خاک پاک زادگهت  
خود به سامان آشتیانستی  
نیک بستایمت که شایانی  
من ز وصف هر آنچه بنگارم  
وصف شأنت اگر شود مطلوب  
برگ اشجار اگر ورق گردد  
از ارادت به روح والایت  
صد هزاران چو من فزون داری  
زادگاه منست میلاجرد  
ما بنازیم خاک پاک تو را  
قلم آهنگ سرکشی دارد  
من «طیب فقیر» معرفتم

علی آریانا (طیب اراکی میلاجردی)<sup>(۱)</sup>

## عروس سخن ایران

آمدم بارگهت من به سلام ای پروین  
شاعر خوش‌سخن و نیک‌مرام ای پروین  
هرچه اندوخته‌ام از حافظ و سعدی و تو بود  
آمدم آشتیان آشتی‌م را بپذیر  
قهر کردم ز پلیدان و لثام ای پروین  
حافظ ارگشت شه ملک سخن در ایران  
تو عروس سخن من چو غلام ای پروین  
شده‌ام مست از آن باده که تو شیدی تو  
ران می‌ناب شدم مست مدام ای پروین  
می‌دانم که در این شهر تو را خانه کجاست  
بوی شعر تو رسد از در و بام ای پروین  
بوده‌ای خادم ملک ادب و شعر و هنر  
یا که باشی ز ایران کلام ای پروین  
زندگانی تو در صحن سخن کوتاه بود  
هم چو شیری که بمیرد به کنام ای پروین  
خون دل خوردی و از همچو حرفه کردی تو  
دفترت هست همه پند و پیام ای پروین  
زان مهاجر شده‌ام تا که رسم بر یارم  
می‌سپارم ره تو گام به گام ای پروین  
پرویز مهاجر شجاعی

### آئینه منطق و بیان<sup>(۱)</sup>

آن صانع کل هستی و راز	با نام خدا سخن کنم ساز
ا - آئینه منطق و بیان بود	پ - پروین که ستاره زمان بود
ش - شد باغ ادب از او گلستان	د - روئید چو گل به باغ عرفان
ت - تاجی به سر سخنوران بود	و - والا گهری در آن زمان بود
ا - از دیده دل سخن بیان کرد	ی - نوگفت و نوای دل عیان کرد
ن - نو واژه او دو صد کتاب است	ا - او هر سخنش چو در ناب است
ی - یک زن نه چو او قرینه اش بود	ع - علم ازلی به سینه اش بود
ناگفته سخن به سینه نگذاشت	ت - تخم سخن دوباره ای کاشت
یار دل مردم زمان بود	ص - صافی دل و پاک و مهربان بود
روشنگر و ضمع انجمن بود	ا - از جمله ادیب این وطن بود
رخشنده شد و سپس نهان شد	م - محبوب قلوب مردمان شد
در خلد برینش آشیان باد	ی - یادش به زمانه جاودان باد
از آشتیان گرفته مایه	این شاعره بلند پایه
سرمایه او از این دیار است	چون گوهر طفل از تبار است
چون از تو بر آمد آن شب افروز	ای آشتیان ببال امروز
پرورده سخنوران فراوان	سرتاسر خطه فراهان
فخر وطن است و فخر انسان	بوالقاسمش آن دبیر ایران
ز اولاد همان بزرگوارم	من مفتخرم که زان تبارم
یا آنکه یگانه افسری ساخت	آنکس که امیر دیگری ساخت
هرگز نبود دگر نظیرش	آری به مثال آن امیرش

۱ - بمناسبت بزرگداشت پنجاه و یکمین سال درگذشت پروین اعتصامی در آشتیان.

افسانه به دهر زین وطن شد	از جمله عجایب زمن شد
چون او، به جهان دگر نیاید	مادر به مثال او نزاید
مانند یکی نگین تابان	در ملک عجم بود فراهان
«عیسی» اگر اعتبار دارد	این مایه از این دیار دارد

عیسی شیخ الاسلامی

## آشتیان مهد سخنوران

ای خاک عبیرآگین و ای مهد سخن‌پرور  
شه مات شود فرزین در رزم ادبیانت  
تا از هنر و دانش نامی و نشانی هست  
یک شاخ گلی شاداب روییده ز بستان  
از دامن تو بر خاست پر مایه پسر اقبال  
نادیده چون او شاعر چشمی بجهان هرگز  
معیار سخن سنجید تا شهد کلامش را  
هر قصه که می‌خوانی از دفتر و دیوانش  
درد و غم‌وهجران بین در قصه «عصر گل»  
سرمایه هستی را افسانه نپندارد  
خار گل گفتارش بر دیده نابخرد  
نقاد سخن را نیست یارای سخن گفتن  
وارسته ز هر قیدی گفتار «گل و شب‌نم»  
رنج فلک گردون بنمود دلش پر خون  
افسوس بهارانش گردید خزان از مرگ  
تقل سخن تابش تا تقل محافل شد

گلزار خرد را باب بستان ادب را در  
بر تن بدرد جوشن و ز سر فکند مغفر  
نام تو کند آذین دیباچه هر دفتر  
کاو گلبن دانش را بخشیده چنین زیور  
وز گلشن تو پروین گل واژه سخن دختر  
گویی که سترون شد نازاد دگر مادر  
گفتا که روا باشد، باشد بشهان افسر  
انباشته از حکمت با نکه‌ت مشک‌تر  
«افسانه گرگ و سگ»، «دکان ریا» بنگر  
چون «زاهد کوته‌بین» یا «قاضی دو محضر»  
آنگونه خلد کاز قهر بردل بخلد نشتر  
آنجا که ز «لطف حق» آرد سخنی از هر  
آرد در ناسفته او از دل دریا در  
بگداخت دل پاکش در سینه چون مجمر  
سالیست کنون پنجاه خاک سیهش‌بستر  
شهر از بدین پایه گردید سخن‌آور



ماده تاریخهای تولّد زنده یاد، روانشاد «پروین اعتصامی» شاعره نامی ایران به سالهای هجری شمسی و هجری قمری، موشح به حرف آن بانوی با فضیلت (پروین اعتصامی) مقفی و مردّف در تمام مصاریع، مسجّع و مرّصع به مناسبت گرامیداشت مراسم پنجاهمین سال درگذشت آن اسوه ادب و هنر در آشتیان اراک. (هّدا)

چشم و چراغ ایران هور هنرور آمد	«پروین اعتصامی، نجمی منسور آمد»
بانوی با فضیلت با فزو افسر آمد	روشنروان و عارف فخر سخنور آمد
خورشید عالم آرا، از غرب کشور آمد	وضع فلک دگرگون، در چرخ اختر آمد
یاللعجب ثریا، در ظهر، اظهر آمد!	یک اختر اراکی، از قلب آذر آمد
پروین و ماه و زهره، مهشید ابهر آمد	نسرین و نرگس و یاس، با بوی عبهر آمد
دّر از صدف برون شد در دانه گوهر آمد	از بطن دین و دانش، روح مطهر آمد
در بوستان نسوان سرو سمبر آمد	عصر شکوه بانو بار دگر بر آمد
بر آسمان دلها امید انور آمد	تاریکی از میان رفت بدر مصوّر آمد
در شعر و علم و عرفان بر عالمی سر آمد	صاحب کمال و فاضل دخت خدیور آمد
در «بیت اعتصامی» فرخنده دختر آمد	اعجاب آفرینش خبت مظفر آمد
گوید (هّدا) چه سالی خورشید خاور آمد	ماه منیر میهن، مهر خردور آمد
(پروین اعتصامی، نجمی منور آمد)	(یار علام «یوسف» مشکى معنبر آمد)

\*\*\*

### غزل مسجّع و مرّصع

پروین ادیب نکته‌دان، فرزانه آزاده جان  
در مجمع دانشوران، بوده هزار نغمه‌خوان  
گوینده ایران زمین، خدمتگزار راستین  
روشنگر مهرآفرین، شد اختر آزاده‌جان

دیوان و برهان و سخن، ایمان و عرفان و سخن  
احسان و الحان و سخن، در انجمن دارد نشان  
فرجاد آزاد وطن، در شعر، استاد کهن  
سی ساله وقاد سخن، شد شهره در علم و بیان  
دیوان آن روشنروان، روشنگر خُرد و کلان  
با چاپهای بیکران، در سطح ایران و جهان  
نقل محافل گشته است، گنج قبایل گشته است  
حلّ مسائل گشته است، از بهر هر پیر و جوان  
خواهد (هَدا) از دولمنن، پروین، سهیل انجمن  
عاشق به ایران کهن، سرمد بماند در جنان  
هربانی بزم ادب، هر اوستاد منتخب  
هر شاعر عالی حسب، گردد به عزّت جاودان

ماشاءالله هداوند (هَدا)

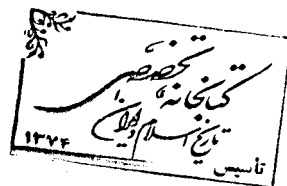
### آپار پاینده

بر آب است بنیان بنیادها	خرابی است، پایان آبادها
نه غمهای پر شور پاینده است	نه لبخند شیرین دلشادها
نه این کلبه‌ها و نه آن کاخها	نه در باغ، گلها و شمشادها
جوانی و پیری و فقر و غنی	نپایند چون مهر و مردادها
هم مال و مکنت که در دست ماست	غباری است در معرض بادها
نماند بجز نام، در این جهان	که آنهم رود آخر از یادها
مگر نام آن با خدا مردمی	که از قید نفستند، آزاده‌ها
ز آثار نیکویشان باقی‌اند	چو دارند پاینده بنیادها

\*\*\*

جهان سوزد از آتش کفر و جهل	ز هر سو بلند است فریادها
همه، تشنهٔ دین و دانایی‌اند	همه، چشم در راه امدادها
بیایید گرد هم آییم ما	بکوشیم در راه ارشادها
که تقدیم قرآن و عترت کنیم	چو (پروین) در این باره استادها
(حسان) توشه برگیر تا فرصت است	که تقوی بود بهترین زادها

«حسان» - آشتیان



### سیمرغ باغ عرش

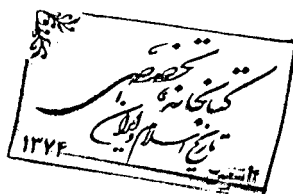
گذشت از مرگ تو پنجاه و یکسال	بسی تغییر کرد اوضاع و احوال
در این تغییرها اشعار بسیار	که از گردونه شد خارج بیکبار
ولی شعر تو شعری ماندنی بود	که گفتمی آنچه را ناگفتنی بود
وجودی بسر سعادت‌مند بودی	که برگفتار خود پاینده بودی
نکردی هرگز از کس چاپلوسی	ز روی چاپلوسی دست‌نویسی
همیشه حامی مظلوم بودی	زبان مردم محروم بودی
چو گفتمی قصه شاه و گدا را	نبردی از نظر یاد خدا را
ز گوهرهای تاج پادشاهان	تو گفتمی قصه مهر بی‌نویان
به پیش اغنیا آزاده بودی	بی‌پای بی‌نوا افتاده بودی
نگفتمی شعر عشق و عاشقانه	نسيفتادی بدمام آب و دانه
تو بودی مادر خوب یتیمان	بفرزندنا خود کردی تو احسان
غم آرزندگان آزردهات کرد	تو بودی غنچه غم پژمردهات کرد
تو پروین بنده خوب خدایی	نه تنها شاعی از اولیائی
درخشیدی اگر چون مهر و چون ماه	دریغا عمر تو کم بود و کوتاه
تو خود سیمرغ باغ عرش بودی	کجا مسند نشین فرش بودی
به خاک پاک تو صد آفرین باد	مکان ایمنت خلد برین باد

### به یاد پروین اعتصامی

یک دری است، پای به حتّا زده همی آمد بهار خرم و فرخنده، شاد زی  
 پروین اعتصامی آن شاعره ز شعر گوهر بر آوریده ز دریا بن ادب  
 در آسمان شعر و ادب رشته‌ای گهر سعدی است داد سخن داده رایگان  
 ترصیع کرده‌اند سخن را سخنوران با شیوه‌ای ز سبک خراسانی و عراقی  
 با واژه‌ها که جامه ز عرفان نموده بر با اشک همسفر شده، تا، کفّ قضا  
 اشک یتیم و گوهر دیهیم پادشاه گفته سرود خارکن و برف و بوستان  
 بافنده خدای، همان دیو پای را با شیوه مناظره و گفتگوی باز  
 صورتگری است بی کمک رنگ و تار مو دیروز را به پرده امروز زد نگار  
 ارژنگ مانی است و کاخ خورنق است بر گردن عروس سخن یاره‌ای ز شعر  
 در آسمان شعر و ادب بال و پر کشید بلبل به جشن پروین در شهر آشتیان

طاووس هم که چتر فریبا زده همی آلاله، هم به کوه و به صحرا زده همی  
 کاخی به زیر گنبد مینا زده همی دریا نرفته غوص بدریا زده همی  
 آویخته، برای تماشا زده همی ناصر خسروی هست راه به معنا زده همی  
 پروین به تارکش در یکتا زده همی سبکی بیافریده، چه شیوا زده همی  
 اشراق کرده نظم به شتا زده همی ژرفا نگر که طرفه گپ آنجا زده همی  
 از دید پیره زال به سودا زده همی دستان ز مور و بلبل شیدا زده همی  
 با کاهلی، نشانند، به نجوا زده همی پیدا گرفته ره به نپیدا زده همی  
 با واژه‌ها به دفتر، سیما زده همی فردا ندیده چهره فردا زده همی  
 دیوان او نه! برتر و بالا زده همی پروین بسان عقد ثریا زده همی  
 پرواز بین فراتر از عتقا زده همی با یاد او چکامه با پستا زده همی

عظیم حضرتی آشتیانی



## یادی از شادروان عباس اقبال آشتیانی

آشتیان، زادگاه مردم دانا  
فرزانگانی هوشمند و عالیم و دیندار  
وی بسال هزار و سیصد و چهارده قمری  
مهر و وفا را فرا گرفت ز مادر  
آشتیان، پروراند کودکی اش را  
با پدر و مادر و برادر و خواهر  
بهر نیازش اگر درودگری کرد  
نه طمع مال بودش و هوس جاه  
شوقش برداشتها ز جنگ متون داشت  
بخشی از شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم  
بر لغت فرس اسدی توسی  
تصحیح سمط‌العلی ابوحامد کرمانی  
آوازه وزراء سلاجقه‌ی وی  
تصحیح مجمع‌التواریخ ارزنده او  
سرگذشت خاندان برومند نویختی را  
وز همه رویدادهای بد و خوب  
ماهنامه یادگارش، خوش بدرخشید  
گشت نماینده فرهنگی ایران، در زم  
سال هزار و سیصد و سی و پنج شمسی  
آرامگاه شیخ ابوالفتح رازی در ری  
شاد روانش، فزود مایه بر فرهنگ  
بلبل، این نغمه ساز می‌کند امروز!

داده به ایران زمین رجال توانا  
عباس اقبال آشتیانی یکیست از آنها  
پای به گیتی نهاد و چشم به دنیا  
دانش و فرهنگ را ز مکتب و مَلا  
دامن فرهنگِ مردپرو خود، تا:  
راهی تهران شدند، همراه و همراه  
دانش و فرهنگ را گزیدی اما  
در پی تحصیل علم، ساعی و کوشا  
ذوقش، پرداختها نمود چه شیوا  
بود پژوهشگرش، نمود مصفا  
عشق بورزید، تا نمودش احیا  
تاریخ کرمان را بارور نمود و شکوفا  
از دل تاریخ رفت تا، به اروپا  
هست، نمودار دقت، پشتکار و تولا  
در ره تاریخ زنده کرد و هویدا  
تاریخ مغول را نگاشت جامع و گویا  
دشمن فرهنگ، با نیرنگ فکندش از پا  
آنجا بدرود گفت، یگه و تنها  
مرغ روانش پرید و رفت به بالا  
درخور وی بود، آرمید در آنجا  
زنده جاوید گشت، فَرخ بادا  
مژده، که، اقبال‌هاست در ره فردا

عظیم حضرتی آشتیانی